



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخبار حالات کارزار تنبیه آفرین عساکر بیکران قلم صحیح لاهور و ملتان

الحمد لله

تالیف مرویدان سخن فارس مضارین فنی که آراغی و تقیتم منشی عجمه اکبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فهرست تاریخ پنجاب

۲	حمله اول از تاج پنجاب	۳۴	دو سرکار لایبور شکر شازده دمه
۳	اصل سکبان مطرب و ذنب ایشان	۳۵	تفصیل شکر شازده کانه مند چه عید اول
۵	سبب عداوت سکبان بسلطانان	۳۶	نقل عیدنامه دوم فیما بین سرکار انگریزی و سکبان
۶	حال رنجش و ولادتش و نبوت کسری سکبان	۳۷	تفصیل غنائت بشکر شازده مند چه عیدنامه دوم
۷	سبب کشتن و نوبت سکبان غیر رنجش	۳۸	نقل عیدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه
۱۱	بیان شرح فساد سکبان بنظر فیاضی	۳۹	کلاب سکبان مثل برده بشرط
۱۲	در عمل سرکار انگلیسی و وقوع محاربت	۴۰	رفتن دو صد مجاهد و شش هزار توپ سکبان
۱۳	جنگ اول سکبان با فوج انگریزی مقام	۴۱	بطرف کلکت که در جنگها دست فوج انگریزی
۱۴	جنگ دوم سکبان با فوج انگلیسی قریب فروردین	۴۲	تفصیل کشته می باشد ضرب توپ سکبان و کلاه
۱۵	جنگ سوم سکبان با فوج انگلیسی در مقام الیول	۴۳	سکبان که بکلکت رفته
۱۶	نقل عجیب ضمیمه جنگ سوم	۴۴	باقی احوال پاست لایبور باقی دم شقات و غیره
۲۱	جنگ چهارم سکبان با سرانگلیسی در مقام	۴۵	سبب بلوای حایای لایبور مرتبه اول
۲۲	نقل شهباز نواب کونیر جنرل لارڈ	۴۶	سبب بلوای دوم
۲۳	لارڈ و نیک بنادر	۴۷	بیان کثرت سپاه و آرسنکی فوج لایبور
۲۴	نقل شهباز دیر نواب کونیر جنرل لارڈ و مقام	۴۸	در عهد مهاراجه نخب سکبان
۲۵	فهرست نذر و پیشکش راجه کلاب سکبان	۴۹	بیان آرسنکی فوج عالیجا و قاسم علیا
۲۶	برای جناب لارڈ صاحب بهادر	۵۰	مواهب بنجار که با سرکار کپس جنگیده بود
۲۷	شروط اربعه لارڈ صاحب بهادر در کلاب سکبان	۵۱	بیان شیخ و پاست و راجه نخب سکبان و کلاب
۲۸	وقت خواست خاصیت فوج انگلیسی از کلاب سکبان	۵۲	شماره از حال شرف الدوله و سران تورانی
۲۹	نقل عیدنامه اول فیما بین سرکار انگریزی	۵۳	حمله دوم از تاج پنجاب

۴۳	بازر بنیاد و شوش و شمشیر کمان با نگرانی	۱۰۰	حساب خراج اخلاص پنجاب و پنج بانی
۴۴	سبب نجات و جنگ فوج انگریزی با دیوان	۱۰۱	دیوان و مقامات در دربار لاہور
۴۵	سوراج صوبہ دار ملتان	۱۰۲	نقل شہنشاہ نواب کوثر خیل لارڈ ولہوسے
۴۶	سبب فوت سردار چتر سنگہ باسرکار انگریزی	۱۰۳	بہادر از کتب فیروز پور
۴۷	کیفیت جنگ مقام ام نگر بموجب پورٹ	۱۰۴	تقدیر عاید آمدنی سالانہ حاکم
۴۸	کند نجیب بھٹو نواب کوثر خیل لارڈ ولہوسے	۱۰۵	ہندوستان غیرہ و شمار فوج بریک مقام
۴۹	نقشہ راہ از لاہور تا دہلی و پنجاب	۱۰۶	شہ از حال راجہ رنجیت سنگہ و
۵۰	بیان سپرد کردن یون و لارڈ خود را	۱۰۷	گرفتار شہنشاہی اطراف را
۵۱	در سرکار انگریزی	۱۰۸	نقشہ ملک لاہور
۵۲	نقشہ محرم نواب کوثر خیل بنگالہ	۱۰۹	نقشہ حصہ پنجاب واقع در میان
۵۳	مضمون شہنشاہ نواب کوثر خیل بہادر	۱۱۰	لاہور و پشاور
۵۴	از کتب فیروز پور		
۵۵	نقشہ جنگ کرات		باتمام رسید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6302

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة اول التمارين

الحمد لله الذي جعل علم التشبيه والنظير تنافعا للنصير والوزير من شأنه توفيق الملك  
من تشاء وينزع الملك ممن تشاء ولا يدركه حساب البشري حكمته الباقية  
ولا يصل فكله بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام على سيدنا  
خاتم النبيين وخير الخلائق اجمعين وعلى آله واصحابه الاقبياء  
الابرار والسادة الامجاد الاختيار وبعد برثائق اخبار وآثار وطلاب التواضع  
وسامع عصا مخفي ثمانا دكه چون قلعه و محاربات سكهان رياست لاهور بامير كار و بتمتار  
انگليسي زبان بلوقع آمده و مردم هندوستان خصوصا باشند شهره كه از شوكت صوت  
سياه انگريزي وقت و اگاهي ميستند كه بزور پنجه بياوري شجاعت و قوت دولت حكومت  
قلعه كو قاف را چون كاه از پنج دين ميكنند و در بحر محيط براكب راني ايش ميكنند بيهوده  
اقوال عوام كالانعام را شنيده و بر آن موقوف و اعتماد كرده غلبه سكهان بر افواج انگريزي را  
ميخودند و حاله كه سرود اخبار و طبع و اكره كه از روي اخبار انگريزي و حقي هاي افسران فرج  
ميوشنند بر عكس آن معلوم ميشد و اكثر احباب اصداق از رقم آثم شعبه الكبريت ختم

و جای حال این جنگ میشد مبین خیال که این را رقم برانی در یافت حقیقت حال آن  
 و بیگار اخبار مطبوعه چند جلدی را می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالی شان می شنید و بر  
 ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا بعد در خود هر خبر را  
 تحقیق نموده با مختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هندوستان را فارسی بطریق  
 مرغوبست لهذا از اخبار را در و درین زبان ترجمه نمود و عرض ازین تسوید در آنوقت  
 آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و انگیزی  
 دست دهد که غلبه و ظفر کمر است و شکست و نهریت کسیت و این مختصر شش سلست بر دو  
 حمله عمده اول در بیان جنگ فیج خالصه لاهور با سرکار گلشنی و حمله دوم در محاربات  
 سرکار مذکور با دیوان مولراج بقام عثمان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران بکشان  
 در دو آب پنجاب و جلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این  
 مختصر بتاریخ پنجاب تخته طلا حجاب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا  
 عبارتی غلطی و قوتوری واقع شود صاحبان و الا هم عیب پوشش عذر نبوش بنده را  
 مسند و در اندر زیر که خبر احتمال صدق و کذب برود و می دارد و انسان مرکب از خطا و  
 سیانست و هو الموفق للصواب و در بیان اصل سکمان طرق و مذمب  
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون  
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذمبی تعصب مذمبت خلق انبوه معتقد گشته  
 بعضی مرید بعضی چلیه او شدند و کسانیکه چلیه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده  
 خدمت او حاضر می شدند و در زبان پنجابی سکه چلیه را گویند و پیر را گرد و لهذا آن کو  
 که چلیه او شد مشهور سبکه گشتند و همچنین کسانیکه از بنود این طریقه و روش رختیا  
 گفتند سبکه میگویند و نزد نانک شاه می نمود و مسلمان را بر بود مذمبی را بر دیگری ترجیح  
 میداد و لهذا از هند و مسلمان برود معتقد او بودند و او در فضیلت و مواعظ متبانی

اصل سکمان طرق و مذمب

کتابی نوشته است بجهان آن کتاب را کرت گویند و این کتاب نزد قهرای ملک شاهی  
موجود است بجهان عظیم او بسیار میکند و بوقت خواندنش بر حل چوبی می بندند  
و بدون طهارت که در طریقه ایشان شایسته است کثرت را منسکینند و خلاف آنرا  
از خواب و مشغور میازند و در حرف ناگری بخط واضح می نویسند و از آن مطلقاً و بکلی  
می کنند و ساعین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با او بنشینند و بخت  
و خنوع ساعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران  
ایشان بنی اسی فاتحه و دزدانک شاه کراهت نموده هم به بیان خود در میخورند و کراهت  
از طوای می دهد و شکر و روغن گاوساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا  
در بندی کراهت گویند بخت شود و بجز گوشت گاو و لحم همه جانوران از بهائم و طیور و شایسته  
میخورند و در این میان است جانور را خفه کرده و یا بشکسته میخورند و گویند  
اکالیان از مولاد پسرانک شاه که اکال نام داشت همیشه در لشکر ایشان امر شد و از  
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان بجهان  
نیکون میباشد و از ایشان از بالابا بسیار عریض و پهن و از پائین بنایت تنگ  
که پای ایشان بدشواری در آن میخیزد از این مثل و زنیفه از دراز می باشد از حلقه و ده  
پهلوی چپ مثل بالنگ است می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عریض  
که از آن دهون مجوف باشد و همچنین ستار در زبان ایشان کهنک گویند و از صبح شب  
بر سر میارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای ستار و کلمی میخیزد و بر دال حلقه آن  
عریض مثل نعل است که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقه از قسم خرمیست که بوقت چکر  
بران جریب را میزنند و تمامی بجهان بومی آن از سر تا پایی تر شده و بمبار شش مزاج ظلم  
و دشمنی بکسی از اقوام نموده سکه شدن میتواند در عهد محاربه و بخت سنگه بزرگان نموده سکه شده  
و خل فرج خالصه کردید و فرج خالصه عبارت از آن که در آن کل سکه از فرقه سکه باشد

پس منی خالصه آن شد که در آن فوج بولوی کجای آن میرش فتنه دیگرست یعنی خالص از آن میرش  
غیرست و فوجیکه در آن غیر فتنه سکه ازین فتنه و سلطان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لامبور  
عزت و نو فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که بمقتوم و محل اعما و او بود و در راه به سلطان نسبت  
فوج آئینی بسیار مینمود و گویند سبب عداوت کجایان با مسلمانان آنست که در وقت شاه جهان  
یا عالمگیر پادشاه و دلی شخصی که و کوبند نام از خلفای آنکس شاه در پنجاب پیدا شد او بر ظان  
رویه و طریق آنکس و دیگر قلم مقامالش بسیار زد و دست و پا طلب و در جمع کردن مال  
و دولت خیلی تر لیس بود اول میشه قزاقی و قطع الطریق میکرد و هرگاه جمعی کثیر از مردان  
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت می کرد و چند بار فوج پادشاهی که برای کشتن  
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بعضی و کوشش تمام او را گرفتار کرده  
وزنه و قفس آسبی بند ساخته با دیگر رفقای او مخصوصا پادشاه آورد و نزد حکم پادشاه هر روز  
یک عضو از ارمی بر میزد تا اینکه او را شکله کرده قتل نمودند و محسین بهر اسیان او را عقوبت تمام  
کشتند و این ظلم سفاک یعنی که کوبند بر هر شهر که میبایست سبب شدت عداوت با مسلمانان  
و کور و انانیت حنی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشکافت و غرض از این  
مقتول شدن او مردان پیر و پیش با مسلمانان عداوت شدید میزدند و علی الصبح در حسابگاه  
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد و عامی کنند و زبان خود بگویند و اگر ویدی شیخ و سکه دانه  
یعنی شیخ تابعین که و کوبند که عین شیخ کردست با و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون سبب  
ضعف سلطنت و ملی و وقوع احتمال در حکومت سلاطین در اینان فتنه سکه بر نام ملک پنجاب  
اطراف سلطه شدند و روز و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و از آن  
بیمایه حبه مال اسباب اغارت کرده نفوس ایشان را قتل نمودند و در ساجد پادشاهی سپهر بسته  
حزاب و ویران ساختند و مانع از اذان با و از بلند و کا و کشتی در تمام ملک پنجاب نمودند و  
بیرون شهر امرت سر که آنرا بنیر سر نیز گویند و آن مقام کاه و تجارت است قلعه محکم احداث نمود

در پنجاب  
سکه دانه

بنام گردگو بند کور نام آن گویند که نهاده اند بحیث سکه بزکا و تنباخرانه خود را در همین قلعه  
می نهاده و آغاز ریاست بحیث سکه اکثر عمامه و مقتدران مشرقه سکبان در امرت سر  
سپاهند و لا بور فرد و کا و افواج سکه بود که سر و دار مذکور آزادار ملک خود ساخت چنانچه  
اکنون تمام قلم و اورا تعبیر ریاست لامور می کنند و آنچه زبان دعوا و مردم بزرگ  
بود که در قلعه گویند که در بار دپیه بحیث سکه جمع است با کمال دروغ برآمده چه اگر بقدر  
یکد و کرور و دپیه هم در آنجا میبود امکاران سرکار لامور را در ادای چاه لک و دپیه نقد بخله  
یک نیم کرور و دپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد و فتح و دشواری رویند  
و بعضی کرور و دپیه ملک کشمیر و غیره را تفویض سرکار انگلیزی می نمودند در میان حال  
مصارجه بحیث سکه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکبان مخفی مباد  
که بقای ملک دولت موقوف و منحصراً بر حسن انتظام و تدبیر رئیس امکاران و دپیه می دان  
بر آئین وجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پادشاهی محمود و موافق بار و سامی جلیل القدر و ضبط و بط  
بر فوج و رعایای آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور بسبب غفلت فیس و یا بحیث ضعف  
فتوری او میباید انواع مفاسد بی انتظام مباد و این ریاست پیدا شده باعث تباهی برادر  
و دولت میکرد و مصداق این مقال حال ریاست لامور است یعنی تا که مبارجه بحیث سکه نهاده  
رعایت پاسداری جمیع امور مذکور نموده ملک خود را با کمال و فن و سرسبزی تمامی فوج  
و افسران لازم خود را مطیع و منقاد میداشت حدیث از فوج خالصه آئینی و سزایان ایشان را  
طاعت محال نبود که از حکم او تجاوز و سربازی کرده مصدق و فساد شوند و هم پاس رعایت  
عهدنامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگلیزی در سال یکزار و شصت و نه عیسوی تحریر یافته بود  
بدان متنبه نبود که االیان سرکار موصوف از وی بسیار ارضی خوشنود بود و چنانچه مردم سرکار  
و عمامات از طرفین جاری نموده و همیشه کفر که بر سکه و شیر سکه سپران کفر و نونمال سکه  
بفریه و دیگر ارکان دولت خود را با یکدیگر و عظمت و وسعت می کردند که بعد من ابقای

مباد  
با یکدیگر و نونمال

ابقای سرشته و سبی و اتحاد بانس کارانگریزی هم رعایت عهدنامه موقت فیما بین دو کشور  
 را درام مثل من لمحو خطا و آهسته باشد و هرگاه که نام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه  
 حدود و افواج متعینه مقام لدبیانه و فیروز پور بدان طرف میرفتند رئیس کور با کمال  
 محبت و اخلاص پیش آمده و وکلار را برای احوال پس با مخالفت دریا و لوازم ضیافت  
 فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعه مکاتبات شش تاق ملاقات فیما بین  
 طاهر میوه و چنانچه لار و ولیم فنگ بیاد کور و ز سابق بیاس خاطرش عنان توجه بدان سو  
 منقطع ساخته و مقام مناسب ملاقات یکدیگر سرست اندوز شده بودند که افسوس که چنانچه  
 دشمنان با اقبال داعی حیل را بلیک گفته سفر آخرت کردید که بید عمرش بچاه و هفت سال  
 بود و نامی شمال ریاست کرد و بعد او که هرک سنگه اکبر اولادش بر بند حکومت افتاد  
 ملک موروثی خود نمک گشت مکر اورا حیل فرصت نداد که ازین ریاست تمتع شود از  
 سندی نشینی او ششماه گذشته بود که در عمر چهل پنج سال بیام شده رای ملک عدم کرد و  
 طرفه با قبالی خاندان چهار جبهه تحببت سنگه این شد که کنور نوبال سنگه سپهر که سنگه متوفاکه  
 جوان نو خسته و بخلیه فهم و فرست آریسته و پیراسته بود دفعه ازین جهان سست نیان  
 در گذشت کونید بعد از موخشن لاش پر خود بر کنار درای راوی چون معاودت شهر کرد  
 و سواری او در دروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری او چند حقیقین و از دحام درین  
 آن دروازه شد که فیل سواری نوبال سنگه با سکی تمام میرفت و در چنین حال مردم  
 توپخانه برای شکک تبذیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از  
 پیشتر قریب دروازه مذکور حج کرده بودند سردا و از انضا و قدر صدیه صدای توپها  
 سکی آن دروازه بروی بیضا و دیوان ساعت طریق عدم و فایم بود افسوس کلان  
 نبال نو که هنوز از شجر زندگانی بر خورده بود به تند باد اجل از پنج دین بقیه و خببت سنگه  
 احسبش بشاهج آنار طشت و داناتی او توقع داشت که بعد من ان نظام ملک لاسو را

قلم چاکر کنور نوبال سنگه  
 غیر دروازه شهر

خوبی خواهد کرد لهذا او را و تبعید کرده بود و کهرک سنگه کو بظاہر و بیام سمند نشین آغا  
بعد فوت رحمت سنگه شده بود که خود را نائب پیش دست ایچین فرزند لیس و دانشمند  
انگاشته بصلاح و بصواب و استقام امور ریاست میکرد با بجمعه بنوع عمرش از دست یال  
تجاوز کرده بود که بر قاتل جد و پدر خود را سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق بخویشان  
و طالع شناسان برای خوشایند رحمت سنگه در حق همین نو بنال سنگه میکنند که این سپر کند  
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآورد  
ریاست لاہور نصیب این بچاره شد چه جای حکومت بهجت تسلیم این همه امور و استقامت  
نقدیر کسی را اطلاع بر غیب نیست القرض بعد فضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نو بنال سنگه  
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی راجه رحمت سنگه که مرد فجاع و صاحب جود و سخا  
بود بر سند حکومت لاہور متکفل گشت و این مرد و پسران رحمت سنگه که یکی بعد دیگری  
فرانز و امی ملک موروثی خود شدند در امثال پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت ببرکار  
انگریزی مرعی و ملاحظه میداشتند چنانچه در عهد حکومت چهارچوب شیر سنگه افواج انگریزی فی قضا  
بسرکردگی جنرال بالک بهادر در میان ملک لاہور شده از راه دره خیبر کابل رفت  
و بوقت مراجعت از آغا تاج نامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در قندهار  
جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرال بالک و جنرال اسمت و جنرال تات نیر  
عمل سکبان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جا بجا معین و امان بودند  
در اوقات عبور و مرور و آذوقه عساکر مذکور لوازم دوستی از رسید سانی و ضیافت  
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از بهر سانی و کیر با محتاج سفر قرار واقعی حمل آورده همه اراستہ  
و خوشنود داشتند القرض چهارچوب شیر سنگه لوازم دوستی اتحاد نمایان بر و سرکار این شیر سنگه  
و هم در نظم و سن ملک خود مصروف بود که دفته گشت و او بار بر فوج سکبان تازل شد  
و نسبت آید و می خواست که نسبت از انکیغیر بر اعمال و نظم و تعدی که بر بندگان خدا علی بک

علی الخصوص بر سر عاکیس چار و سیلیمان کرده بودند برساند بباران محض فرج سگ که خانه  
 شهر لاهور بود باغ و محراب و بصری سرداران زیاست بلو ناموده و نبوات مرزیده مهانجا  
 شیر سگه لی نعمت خود راجع سپرو وزیر او و دیگر بسیار سرداران از یکبشتند و قیاسی برپا ساختند  
 زبانی بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلو و سرکشی سکهان این شد که شیر سگه از یکبکه فاض  
 و مرد عیاش بود و دولت بسیار برادران زنان قاصه مغنیه و هم در لوب و لعب بسیار صرف کرد  
 راجه دیان سگه برادر راجه کلاب سگه که خیر خواه آنخانان از عهد رخصت سگه بعد وزارت  
 مضروب بود از راه خیر خواهی بارها بخدمت شیر سگه عرض کرد که این دولت امارت خیر  
 والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما از ارکان در امور مقبول صرف میسازید و خیر  
 خالی میکنید شیر سگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در کشت کوئیکه اینهم قسم بود  
 شیر سگه کلام سخت نامزد از قیل و شام نسبت به دیان سگه گفت و تهدید نمود و دیان سگه  
 آنوقت خاموش ماند و گریه آن در دل داشت تا اینکه شیر سگه افسری را بجز می سنگین  
 و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل کنانید برادر مقول که سردار فوجی بود باغوی فرزند  
 مخفی نبوات و مرزیده در صد و آن شد که عوض برادر خود از شیر سگه بگیرد و سپاه را که تابع  
 بود با اشاره دیان سگه درین امر با خود مشق ساخت تا اینکه آنهمه بر قتل او مهیا و آماده گشته  
 منظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سگه غافل از خد سپاه برای ملاحظه قوا  
 فرج در میدان قواعد گاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگی را که بر تیر کلاه او از جانب پشت شیر  
 سر کرد چنانچه او همین کی ضرب تفنگی بهان ساعت مقول بر زمین افتاد و همایان آتشق پس او را  
 که غافل از کشته شدن پدر رخانه بود دیهانه بیرون طلبیدند و مجبور درین آمدن او را  
 گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند کوسفند آن بچه بی گناه را فرج ساختند و بعد  
 کشته شدن شیر سگه حال در غلاندین دیان سگه را بر دم طرفدار شیر سگه  
 دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دیان سگه راجه بر شیر سگه

پیرشش و او تم سنگه بر او زاده بش که پیر راجه کلاب سنگه بود بعضی بایستی شیر  
پرزه پرزه کردند و در آن روز فیا بین سرداران طوفان در رئیس و جانب داران فری  
بسیار گشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم نام  
و درین یلوا و گشت و خون نه سردار حلیل بقدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه  
و سه سردار نامی و کار آزموده از بدو کاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین  
گشته و خسته گردیدند و سپرد می شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لایبور برده در شک  
داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پیر کلاب سنگه که پنا سنگه نام دارد زنده مانده است  
که او لاد فوار و دو بعد این همه خوزیزی و گشت و خون و خواه فوج خالصه در فکر آن  
شد که کسی را از اولاد مهابه راجه ریخت سنگه برای نام نهاد بر بسند ریاست نشانیده  
حکم رانی کنند تا بران ولیپ سنگه صغیر پس را که از اولاد ریخت سنگه است بر ریاست لایبور  
محصین ساخته مادرش را بطایر مختار ساخته و آنچه از زرد و سباب بخوانند بحکومت جبروت  
میگرفتند چنانچه شهر است که فوج بیادگان خالصه فی کس و از دمه و سپهر و راهبر و مقرر  
گمانیده از رانی میگرفتند و سوامی التلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که دست شان افتاد  
مصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در بار لایبور کردند و کسی را از  
سرداران نگذاشتند که ایشان را بهمایش و یا زور از امور بجا و خلاف دستور باز دارد  
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقی مانده که در دربار لایبور حاضر می نمودند بحجرت  
و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می گشود او را از  
جان میکشیدند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهابه راجه ولیپ سنگه شده بود قتل کردند  
و نزد بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بچار گشته شد بهر کیف چون میدان را از غبار  
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچک سردار در امور ماهر خلعت کردند و نمیتواند بر یکی از ایشان  
خود را مستم و اعتماد میدادند چنان بخاطر شان گذشت که حالا آغوش و دایمی شلج جو کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند در بیان شروع فساد سکهان  
این طرف دریای تلج در عمل سرکار انگلشی و وقوع محاربات فیما بین  
چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست یکبار  
سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواستند از راه خود  
گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر سال  
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای تلج که حد فاصل فیما بین  
ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بریل کشیدند که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون  
پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف بالیان انگریزی که غافل از اراده و حرکت  
ایشان بودند صرف دریافت حال شورش و خود سری سکهان و قتل و خورشیگی ایشان  
خود را در شبر لا بود و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا از راه دور اندیشی و مال نشینی که از  
لوازم ملکداری و کشورستانیست خواهند که بخطرند دریای تلج در عمل خود در چندین  
و معاویه که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان است فوج خود را مامور  
و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سرو سردار و مانند ششتران بی مهارت  
اگر قصد آمدن بدین طرف دریا و عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهین قصد  
و اراده لار و دهار و کنگ گور و زجرل فرمان فرما ملک هندوستان بانفس نفیس خود مع  
سپه سالار کل افواج انگریزی که صاحب بهادر و وار دکنپ له بیان و فیروز پور شد  
و بنور در تجوید بودند که چند فوج و ظلان مقام و چند در ظلان معبر مامور معین بود که در مهلا در  
و کمان لار و صاحب سپه لار و موسوین نبود که سکهان خلاف عهد که فیما بین سرکار انگریزی و لار  
از عهد بهار و نخستینکه منعقدست در ملک آمده و قصد قتل و غارت و تاراج و کشتن بران بیایان و در  
سامانج به تبار و یار و بودند و در فوج متعینه و یاران له بر آنه فیروز پور و فوج قلیل که در و در  
صاحب باشد و آنوقت افواج و کور را خاموش و بود که در خاطر داشتند که بعد از این به تمامه

و در یافت کردن معذرت فوج مطلوبه از عقیب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این بزرگوار  
 سکهان در عمل انگریزی با بیای رانی صاحبیه ما در لیب سنگه شده بود و یا بدون اشاره  
 مگر کلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بکنند چه او از مقام مجتبی  
 خالصه ازین اراده مکرر مخالفت نوشته بود که زنها را زلاهور بقصد عبور در ایستگاه  
 حرکت بخشد چنانچه ذکر شد و آید مگر آن مغروران بر خود غلط بر کفنه و نوشته  
 او عمل کردند و این بهم بعید نیست که فوج خالصه از کفنه رانی و یا با اشاره کلاب سنگه  
 قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خاصه  
 را در مقابل با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از  
 دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان میآمدند بابران خواسته باشند  
 که بکدام صورت اضحلال زور و طاقت سکهان جفا کار آفاکش و استحصال بیخ  
 و بنیادشان کردند و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابل با افواج انگریزی امکان  
 ندارد لغرض قلع و قمع این کرده بجهیکه شد عین مقصود و مدعای انی صاحبیه کلاب سنگه بود  
 و عجب نیست که این هر دو کس نظر آلال کار و در اندیشی فلان جنگ چنانکه در عوام مشهورست  
 با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد نیست مغلوبی فوج خالصه بکشان آید و یا غایب  
 مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال برقرار ماند و آخر کار بچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت  
 و تمول انی صاحبیه و کلاب سنگه درین جنگ ایست لاهور ابر لیب سنگه پسرش بحال برقرار داشت  
 و نیز دستگیری و حیات کلاب سنگه فرمود و او تا با کل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد  
 از جمیع مقصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و عهد های فروغ ابله فریب از جو فوج سکهان میسر و آن  
 برای ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم  
 و فوج خود را هم برای مدو شام میفرستم تا سکهان از طرقت او مطمئن شده بقصد او بجهو  
 ابریشش ننمایند و کلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که به مزیت های متواتر خود

خورده و مانند اسیر گرفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و در این صلیبیم آنها را  
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن نیزه با کل دست کشیده اند و افواج سرکار انگریز  
مقرر قصد لاهور خواهد کرد در صورت زیاده ازین توقف کردن در جو مناسب نگاشته  
بر جناح استعجال در لاهور حضور برنی صاحب در رسید و بعد فهایش بمقام ارباب پیش از شکست  
سکهان رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و استیجاب کشیدن بادیکر در آن در مسکن  
لارڈ صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف الی صاحب حاضر گشته تقدیم  
مراتب استعذار و استغفار اظهار بقصودی رئیس بنام صلح رسانید انقضای بعضی کارش و صلح فهایش  
بر دوسر کار سفید شد و اگر او درین وقت نیامدی و دو مصلحت نمیدیدی فوج انگریزی کسیر تمام  
و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک چاب بیکر و در ریاست خاندان هارنجیت سکھان

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدلی بتلج  
نوز و سیم و سیمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود و کونیه سکهان در حدودان جمعیت

بیت و کینزار با توپهای کلان که گوله و جبره آن دور تر میرسد عبور می نمود و در هر جا  
بسته بتلج نوز و سیم و سیمبر کلزار و شت صد و چهل پنج عیسوی شروع جنگ کردند و در  
جنگ بسیاری از فرمان فوج انگریزی و سیم اکثر از سپاه و لایمی و هندوستانی شان کشته  
زیر که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی سید نقصان  
سپاه می نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پیش میامی باشند خود  
میداشت و گولهای آن تا فوج سکهان میرسد کشته و خفیف بشا بده ایحال که مردم از سپاه  
از گولهای توپهای کلان مخالف بسیار ضایع میشوند حکم بپوشش حمله کرد و مجروحان حکم کردن  
سوافق قاعده مستقره بپوشش که در میان شان معمول است فوج انگریزی کسیر تمام  
کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود گشته شدن از شکلهای متواتر خریف تاخت کرده و  
در پی بپوششهای سکهان و گرز و توب و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان شکست

جنگ اول سکهان  
با فوج انگریزی  
در مقام مدلی بتلج

جنگ دوم  
سکھان  
با فوج انگریزی  
۱۸

آشبار گرفته که کلبان با وجود کثرت تاب آن نیاورده و فرار برقرار اختیار کردند و چند نفر از کلبه  
 در صفت جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیانندگان آن چنان بر سر سیمه و سیمه بر سر شدند و کشتند  
 که تمامی توپها و خمیه و خرگاه ایشان بر سر سپاه انگریزی افتاد و درین جنگ و در حمله انگریزان  
 انگریزی خرد و کلان از کلبه تانان انگریزان و جزایان کورهای لایق و سوار و پیاده ها بودند و ستان  
 مستقر و مجروح گردیدند و همچنین که در جنگ از سپاه انگریزی با وجود قوت سپاه بومی آلات و بمبها  
 فوج کثیر کلبان که بسبب تعلیم سرداران فرانسوی از قواعد جنگ خوب آشنایان و در زمان  
 حربه و بخواب و بخت کار نمایان عمل آمده و بیاسوس و آبروی سرکار خود دست از جان شسته و پاره  
 نموده و مار از مخالفت برآورده و منطقه و منقو گردید اگرچه تفصیل این جنگ نیاورده ازین خوب معلوم نموده  
 لیکن آنچه از اوقات شنیده در مقام ثبت نمود در بیان جنگ و می کلبان این جنگ است  
 که قریب بمقام فیروز پور واقع شده که نیند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگری بزرگ  
 و مدد کسان که نیند از لاهور علی الاتصال رسید به طرف خیل قبل از روانه پیاده فراموش شد و در  
 بر داشتند علی الخصوص بطرف لدریان بسیاری از فوج شتان فوج قصد به کمال درازی نمود و تا آنوقت  
 توپهای کلان فوج دیگر هم شریک لشکر و اب کور و جزایان را در شده بود و دار و صاحب فوج نیز  
 ازین حال انتظار رسیدن سپاه انگریزی که بمناسبت انکاشته فوج فیروز پور را که بمقام هر ی پیش  
 افتاده بود حکم کرد که خود را از و در بطرف لدریان جائیکه کلبان بر سرشورین داشته اند بهار و در حمله  
 چهاونی لدریان ناید چنانچه اول دوم برگد پیاده و می یکم پیش پا در شاهی چهل و پنجم و چهل و ششم  
 و شانزدهم راه سواران سه شرب آسی توپخانه و چهار ساله هندستانی سیر کردی بر سر می است صاحب  
 بطرف لدریان روانه گشت چنانچه و سوم پیش نیز از و در کوٹ آمده و شریک فوج مذکور شد و آن روز  
 این فوج تا به پیش میان با قطع مسافت کرده فوج از کپوی لدریان که نیک و دلی با پیش میان و چهل و ششم  
 سوار توپخانه بطرف فوج سر بر است مذکور نیز روانه شد و شتانی انبوه کثیر فوج کلبان رسقا  
 بلند فوج انگریزی آید و کوله توپ و آن آغاز کرد و مذکور است صاحب لای افسر مذکور و متوجه اینکه افسر و

جنگ و توپخانه

امر و سپاه اسرافت بعید را طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ از کما هم بود  
 روانی توپ و تفنگ بطرف خرافت سر کرده میرفتند تا اینکه قریب و صد کس از توج انگریز  
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکبان قاپو یافته بهیر نگاه فوج انگریز را که عقب  
 مانده بود نیز غارت و بعضی کوره و لایق و قدری سپاهیان پلش بند و ستانی را که زخمی کرده  
 سر بری است ازین قتل نهیب که از سکبان بوفوج آمده بود در خشم شده بتاج بنیت ششم  
 جنوری عمو بن آنرا خوب گرفت یعنی سکبان از الفرب گریز قریب بغیر و زور برده و میان فوج  
 خود کرده از هر چهار طرف همچو تشقباری کرده که اند هزار یا کشته پشته ساخت جمیع سببا  
 نهوبه فوج خود را مع اسباب غنیمت اترع نمود و پیشتر این جنگ در مهیت و کم ماه  
 مذکور فوجی دیگر از سکبان بر ملک پشایله ناخنه قلعه آن را تصرف خود در آور و و شک  
 فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرد و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار را تحک  
 از سکبان باز گرفته حواله راجه پشایله نمود و در هر جنگ فوج خالصه العین کلی بود که راجه سکبان  
 با جمیع هست و پنجره سپاه زود برای مدد کمک مار سیده شریک جنگ خواهد شد و حال آنکه کلابکم  
 از سکبان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهرا راجه سیر شک  
 و پسرش بجرع کرده بودند چندان تا خوش و ناراض بود که از خدای خواست که این غلامان  
 بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین جواب باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و من  
 آنجا است حکمت علی خبر آمد و خود مشهور ظاهر کرده بود تا بوم و کمان آمیزش او در کار انگریز  
 بقصد خرابی و بپوش و چون در وطنش بود و او ای است نکند و بعضی دشمنان ایشان را از لاهو  
 کاره در باد ملک خود غارت کری میکرد و منو سبب اینکه رانی بعد دریافت حال نریست مغلوب  
 سکبان طینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند و  
 کشیده بود از رانی بر کمان کشته که با سر کار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بود و که کن  
 در لاهور رفته رانی در لایک سنگ پسرش را کشته بجای او و دیگر بار بریاست لاهور مقرر خواهد کرد که در

قابو می افتد همچنین سیر و نبرد برایشان را باز رفتن در راه نور خشیب که سبب نوشته  
 راجه کلاب سکه که قبل از جنگ مکرر در راه نور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد  
 با انگریزان نمائید بعضی فوج راه نور خصوصاً کل سپاه آلمی و چندی از سرداران شریک فوج  
 خالصه در جنگ کشته شدند و کسانی که بگفته و نوشته کلاب سکه عمل نکردند از کل کالیان  
 فوج خالصه از خود سری عبور سنج کرده با انگریزان جنگیدند و تباہ شدند و هرگاه نه پشیمان  
 برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب می گفت که من اکنون بحساب هر صد دوازده  
 رومیه در اسبه فی کس سپاه کاژ دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباہی و پریشانی خود میکنید این  
 سزای سرکشی و خود سری شماست چه یکم سر کار با کار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن دیدید  
 و زیاده ازین خواستید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی بکمان از فوج خالصه کلاب  
 و کراف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و با جواد  
 که صلح آنوقت خواهد شد که فیروز پور ولد میان و انباله در عمل فوج خالصه و آید و کراف  
 در میان او و شاهد فصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفتح لاهور  
 پیغام داده اند که در ایامی صلح فیما بین او و شاهد فصل باشد و در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ  
 جواب پیغام شما خواهیم داد و آن فرض قبل از جنگ و دودخوت و غرور و دروغ چنان حمیده بود  
 که کسی را به سر خود ندیدند در بیان جنگ سوم که بتاریخ نیست و هشتم  
 جنوری ۱۸۴۶<sup>۱۸</sup> عیسوی در مقام الیوال شده بود کونیدست نیز که  
 با چاه و شش ضرب برای کمک آن کرده که از کابون در مقابل فوج انگریزی بود و هشتم  
 جنوری سال مذکور را منظر در ایامی صلح عبور کردند و بمحل آن خط چهار هزار سوار باد و از ده ضلع  
 توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بود شد و فوج انگلیسی  
 در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت که با خود  
 قلع سپاه در جنگ هم حریف را بهریت داده غالب کردید شخصیت سپاه ضرب توپ بکمان

جنگ سوم در مقام  
 الیوال

دست ایشان افتاد و چون ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته کرختی بودند بمحله آن سه ضرب  
 در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دور که بجد و کد با نظر دریا  
 برده بودند کشتانی از فوج انگریزی با نظر دریا محلی رفته بوقت شب ز کمال جرات چاکا  
 در محله آن میانه آن بر دو ضرب بجهای آبی زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم کرد که  
 قبل از جنگ لال سکه با میت هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه است  
 آن استاد بود و چون نامه قتال کرم شد راجه مذکور علیه فوج انگریزی را دیده بدون شک  
 شدن و دست پا چلبانیدن حکام سپه را بر تافته مع سواران همراهی خود یک طرف بود  
 شتافت و در اثنای راه بعد از عبور در بایستی تلج ملی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست  
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند در بین جنگ موسمی مظلوم کشته رو بفرساده و  
 حوشت که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظهر  
 کشته شکست زان در عاقبت شان شد چند هزار از سکهان فراری با راده عبور برکنار ده دریا  
 رسیده و ثانی از پل در اینجا یافتند مضطرب شده اندیشیدند که اگر در اینجا توقف میکنند از فوج  
 که شکست زان و عقب می نماند کشته میشوند و اگر خود را بدریای اندازند سبب بسیاری ب  
 غرق میگردیم با تجمه ازان گروه هر که بخوف غرق شدن برکنار ده دریا توقف کرد و از فوج  
 فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدریای انداخت لقمه تنگ اجل گردید شاید صدودی  
 بقوت مستنادهای ازین تنگه بر ساحل غایت رسیده باشند و سوار لال سکه که پل را کشته  
 رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فراز از سکهان خود مستغنی از مده نماز از شکست  
 حوشت مقتول و بایر دریا غرق گردد و ازین مساعله که لال سکه نسبت به فوج خالصه کرده است  
 شد که کسی از سرداران و فسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل اضی خوشتر  
 زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود میترسید و سبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان  
 با وجود کثرت و دشمنی است که در حین سامان جنگ حسب خواه بدین نودی در بر مقابلت

یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن چهلای سوار نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی نمی کردند  
 و نه در آن وار جنگیدند و علاوه نا اتفاق خون ناحی محارجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و انگیز ایشان  
 بود و درازی این جمع نقص عجد نموده بلا سبب در عمل غیر یورش یافت نمودند و بلند بملای  
 آبی کشته مستاصل فریاد کردند و در قتل این جنگها کسی از سرداران نامی طیناتی بر جان مال خود از  
 ظلم سکبان بدشت چنانچه لبنا سنگه که از سرداران حلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در ملو سنگه  
 شیر سنگه و دهبان سنگه و غیره کشته شدند از لا بور در رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده  
 لیکن از شامت اعمال آبناد را خاجا هم بخود شلیخت زیرا که بعد از چند روز برای سیر تفریح با  
 شرقیه الحال اقبال خود را در بنارس گذاشته بدارالاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکبان  
 و سرکار انگریزی بنا بر عزم و موثاری حکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد  
 و نامی مال و اسباب که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق کرد و در سبب نظر بند شدن  
 سردار لبنا سنگه آن بود که سباده پاس بمقامی و هم مذهبی سکبان لا بور در دارالاماره مذکور  
 فساد می برپا کند و همچنین املاک و اموال سکبان که در مقام بر دوار دیگر ملاد و محار عمل انگریز  
 بود نیز بقوتی در آمده و بعد از انقراض صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب غیره و اکتفا به جنگ و  
 داد و ستد و سوم فزوری و دیگر صاحب گداز از معبر و پرتا معبر به پور برای بند ساختن معابر  
 در ایامی سنگ که پایاب بود در امور شد تا سکبان به بنظر عبور کردن نتوانند و میست و بستم  
 جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کنگر له بیانه در لشکر کنگر رنجیت طحی کردید زیرا که تا  
 آن زمان فوج سکبان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فزوری توپخانه که انتظار آن بود  
 از مقام دلی در لشکر لار و صاحب رسیده و بعد رسیدن توپخانه بفر رسیدن چهارلس تا یک صاحب  
 کور زنده در معسکر لار و صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف در ایامی سنگ  
 از حالت منتظره و دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن اخلاص  
 آن می نمودند نقل عجیب دوم فزوری لشکر عیسوی که قصد قتل کردن و

ستر وین است که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف و خل  
 شده سپاهی پیر را به ضرب شمشیر قتل و سر در زنبیره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آن صاحب  
 و خل کردید هرگاه صاحب او را بخانیافت بکریخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او را  
 شب در قید خود را قتل کردند و در محبت و دوام جنوری لاله چنی لال از طرفت فرج خالصه بخت  
 لار و صاحب پنجم صلح بر دو معذر بنامند او را جواب شد که ما سر کار خالصه سر و راجه سنگه  
 و راجه چهل سنگه که سر دفتر خالصه اند میدانیم که کیستند اگر وکیل از طرف رانی صاحب یا از چه  
 کلاب سنگه و یا دیوان دینانامه می آمد ساعت کلام او میشد و بیست و چهارم جوهری افروز  
 کشید اگر نریزی رسیده و چهل لشکر لار و صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه کلاب سنگه با و از  
 هزار فرج جنگی و بیست هزار مردم کوبی بلوایی بر فاصله ده کرده از لاهور رسیده و خود شد  
 و روز دیگر بر مبرک او دل که بر سه کرده ای از لاهور است رسیده خبر و خود و خود به حضور انصاحیه  
 عرض کرده فرستاد حکم شد که فرج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر کردند  
 در جنگ ابوال که جنگ سوم بود از فرج اگر نریزی پانصد و ششاد و مردم از سپاه و ششاد و ششاد  
 و سه پچ مقتول و مفقود کردید و از انصاحیه با قنای تمام سرداران سنگه و سپاه راجه کلاب سنگه  
 را وزیر کرده جمیع امور ملکی اختیار جنگ و صلح را بر و تقوین نمود و فرج خالصه هم بر جبهه کلاب سنگه  
 نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما جنگ را مقابله کردن با خروج انور  
 و شوارست و بعضی سکه ها که از فرج خالصه در لاهور آمده بود در حال تباهی و هلاکت فرج و از  
 دست رفتن فریب یک صد ضرب توب و صرف شدن خزانه و هباب رسد مانند کوه باران  
 و کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان سپاه خالصه افسران آن در سه جنگ عرق شدن هزاران  
 در بایست مسکن ملی و دیگر مصائب شد آمد از ظاهر سا خاند کلاب سنگه آنهمه حال آشفته و بظاہر  
 تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شمارا یاد خواهد بود که یکدیگر و ما به ششاد  
 ازین واقعات من هیچ خلصه که سر بخود سری برداشته بار و جنگ قصد قتل طرف فرج و از

کرده بودند چه قدر مخالفت نوشتیم که ز بهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت  
مگر افسوس که فوج خالصه بیهم را هم مثل ملوکا بود تصور ساخته سخن برانگشتند و آنچه در خاطر ایشان  
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای فتنه طرف لهه بیاورد و آن طرف تلخ مخالفت نوشتیم و زبان  
هم گهنة شتر تا دم و لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعضی سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در راه بودند  
برخیته آمده بودند از باز ماندن سرگرم شده و نیز این کلام کلام سنگه را جوابی ندادند که چون کابل  
زیر حکم کسی نبودند و بنوهم و کمان خالصه یعنی که لاره صاحب سپه سالار فوج اکمریزی در چاهانی  
لهه بیاورد جمع شده اند از داده تشخیص و اشراق ملک پنجاب از سکمان میدانند بخیار کی جور در یک  
تلخ نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم ندیدی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک شد و کابل  
شد و ما را هم با ضرر و مبالغه فوج مذکور بخجوری شریک شدن با او نشان و جنگ افتاد و کیمه سا  
معلوم است که از ابتدا اگر باست مهابه رحمت سنگه بر فوج خالصه اخچین سنگه بر نسبت نداشتند  
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و قحطی باشد مگر اکنون از زمان مساحت بخت سه بار علی الاصل  
سنگت بر سنگت خوردیم و نامی تو بهیا که در جنگ برده بودیم درست فوج حریف افتادند  
اکنون نزد داریم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج اکمریزی کنیم مگر با قیامدگان از فوج خالصه  
میخواهند که بخیار دیگر با فوج اکمریزی بجنگند و در صف جنگ پایماری کرده با کل معقول و قضا شوند  
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا سنگت ناموس آبروی خالصه جو بر قرار ماند و این امر بدون  
شمار حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شده شد اکنون دستگیری شاپر ضرر درست نامد بر جنگ نیز  
کرده شود شاید آب فوج باز آید و در آن آبروی که در پیشگاه است بار و اس شجاعت سنگه  
شته کرد و با بعضی امتیاج حکم و فرمان شایسته سر مو از ان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از انجا  
و خود سری اکنون نوبت بجای کار با ستوان رسیده و شما شنیده باشید که از سوتی میری خالصه  
برنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج بر باد گشته یعنی سردار بخور سنگه و راجه لاد و اورا چهل سال  
و سردار مرار با سردار رحمت سنگه و غیره افسران از اکمریزی که در ده و در آنجا پناه یافته

این طرف تلج بجل تپا بهر شسته آمد و با وجود کیه فوج خالصه این طرف دریا و در عمل خود آمده بود و دیگر  
 هر یک سردار سابق الذکر خوف بخون انگریزان متوجه شده جایجا متفرق شد فقط مردم معتمد  
 در فوج خالصه باقی مانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه بوده بودند بجا توپ  
 حواله خربست کرده و در ضرب را همراه خود و اسیر آوردند و بعد جدا و جدا بسیار و توپ هزار  
 مردم در لشکر رنجور سکنه فراهم آمدند مگر کوله و بار و تدارک ندارند و را میضا حبه هم اکنون سمان  
 جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق بوده بود دیدن چه کار کردید که اکنون خواجه  
 الغنم باقی مانده کان از فوج خالصه این طرف دریا بی تلج در عمل بوده و دوازده ضرب توپ و  
 انتظار آمدن شرکت شدن شاد دارند هنوز این کشتی که نام شده بود که همه کار با خبر آوردند  
 که صاحب کرد و ساد هوسنگه که در جنگ بزم کاری مجروح شده بود و بر دو کرده گور از مردن سید  
 حضرت کشته شد و بطرف کرنا پور کوچ کرده برقت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج گریز  
 بر مبعثر تلوان مجتمع گشته است برای راهی عبور کردن فوج بسته اند و باشند کان مندی تلوان  
 از نسیب خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را که شسته رفتند انگریزان کوله و بار و ت  
 او شالی را در دریا انداخته باقی اسباب را با تاج کردند کلاب سکه بعد از استماع این خبر حراسان  
 کلام سابق را عاده کردند که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه  
 قرآن جمعی من که بود و آنچه من تجربه کنم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سکه ازین کلام آن بود  
 که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سکهان افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید  
 تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جکها تمام شده است بهر کیف صلح و حسب  
 پس در صلح مشوره با دیگر سرداران بهم نمود و عهده بالاتفاق راضی صلح شده و بخیر کردند که فوج  
 انگریزی بذر بیه کلاب سکه نوشته شود که فوج خالصه از افعال حرکات خود بسیار نادانم و در  
 شد اکنون امیدوار است که فیما بین سر و سر کلا صلح واقع شود هنوز این امر از قوه الفعل نمانده بود  
 که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوم با

و  
 حکم چهارم  
 سواران پنج دهم  
 ۱۸۸۲

در دهم خبروری <sup>۱۸۴۵</sup> شکسته عیسوی فیما بین سکنان افواج انگریزی  
 گویند فوج اخلاص ساز و سامان حرب را بهم کرده مورچاها کشته و آموه جنگ شد و در  
 نواب کور زخزل پیاد و کندر تحفیت چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف  
 دریای تلخ عبور کرده بورش بر ملک لاہور نماید و جمعیت سکنان که مورچال کشته پیش از و افاد  
 کر زانیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کندر تحفیت را تحقیق معلوم شده بود که سوانی این فوج  
 سکنان که بالفعل آنروی دریا بنظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریز  
 مقابل کرده و اولی آنست که این فوج را محله و بورش متفرق ساخته یکبارگی عبور نماید  
 نماید پس سه سال را مذکور بگنج دهم خبروری سال کیزا بر شصتصد و چهل و شش عید یکپاس  
 روز را در حکم بھوج خود کرده که جنگ توپ شروع شود چنانچه در دت نیم ساعت شکستهای  
 متواتر که کلون توپهای ایشان بسیار در دور تر میرفت مورچاها ای سکنان را که آن طرف تلخ و خزل  
 ساخته و محیر و شکسته شدن مورچال بھوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف بورش کند چنانچه  
 پیشین کور که و غیره از راه پلی که همان ساعت از تختناکی شین در و سه جا نصب کرده بودند  
 برق و دراخته در فوج سکنان در آمدند و داد و دانی داد و خوب جنگیدند فوج سکنان  
 افاست در خود ندیده رو بهر نیت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شخصیت ضریف که بمیر  
 در لشکر غنیم بود دست فوج انگریزی افاد و در جنگ لارڈ صاحب پیاده خود و شریف  
 و افواج انگریزی بعد که زانیدن جمعیت مخالفت را مع توپخانه خود و گلان هر قسم عبور دریا  
 نموده داخل در عمل لاہور گردید و لارڈ صاحب پیاد در مقام قصور این شهر بار دادند  
 خلاصه شهر نواب کور زخزل پیاد و مر قومه چهار دهم خبروری  
<sup>۱۸۴۵</sup> عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار آغشی در یک مقابل و جنگ فوج سکنان  
 را بهر نیت پی در پی داده از عمل خود در نظر دریای تلخ بدر کرده داد و زیاده از دود  
 ضرب سکنان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریز در چلی ملک پنجاب گردیده

فوج سکنان  
 در مقابل  
 فوج انگریز  
 در جنگ  
 در دهم خبروری  
 در سال ۱۸۴۵  
 عیسوی

در شهر تبار که بتاریخ نیز دهم و هم بر سال کینزار میشتد و چهل پنج عیسوی قبل از جنگ ابراهیم  
 بود و در شرح است که نواب کور زجرل بنا بر خشیار یک جهت حفاظت ملک انگلیس در دهم بر  
 انگلیس شوکت و افتد سرکار مصدق و نیز برای منادوی سبکان عبدالمکن که موجب مایشان کافه نام  
 است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورد و نمود اکنون تا انتقام کامل از شکستش عهد نامه که  
 قیام بین سرکار مصدق و سرکار لاہور در شش عیسوی اتفاق یافته بود بسبب تاخت و یورش  
 آوردن افواج لاہور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب یکی توین سرکار مصدق الیه عائد گردید  
 از سرکار لاہور نمیزد فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز نادان کل از خراج  
 این مهم از سرکار لاہور خواهد گرفت و نیز آستان بند و بست در سرکار لاہور خواهد فرمود که با  
 قاضی غدر و فریب در فوج لاہور نماید و ازین بند و بست در سرکار لاہور مقصود افزایش ملک  
 انگریزی نیست چنانکه در شهر سابقین الذکر مفصل و شرح است که فقط مقصود و خواستش از انحصار  
 مصدق قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاہور باز آستان نظام و بند و بست بطور بد  
 که افواج آستان زیر حکم رئیس و رعایای آستان در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاه این فعل است  
 که ازین طرف هیچ تدبیری جنگ و جدال با فوج لاہور ازین پیشتر بعمل نیامده بود لیکن  
 هرگاه از سرکار لاہور یکایک و دفعه ملاطوفت و تحریک و یورش بر ملک انگریزی که در  
 سرکار لاہور متوجه عمل آوردی تدبیر محبت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاہور میجویند اکنون  
 آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاہور خواهد افتاد محض سبب حرکات نامعروضه اطلوزا بخار  
 سرکار لاہور و فوجش مقصور خواهد بود و کوفه پیش این نیست که زیادت و افزایش ملک  
 سرکار انگریزی کرد و خلاصیت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم  
 کرد که فعلا عید در میان تلج و ریاس و اقتضای کوهستان واقع آن شامل مضاف  
 مملکت انگریزی که در دو باب انهمه عهد گنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاہور  
 آمده تا هم منظور غرض کور زجرل بهادریست که کل ملک پنجاب را در قبضه تصرف خود درآورد

بشرطیکه رئیس آجا در سرکار انگلستان رجوع آرد و نیز موقوفات امانیه سرکار انگریز است که در صورت رجوع  
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاہور ریاست آجا را بر یکی از اولاد مہاراجہ نجی پتہ  
بیکشتہ باشی کہ بانی مہابی این ریاست و متحد و معتبر سرکار انگلستان بود بحال برقرار دارند و کلام  
دلیل قانونی تر بر عمل بر داری لارڈ صاحب اغراض نمودن شان از جہتم و کسانخواری و  
توانند شد کہ با وجود فتح کامل غلبہ نام باطلان پسین موقوفات باطنی خود بردارند و بیغیر  
خاندان مہاراجہ بحسب سکہ سرکاشی علی الخصوص کسانی کہ شریک جنگ جہان سرکار انگلستان  
خبر داده بشود کہ اکنون با تقاضای نواب کورنیز خیرالہا و آجپان بند و بست بطور آریزہ از روی آن  
ریاست اولاد مہاراجہ بحسب سکہ نجی قائم و برقرار باشد کہ فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را مطاعت  
وامن دان و ایشان توانند و اگر احیاناً باز آجپن عہد شکنی از طرف سرکار لاہور نسبت بسکہ  
انگلشی بوقوع خواهد آمد در خصوص اتقا کل حقوق بحسب طہسان سرکار موصوفین و غلام  
فقط و بعد اجرائی این شہتہا سرکار لاہور کل شرائط سدرجہ آرا بدل قبول منظور کرد و متعاقب  
تشریف آوری لارڈ صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دہم فروردی تا ہمدہم آن نامی عساکر  
انگریزی کہ در قرب و جوار فیروز پور قیام داشت مع توپخانہ کلان نیز داخل پنجاب شد و چون  
کلاب سکہ در مقام قصور آمدہ تاریخ شانزدہم ماہ مذکور شرفیلازمت لارڈ صاحب بہ قافز  
شدند و سباب پیشکش کہ بسیار آوردہ بود معاف کردید و بموجب حکم مہاراجہ مہاراجہ  
خدمت سحر لاریش صاحب و سترکاری صاحب سکرتر لارڈ صاحب مدوح حاضر شدند  
از نیم شب در میان ہر دو صاحبان موصوف و راجہ کلاب سکہ و دیوانہا نامہ و فقیر عزیز  
کھنٹ شود و ماند و شرائط صلح میان قرار یافتند کہ در شہتہا مذکور سدرج بود یعنی نام ملک آجا  
کہ در میان سترج و بیاس نہست در قبضہ سرکار انگریزی باشد و علاوہ برین کہ نیم کرد و آجا  
نفقہ کہ درین چکھا صرف شدہ است سرکار لاہور در سرکار انگریزی بہرہ و منجملہ آن چاہ کہ  
روپیہ نقد بالغفل و یک کروڑ روپیہ بطریق قسط بندی در میان مدت سال و اساز و ستایج

سواران پنج سده نیم ماه خالی بموجب شرائط مذکور و عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شد  
 چهار ماهه و سیپ سنگه را دیوان دینا ناته بران ثبت کرد و در سیدیم ماه مذکور چهار ماه  
 و سیپ سنگه بقصد ملاقات نواب کورنر جنرال بهادر از لاہور در سنگه انگریزی بمقام قصور  
 فوج نواب القبا صاحب مدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب  
 مدوح در مقام لایانہ کہ ما بین قصور و لاہور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید کہ کل  
 فوج سکھان باغی بقدر شازده هزار کہ باقیانده است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و در  
 لایانیت خائف و ہراسان در مقام برہانہ افتادہ است و از برہانہ راہ سطرف لہہ بہانہ  
 و ادرت سر بہرہ و دلار و صاحب از آنجا راہ پرانی صاحبہ برای تشفی گفتہ فرستادند کہ احتیاج  
 شدہ بہ سواران پنج سده نیم کہ در آنجا کس و غیرہ بیج اندیشہ و ہراس گشتہ و در میان  
 قلعه چارکوت نامیہ سرکار لاہور و قریب بہ لہہ بہانہ بود و بقصد فوج انگریزی  
 از اہل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد لکن نیم شب قطعہ را خالی کرد کہ بخیمہ رفتند و بیستم فروری  
 بکندہ غیب بہادر حکم دادند کہ در جنب سواران بلای گورہ و در سالہ سواران ہند و سواران  
 و سواران ہادی کار و حضور و یک سالہ سواران بقیانہ و در ترب ز توچانہ سواران  
 توچانہ گورہ و یک توچانہ سواران ہند و ستانی تیار کردہ برای رفتن بہرہ سواران  
 در وقت سحر از تیرا بوقت سہ پہر ایشانرا حفاظت تمام بل ساری شان رساند دلار و صاحب  
 در بیستم فروری دخل لاہور شدہ و در بیست و یکم آن بہاراجہ و سیپ سنگه سر داران  
 خود باز برای ملاقات جناب لارڈ صاحب آمدہ جنواز قصورات خواست جناب مدوح بطحاظ  
 بہاراجہ و سیپ سنگہ بہرہ بہاراجہ بخت سنگہ کہ دوست وفادار سرکار انگریزی بود از سیدیم  
 فوج انگریز شدہ حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشیر ملکہ بر شرائط مندرجہ شہزادہ محمد  
 قائم باشند و وقت آمد و رفت بہاراجہ موصوف تشک سلامی بر حسب تہ ایشان در لشکر  
 انگریزی بل آمدہ اگر چہ ہی بہاراجہ و سیپ سنگہ این بود کہ تا قیام دائرہ دولت لارڈ صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لار و صاحب بنصورتیکه در لشکر مهاراج را ستان  
 ایشان را باعث و احترام از لشکر در مجلسی رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی  
 شهر لاهور نرود و مردم رسد که در لشکر می آید حفاظت کنند نقل شهرتار و که  
 کور نیز جنرل بهادر مصدق بهینر دهم قبر وری سته الهیه مستقام  
 تشقی مردم شهر و غیره بر جیب سوداران و سوداگران که کوئی در الان در عایانی از انگریز  
 لاهور و امرت سروا ضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگ بر روز ملاقات با نواب کور نیز جنرل  
 شکایت نافرمانی و بغاوت و کجفاری فوج خود ظاهر ساخته و تمامی شروط و احکام لواء  
 مدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار و بطور دوستی اتحاد بطور  
 سابق جاری ماند و لواء صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرر شده با لواء  
 کورن سپاه خالصه بار و کیرا فوج انگریزی و حفاظت و پاسبانی از عایانی و شتاب  
 و خود مهاراجه صاحب موصوف دهم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند  
 پس باید که باشند کان ملک پنجاب بخوف و خطر در کار و بار خود مصروف نشوند که هیچ وجه  
 یا مال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت شهرتار و در نسبت دوم ماه مذکور لشکر انگریزی  
 برای حفاظت محاذی در وازه پادشاه باغ و حضوری باغ افاد و باقی حاشیه قلعه که در آن  
 سمت مجلسی مهاراجه دلیپ سنگ است اقربای شان سکونت میدادند و در آن محضره خانگی  
 و اراده نواب صاحب معظم الهیه است که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشند که بدان مرتب  
 و بندوبست مرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین دشتن ضرورت نیست و لار و صاحب بهادر  
 از راه مزید قدر دانی بجلد دی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سبک از چهار بار  
 شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کرده و بظلمای نخواهیکسال بطریق انعام حکم فرمود  
 و علانیه تعریف شجاعت و لادری و فرمانبرداری فوج مذکور در جمع عام از زبان مبارک خود بیان  
 ساخته و فهرست تذرو و پیشکش که راجه کلاب سنگ به پنجاب لار و صاحب

نقل  
 بیکر از نظام  
 لاهور  
 و انگریز  
 و سپاه

گفته بود و قیاسی بر سر واران که میراث او آن بود

تفصیل تیر و پیشکش مذکور

فقیه نورالدین	رویه یافت	رویه یافت
فقیه نورالدین	پارچه ابریشمی	پارچه ابریشمی
لاله است رام	کخوا به عین قیمت	جامه دارشال
مارش صاحب	کرمی نقشه	عظمی طلایی خاص
سردار سلطان محمد	سجده	سجده
سپاهی کوبی	نصف کپه	نصف کپه
دو پلشن	عدال	عدال

در همین ایام سمرقاند را فتح بردارند و آنرا تسخیر کنند و کلکتر دانی بدو بدهد که شش  
فروزد نور و ملک دو آبه باین شیخ و بیاس مامور شد گویند بعد از انقضای صلح قیامین در سرکار  
راجه کلاب بنکه حضور لار و صاحب عرض کرد که اکنون فوج اگر نبری از اینجا کوچ که ده هزار  
هفت و شان برود ویر که زیاده ازین و هشتن آن در اینجا ضرورت نیست و دیگر عله و قعله را  
لاهور بیاوریم و از او حکم حضور نموده در صورت قیام فوج مذکور در تنگ موجب کراهی عالم شود  
در کس عایای لاهور است لار و صاحب فرمودند که تا چهار راجه و سیب بنکه یک نوشته ششمن  
این شرط چهار گانه ذیل نگاشته و بر آن مهر خود کرده بخوانند و او فوج اگر نبری از اینجا بر سر خود

پایان شروط ارادت

شرط اول آنکه اگر مردم آنجا که بزرگترین شهر  
 و فساد کننده و اهریمنی آن است به راجع صاحب اراد و  
 شرط دوم آنکه اگر مردم آنجا که بزرگترین شهر  
 و فساد کننده و اهریمنی آن است به راجع صاحب اراد و  
 شرط سوم آنکه اگر مردم آنجا که بزرگترین شهر  
 و فساد کننده و اهریمنی آن است به راجع صاحب اراد و  
 شرط چهارم آنکه اگر مردم آنجا که بزرگترین شهر  
 و فساد کننده و اهریمنی آن است به راجع صاحب اراد و

و چون در خزانۀ لاهور ز نو بود و لهذا در دادن نخواه بر طرفی سکه‌ها را باغی دهمی و داد و بستان  
 بحساب و آرد و رویه در ماه که از زانی صاحب بزر و جیر مقرر کنند بود و می طلبد و صاحب  
 بوسیله در ماهی سابق ایشان نیده و لهذا کلاب سکه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر سکه  
 و وقت محاسبه نسبت سکه می یافت اکنون بهم با نقد ریاید و فوجیکه در عهد مهال  
 شده بود سر اسم شش و نیم رویه باید داد و کسانی را که راجه هیر سکه خلف راجه و هیر سکه  
 در عهد وزارت خود ملازم داشته بود نخواه مقرر کرده آنوقت که چندان از اوست داد و بیکلام  
 موقوف نمایند کشتی طلای و سکه ها از سکه‌ها پس بکیرند باید داشت که کشتی مثل از تسبیح کلان  
 از طلا و در خیاره در محوط می باشد فوج را برای زمیت داده بود و بیک شش از دست است آن  
 از قسم اشرفی طلای می باشد که طرف آن تصویر که ام بت خواهد بود مثل و پیه چهره شاهی و امر و  
 خال قوم بنود از اینها و هم برای زمیت در رشته کشیده در کلومی اندازند که پیه نویی در راجه هیر  
 که بعد کشته شدن پدر خود وزیر محاسب راجه و لیس سکه شده بود و نوکر داشته کشتی و بیک داد و  
 مردم همین فوج از گذشته و او که کرامی و آفا کشتی داد و انقضای راجه کلاب سکه برای صاحب صلح  
 داد که چون اکنون از همه او ز مقدم او ای چاه لکه رویه نقد در سر کار اگر نیست و اینقدر  
 لاهور موجود نیست باید که بعد او ای نخواه بر طرفی فوج خالصه بزودی تدبیر چنان نمایند زیرا که  
 بجا آوری اثر انظار به بر او حب و لازم است گویند کلاب سکه برای او ای در زکورد و  
 کرد که نسبت دو لکه رویه از خزانه مندر و مهند لکه رویه از تحصیل صوبه ملتان و بهشت لکه رویه از  
 آمدنی ملک کشمیر و برای سه لکه رویه باقی جواهرات و ظروف طلای و نقری داده شود و بعد فوج  
 کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پیش توخانه و مسیت و چهار هزار پاده و شش جیش  
 سواران جدید ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در او ای چاه لکه  
 رویه مذکور فوقی زود و لهذا غشی حب علی از طرف لار و صاحب ز کلاب سکه فوج نقاش  
 ز مذکور و طلب توپهای لاهور ز نو و کلاب سکه در جوشن گفت که علی رویه مذکور و توپهای

حدست لار و صاحب میگنم و نیز مسی سیام داد که تخواه بر طافی کل فوج را به بند تخواه بلوئی  
فکاه و فوج شرسد و فوجیکه در برمانه افتاده است تخواه آرا با نجا فرستاده و موقوف سازند  
کلاب سنگه هفت این تهم ارشادات حضور را در مدت دوسه روز اجل می آرم و دهم باج سنگه  
برای سنگه از برای ملاقات لار و صاحب و لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب  
نیز برای دیدن بهارجه صاحب و دشمن برج شترتایت بردند و دوازدهم غنیمت رفتن بر کوه سنگه  
و نمودند و چون لار و صاحب بنا بر مصطی برای چند روز راجه کلاب سنگه را وزیر خود کرد و بود  
دلیب در اندازی سرداران معتمد خصوصاً باغوسا راجه لعل سنگه از انجمنین عین با تدبیر خیر خواه  
سرکار لاهور که وسطه حقوق و باعزت صلح و بقا ریاست مذکور شده از دل اضنی بود  
و این طایفه را جمع انور ارم و حصول جمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده باز  
برای لعل سنگه بود و نیز بهارجه دلیب سنگه که او سبب منقرض شدن از نیک به اطلاع دار و خست  
اگر چه این چنین تلون مزاجی را بی ناگوار خاطر االیان سرکار انگریزی شده باشد مگر موجب  
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی مراد انور خاکی لاهور داخل تخواه بود  
و منقده اغراض فرموده طرح داد و نمود چون کلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در  
بر سرکار بلاییک تصور سبب عزل شدن از عهد جلیل وزارت ایوس و افسر و طبع  
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمبو و شمیر و غیره ملک کویت ساخته نیز قرار یافت  
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکبان باغی برای حفاظت محاربه صاحب و  
خاص شهر لاهور بقدره هزار فوج انگریزی مقرر آن دو پیش گورده و باقی تر کسواران بلوچان  
بند و ستان در لاهور ماند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دو آیه  
در دو جا چا و نی کسب انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندهر دوم در فرید پور و گوشت کاه  
فوج بعضی کوه کرده فوج آن هر شصت سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه در

از رزیت بهادری حال جاگیرهای سرداران ملک و آیه و دیگر عیال قیامت که در عمل انگریزی آمده بود  
 پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی چهارچوب رنجیت سنگه نزد خود مسافروند  
 خاکیرهای ایشان به سوز معاف خواهند شد و گسائیکه سند چهارچوب مذکور نغید از درجاگیر آنها بجنبه کاکا  
 انگریزی خواهند داد و نیز رزیت گفت که مال الاک جمیع سرداران کلبان که در وقت حاکم  
 ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکل سقر و کرده شده ملک مال حیدر خوشحال  
 رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد داد و در بین طبعه سزار رنجور سنگه سند جاگیر خود  
 بملاحظه صاحب رزیت داد و صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کینز هست اینها  
 در جاگیر لاسا که مجتبی حین شما نیست علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریزی نسبت  
 چپا و فی لاسا به و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چپا و فی آنجا را شن  
 داده باشم و نه سباب صاحبان را غارت کردم راجه لاؤ و ابوقت که رنجور چپا و فی آنجا را شن  
 صاحب جواب داد راجه لاؤ و اد حقیقت بی ایمان بود البته او مرکب از این چیز شده باشد و شما هم  
 شریک در کار او بودید و قیل قومی بر شریک بودن شما با او نیست که بر گاه من در میان ایام  
 خطی شما بمن مضمون نوشته بودم که بر کار را فهمیده و مال کار را اندیشیده باید که دانا آخر کار  
 موجب ذامت شما گردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه با او باو  
 من بمقتضا بمقومی و راجه لاؤ و اخوانم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صانعان اینکار که وکیل  
 سردار بنال سنگه آلوده الهیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود چهارم رسانیدم رنجور سنگه  
 انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیت گفت حاجت  
 بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیت از غم نام  
 شده نزد رانصاحه فته عمن کرد که به سبب فتن من و جنگ صاحب رزیت از من جدا  
 ناخوش است بدون سنی سر کار قصور مرا معاف و خاکیر من اگذاشت نخواهند کرد و روزی که  
 کند رنجیت مع میر لارنس رزیت در شهر رفته کلید یکان راجه همان سنگه و بر ساقی که در

که در کلبه ای سکنا گشته شده بود طلبیده تمامی سپاه راجه مذکور را بر اجه کلاب سنگه برادر حقیقی  
 مستوفی و اله فرمود بعد راجه اصل سنگه وزیر و دیگر مستدان سرکار لاہور برای عمل کھانیده دادن  
 فوج انگریز را بر اجه ملک قلعہ دو آبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند که نیتا سبایون که از قوم  
 انگریز است قلعہ کوٹ کا نکر ابو دعل خاں داده علم بغاوت و مترو برافراشت فوج انگریزی نیز چهار  
 محله نورال محاصره کرده کلبه های توپهای کلان کار بر قلعه کیان تنگ کرو و سنگهای کلان فوج  
 قلعہ را پراپند و تاسه روز تپشباری و کلوله اندازی و قلعہ قیامتی برپا ساختند تا اینکه نیتا  
 مذکور مع همراهیان پناه خسته و سلاح بناده از قلعہ بدون وقت بعضی کوشید ایشا زانبرای  
 رسیدن کرد و از کشتن در جمیع قلعات دو آبه مذکور و کوشستانی عمل سرکار انگریز سب و در نیم راج لاہور  
 و لاہور در بارعام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل تجرایی حضور بود و اندر  
 در اجه این دربار راجه کلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جو تیاری کرد و افواج انگریزی  
 در یازدهم و دوازدهم شنگ پنجاب کوچ کرده رفت و مہاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات حضرت  
 لارڈ صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شنگ سلامی و استقبال  
 مساوت مکان خود نمود و بموجب بند گذرانیده راجه لال سنگه سروا را ن بار لاہور را مقصود  
 خاخره از پیشگاه لارڈ صاحب مغز و سرفراز کرد و چند کوشید بوقت حضرت مہاراجه دلیپ سنگه  
 لارڈ صاحب بنادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمود مذکور کاری صاحب جہ از آبا و اجداد  
 برین حسن بیان بود که چون فوج سکنا بدون مرضی اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله  
 کرد و جنگید که چند نفر ای خود رسیده انکزن رئیس لاہور اباید که از جای آوری امور کیو جب بهتر  
 و برتری ملک و ریاست شان مضرت سعی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در دو سرکار  
 بر سرشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارڈ صاحب از لاہور بخصت فرموده  
 متوجه شنگه شود و امکاران سرکار لاہور از طرف مہاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب زینت  
 آنجا بحضور لارڈ صاحب دای تینانی بعض فوج انگریزی در شہر لاہور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در آنجا عرض کرد که مهابراج صاحب همه مقامی اهل کاران  
از شروفا و دکنان باعی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کج کرده و رفتن کل فوج اگر کسی  
جمعی از آن فتنه پردازان که هنوز از خارج کلی شان از ملک پنجاب نرفته است و اگر تمام است  
شروفا و بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده کرده افتاده اند و از اینهمه شغل سابقین ضرر نبرد  
و فوج آتینی که در خیانت بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکبان کنند و چون که فوج خالص  
اگر نریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و همه شهر لاهور از فوج خالی است لغرض از این  
فوج اگر نریزی در حیا آنجاغت با غیابان را جزاوت بچگونه شروفا و دکن کردن درین سرکار نخواهند  
بر که جناب لار و صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این در خواست  
هم پذیرا سازند خوب مزید عنایت و لطافت خواهد شد و بعد از آن که مهابراج صاحب بظهور  
سنگ سرکار خود بدین حسن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج اگر نریزی را ازین ملک عداوت  
سرکار لاهور برخاسته و مانند اگر چه لار و صاحب را بر گزینده منظور نبود که فوج اگر نریزی در آنجا ماند  
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهابراج ولیب سنگه باشد که بر پاس طر و اصرار ایشان این درخواست  
شروط اشتراط چند که در عهد نامه دومی منعج است قبول منظور ساخته اکنون نقل عهد نامه  
اول دوم را که در اردو بود و در برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی  
ترجمه نموده و درج کردم تا ملاحظه این عهد نامه ها که حال بند و بست را باست لاهور که در صلح  
فیما بین هر دو سرکار از طرف االیان سرکار اگر نریزی حمل آمده است بخوبی معلوم کرد و نقل عهد نامه  
اول که فیما بین سرکار اگر نریزی و سرکار لاهور و تبارج نهم مارچ را رقم شده  
مشتمل بر شانزده دفعه چون سبب عهد نگینی سببان که با فوج سرکار اگر نریزی چون عهد نگینی  
و در پیش بر یک سرکاری نمود و عهد سابقین که فیما بین سرکار مهابراج و نیت سنگه و سرکار کسی  
در سال کینزار نوشته شد و نه عیسوی منعقد شده بود و مقتضی کرد و اکنون ضرور شد که عهد جدید  
در میان هر دو سرکار موصوفین منعقد کرد و تا بعد ازین بنوعی فتنه و خصام نسبت بین عهد نامه در سرکار

فصل عهد نامه اول  
منعقد بین  
سرکار لاهور  
و سرکار  
اگر نریزی  
در سال  
۱۴

در سر کار لا بور واقع شود چنانچه بواسطه انکاران معتبر نزد سر کار این عهدنامه و قریب  
شد از طرف سر کار انگریزی این کار می صاحب سرکار کو رشت بند و ستان و سحر لانس  
صاحب بخت نواب کو ریز خرن اباد و در طرف سر کار لا بور بیانی رام سنگه و سر  
سنگه اسی مال و سر دار بخور سنگه و راجه لال سنگه و سر دایج سنگه و دیوان دینا نانه و  
نعمت نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقربین و محصل شریک شده و کانه  
مندرجه عهدنامه اول شرط اول در میان بهاراجه کیسنگه و سر لا بور سر کار  
انگلیزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و کابی جنگ نخواهد شد و شرط دوم بهاراجه و صوف  
و آبه را که در میان تلج و بیاس و قنیت سر کار انگریز و اذند آینه کسی از وارتان پشان  
در آن دعوی خواهد کرد و شرط سوم تمامی قلعات را که در میان این دو آبه و قنیت و سر کار انگریز  
تفویض کنند و شرط چهارم آنکه بهاراجه یک نیم کور و سه بیوض خراجات این مهم که سبب  
عهد شکنی فوج لا بور در سر کار انگریزی افتاده بود دادن قبول کرد و چنانچه بخواهد و سه نقد  
سر دست خواهند داد و عوض دیگر و سه که با فضل دادن نمیتواند تمامی ملک کو بهستان  
در میان و دسده و بیاس و قنیت مع ملک کشمیر و هزاره برای دام سر کار کسی داد و شرط  
پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه بخواهد که روپیه بخله یک نیم کور و سه مذکور شود  
نقد خواهند داد و شرط ششم آنکه بهاراجه صاحب قرار میکند که تمام فوج کشش را در خدمت  
راخواه بر طریقی داده یکینم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق بهاراجه بخریب نیکه  
خواه خواهند یافت و شرط هفتم سر کار لا بور فقط بیست و پنج پلشن پاینده فی میشتن  
به قصد سیکه و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوا ای ازین بزر  
اجازت سر کار انگریزی نگه دارند و اگر عند الضرورة قدری را از آن بفرستند  
فوجی را با اجازت سر کار بفرستند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند  
و شرط هشتم سی و شش توپ که در جنگ فته بودند و آن توپها بدست سر کار انگریز

نناده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند شرط آنکه حجم بجات  
 محصول از دریای سیلج به بیاس تا سرحد مهن کوشت و از آنجا تا بلوچستان که قتل بند کار  
 انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده بضمیمه نامه سرکار لاہور خواهد فرستاد  
 و برای آمد و رفت تجار و مسافریں مخالفت نخواهد شد شرط دوم آنکه اگر کسی که از پیر  
 برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بی بردن خواهد در بار لاہور رسانید  
 سامان رسد و شیتها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرج آن فتنه سرکار انگریزی خواهد افتاد  
 از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس منسوب باشند کان آنجا ملحقا سرکار انگریز  
 خواهد بود شرط یازدهم در بار لاہور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیره باشند کان  
 ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهند داشت شرط دوازدهم  
 راجه کلاب سنگه را نسبت آن ملک که از وقت به راجه کبرک سنگه نزد است و هم نسبت  
 آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بی عوض خیر خواهی بزد و کاکا  
 و خصوص مصاحبه کنندگان خواهد داد سرکار لاہور حاکم متقل بداند و یک عهدنامه  
 در میان راجه کلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در  
 کدام امر فحاشی و الی لاہور و راجه کلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع  
 به سرکار انگریزی کنند و آنچه اهلایان سرکار فضاال کنند رئیس لاہور را منظور  
 کردن خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاہور بدون صلاح و اجازت  
 سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی خانی  
 در بار لاہور سرکار انگریز بحد اخلت نخواهد بود ولیکن اگر در کدام امر به راجه  
 صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد و نواب کوریزب سنفرل پیرا و از راه  
 خیر خواهی و به خواسته شان دست انداز خواهند شد

و بنا بر این نسبت و چهارم مارج سنه حال لار و صاحبها در کسب مبدء باید تشریف فرما شده

تشریف فرماید در بارعام کرده و بعد ملاحظه چنانچه در مقام جالند بر طرف گویند  
 نقل عهدنامه دوم مر قومه سبت و چهارم حاج ستمه السیه  
 فیما بین سرکار انگریزی رئیس لاهور و شهبانیه شت دفعه چون در بار لاهور  
 درخواست داشتند در شهبانیه برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب  
 حر است امرای دربار و شهبانیه و تیار شدن فوج جدید از نواب کور زخیران بام نمود  
 نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در بناب این عهدنامه شت دفعه  
 و قه خیر برآید نقل این عهدنامه که در دو بود نیز در فارسی ترجمه نموده در بجا شد نمود  
 تفصیل دفعات پیشگانه که در عهدنامه و میند

دفعه اول لار و صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت در بار لاهور مناسب  
 خواهند داشت امور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۹ عیسوی که درین زمان  
 فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد و قسم  
 دوم چون مهاراجه و لیب سنگه بر حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی  
 در شهبانیه کرده بود لهذا اخراجات چنانچه فوج و تیارهای کانات برای فرار آن  
 و شهبانیه صاحب موصوف خواهد شد و سواهی ازین هر خزینه که از نگهبان فوج  
 مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آزادام دام خواهند داد و دفعه  
 سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زودتر و دشته اطلاع آن بویکل انگریزی  
 میکرد و باشد دفعه چهارم در بعد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر  
 و از نواب و از نواب که شش میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت  
 و دفعه پنجم حقوق جاکیر واران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهر سنگه و شیر سنگه  
 تعلیق میدارند در سرکار انگریزی لوظ خواهند زد و جاکیرهای کسانیکه در ملک آبه مقوضه  
 خواهد بود تا حدین حیات و معاف خواهد ماند و دفعه ششم سرکار انگریزی تفصیل ازین

در بار لاهور

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

اگر در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارکراران چهارجبه صاحب در آن اعیان و مرد  
 کنند و قسقه ششم سرکار لاهور را هر قدر سه باب از قلعات مفوضه است و بیجا  
 پوپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را به پیش از آن سه باب مطلوب  
 خواهد بود که غنیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور را داده فروخت  
 آن باب بجای دیگر هشته باشد بفروشد مالت آن خواهد شد ملک سرکار انگریزی  
 درین امر مردشان خواهد نمود و قسقه ششم از جانب برادر سرکار امین و کشته مفوضه  
 کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده و دهند نقل عهدنامه فیما بین  
 سرکار انگریزی و راجه کلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه و از آنجا  
 مارچ ۱۸۶۱ عیسوی بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نوآب کور زرخیزان بهادر لاهور  
 بطرف امرت سر شریف فرستادند و در آنجا رسیده کلاب سنگه را خطاب مبارک  
 داده رئیس ملک جو و خیره بالا استقلال ساختند و بهما باین عهدنامه متضمن بود  
 شرط فیما بین سرکار انگریزی و چهارجبه کلاب سنگه ترتیب کردید **شرط اول**  
 سرکار مدوح چهارجبه کلاب سنگه و اولاد او را که ذکر به شد سلا بعد شش سال  
 ملک کو به ششگاه جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده و قسقه  
 تفویض کرد و این ملک یک حصه است از آن ملک که چهارجبه دلیپ سنگه  
 در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی این ملک  
 امین و کشته برای تعیین حدود آن از طرف چهارجبه کلاب سنگه و  
 سرکار انگریزی معین شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک چهارجبه  
 کلاب سنگه بیست و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کند  
 سیمکه آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند  
 فقط شرط چهارم آنکه حد ملک چهارجبه کلاب سنگه بدین اطلاع کار انگریزی  
 باشد

وقفه

وقفه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

نخواهند شد و شرط پنجم آنکه اگر کدام تراج در میان دربار لا بورجه باز  
 کتابت شده باشد از قیام شود و چهار راجه مذکور آن مقدمه را در سر کار انگریز  
 مرجع نماید و در صورتی که صاحبان آن راجه ها در سر کار انگریز مذکور را قبول  
 ننمایند و در این صورت شرط ششم چهار راجه کلاب سنگه و اولاد او قرار  
 می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقاصد کلام دشمن در ملک او شده بکدام  
 شرط و در میان مع فوج خود معین و مددکار فوج مذکور خواهد شد شرط  
 هفتم آنکه چهار راجه کلاب سنگه اقرار میکنند که کدام انگریز و یا باشنده ملک  
 امریکه و غیره باشند کان فرستادن اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهد بود  
 شرط هشتم آنکه چهار راجه کلاب سنگه اقرار میکنند که شرط نهم و ششم و هفتم  
 سدرجه عهد نامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لا بورجه است  
 منظور خواهد شد و شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک چهار راجه صاحب  
 حمله و بورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد و شرط دهم آنکه چهار راجه کلاب  
 برای تقسیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسب و  
 ده ارده میش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف  
 خواهند کرد فقط و بیست و نهم قیام فوج انگریزی در لاهور شاهی عریض جهت آمد و رفت  
 کردن سوار می صاحبان فوج و توپخانه تیار شده و راجه لال سنگه وزیران پیش اطفال و سال  
 چهار راجه لیسنگه کیصد پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس در جمعه وطن مقام بود و  
 چهار راجه کلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شبار و زری آنجا بحضور رانی صاحب نشسته  
 و بنایک سنگه پیرای ششخند در ملک دو آب بینه و کالت مقرر گشت و بیست و نهم جام پاج  
 ضلع مالیا بخله جاگیر خیر سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید  
 و راجه لال سنگه در هر پیش یک مثنی را بجالا هشته دیگر نشیارا که در لشکر سیاه بود و موقوف

ساخت و دیوان اجداد بسیار شاد و گوی سپاسی برای بند و بست سرحد آن حضرت  
 و جان لاریس را در میجر لاریس اجنت که در دو آب کشته شده اند چهار برادر را معرفت  
 به بسترش و ملی طلب داشت و در بستر چهارم ماه مذکور را صاحب له بیانه تشریف داد  
 و بارعام نمودن سکهان ذی عرت و بیع را بجای آن لوح را بلامت خود مشرق کردند  
 و به نسبت راجه پیا له را شد که اهلان سرکار انگریزی از خدمتگزاری پور سردار حاج  
 شامسار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی  
 پانزده آذوقه بقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک بهم بخلد و حسن خدمت  
 راجه مذکور عطا شود و حصار در بار عرض کرد که راجه لا ذوه که با فوج سکهان شریک شد  
 با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بنزای اعمال خود رسید و راجه نایه  
 که در جنگ شریک سکهان بود در بار آمدن نیافت در میس فرید کورث را بزرگ عسایت  
 خطاب را جلای عسایت شد و همچنین دیگر سرداران و در بیان بخلد و حسن خدمت  
 ایشان درین مهم نسبت به سرکار انگریزی بعمل آمده بود و یافتن خلعت خطاب مغز و مشایخ  
 در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها  
 بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لاریس صاحب  
 بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که بخلد آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج  
 انگریزی از سکهان در جنگ اترع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد و حمل شدن  
 فوج انگریزی در لا مور عند اطلب مهابه راجه دلیپ سنگه دادند باستقامت گفتند که نیرنگال  
 از راه خشکی روانه کلکته شدند در اشای راه بهر شهر شرقی از دلی اگره و آله آباد و کانپور  
 و غیره که میرسیدز آئینه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصفت سه تاده میکردند  
 و برگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضع و شریف برای تماشا می آمدند  
 میشدند یکی از صاحبان انگریز با و از بلند می گفت که دو صد و بیست ضرب توپ ازین توپها

ازین تهرانی که نگریزی در چهار جنب مقام مدی و غیره و پورا احوال و سواروان در  
 مدت شش ماه در آنجا سکونت کرده است و سی و شش ضرب از دربار لاهور بعد از مراجعت یافته  
 که کسی از دربار نگریزی در آنجا وقت گذرانده و منع میکرد بلکه بخوبی ملاحظه  
 میکنند و اگر مردم که بر توبه را میخواهند در آنجا میگردانند و همین طریق وضع این  
 توبه را بجلگه بردند و از آنجا بار کرده در لندن و آنجا بدو و غرض از توبه این توبه را  
 بشهر لاهور تا بجلگه ملک نالندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته  
 مردم باز تهرانی و اهل حرفه مثل کاربانان که از ملک چابقی آمدند و از حقیقت حال اینهم  
 آگاه و مطلع بودند و بجلگه بکمان را بر فوج انگریزی بنیان زد کرده بودند مشاچه این توبه را  
 و دریافت کردن مضامین کند با که بر هر یک نام چهار وجه رحمت سنگه و کبرک سنگه و سرکار خاصه  
 و غیره و سال نیاری در نظم و ترتیب است دریافت کنند که بر سر غلبه و نصرت فوج انگریزی و  
 بهریت و مغلوبی بکمان درین کججا شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سران سر فوج  
 بی اصل است و در فرستادن توبه های مذکوره از معین کردن با خیال و الوت زکاوان کاری است  
 و خلاصیان و غیره عله و قله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و صاحبان  
 هزار بار و پیه سرکار کمپنی بصرف در آمده کوشید اگر چه در ابتدا از معین شدن فوج انگریز  
 در لاهور بسیار امن و امان ملاحظه و اطراف حاصل شد مگر زبیداران و مالکداران بدین  
 حال صنعت سرکار لاهور در ضلع و اطراف آن سر بشورن برداشته بودند باری باطل  
 بحسن تدبیر و فیر شادان افشاران مع فوج انگریزی و اطراف ملک چابقی و روستا و ضلع  
 و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک چهار وجه رحمت سنگه و مبارک سنگه  
 در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آینه ترو و سرکشی خواهد کرد و دوست  
 فوج انگریزی بزرگی اعمال خود خواهد رسید چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محمد الدین  
 متوفی عامل سابق مغزول کشمیر نایب چهار وجه کلاب سنگه و بعد از صلح و نوشته شدن عبد نامها

بسیار از این لال سنگ وزیر که خطوط محضی با نوشته بود و عمل مناد با وی می نمودند  
بنگاه قتال و جدال با مردم راجه مذکور کردم و هشت و از طرفین صاحب مردم شش و نیمی  
کرد و پند سپهر لاریس صاحب اجنت از ریافت حال این شرف و مناد یک شمشیر رفته بعد طفا  
باز به جنگ و خونریزی شیخ امام المدین همراه خود در لاهور آورد و نیش مذکور بوقت رو بکار  
ظاهر کرد که من موجب نوشته وزیر در بار لاهور نا تاجان معراج کلاب سنگ را عمل او به  
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بلاحظه صاحب اجنت در آورد چنانچه بعد اثبات حال و  
و فتنه پردازی لال سنگ وزیر که باعث قتل صد بالنفس که شمشیر شد از منصب وزارت معزول  
و از شهر لاهور خارج کرده و با فضل او در اگره است کابی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت  
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگ از وزارت این منصب طلیل برای چهار راجه کلاب سنگ  
تجزیه کرده بود و مکر او که از بس دهنش و مال اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون  
بر بنایت سرکار انگریزی ملک جو و کاشمیر و غیره ممالک که بیستانی حاکم بالاستقلال و نکته مقابل  
لاهور استم و اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و موس نامرم در آنچه  
ست که در منصب و فرمانرواری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای بد و سرکار محسوس و کار  
ریاست لاهور با شتم و خون ایا لیا سرکار انگریزی سوامی چهار راجه کلاب سنگ در ریاست  
سرداری دیگر که دهنش و صاحب تدبیر و باوایت باشد و بی فسادیت و بدون عداوت  
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصاً درین ایام که رئیس آنجا صغیر  
مالغ است نیافتد جناب لار و صاحب سپاه و سپهر لاریس اجنت لاهور را رسیدن چهار راجه سنگ  
بعد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و امور فرمودند اگر این نامرد و فتنی است بعین که انگیزان  
جنج امور ریاست لاهور بی شرف و فساد و خونریزی انجام پذیر شوند و قلب و تصرف و بی انتظامی  
هم در آن سرکار پیشود و واحدی از سرداران و فتنه بران فوج لاهور سر بشورش و فساد  
خواهند برداشت تفصیل کتب می و هشت ضرب توپ منجمه توپهای سکه

توپ را به پادشاهان که از لاهور بکلیه رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ بود  
 و شش تا از آن شد و بسیار خلوصت و درختهای بر یک اقسام کلکاری طلای  
 و رنگ بر یک توپ بود کاری عجیب متوجه شد و از آن جمله یک توپ با کل از نقره  
 خالص خاص معارفه پادشاه بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع  
 شاه نجیب سنگ همه ملک بود که در ده چرخ که یک سنگ شترزاده عالی بکان که در آن  
 که از آن بود و در آن فتح جنگ شد در زمانی تیار که بجهه صد و بود شهادت و چار  
 جعد از این توپ شد رای سنگ که در جانشانیت او بید رنگ بموجب صلاح لاله  
 جیسکه یار غلام بی گفت تاریخ وار دستخط گرفتار گیر تاریخ پنجم ماه که سبت ۱۸۸۴  
 و ستوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چهار در باج  
 و دل بسی داغ کهن دارم خذر کن ای قیب از س که کشت در دهن دارم قطعه ای را  
 توپ ز توپ نامدار در سستی و پدلی خود گانه اثر در دمی و شیر نژادی جنگ  
 ماری محره دار و صاحب خزانه سرکار توپ محمد خجای خان بیا در صفه جنگ ششم بحری  
 النبوی است که شکر بوزن یکصد و دهن کو که مقدار دهن بار و ت نصف کو در  
 کتبه توپ سوم توپ می بان برون بابت شامبولی طول بی و ال للمع دعه  
 با تادی و بعض عبارت اور شاستر بود کتبه توپ چهارم سری کال سهای  
 نظم هست این توپ مصری بی رام با نقش کفنه فتح و نصرت نام ضرب آتش فضا  
 و برق نزار صبح اعداد و او چون شام سبت کتبه توپ پنجم بفضل کال  
 سهای از حکم پادشاه نجیب سنگ بیا در ابتدا قبال توپ جنگ بجلی با ستام جواهر ل کارخانه  
 صوبه سنگ ساخت و در اطمنه لا بور سبت در تحت سردار فتح سنگ کتبه توپ  
 ششم بفضل سربل کلل پور که بی از حکم نجیب سنگ پادشاه بیا در ابتدا قبال سنگ بی  
 کارخانه و در اطمنه لا بور با ستام جواهر ل سبت عمل پیران سدا سنگ کتبه توپ هفتم

شبه

شبه

شبه

شبه

شبه

شبه

شبه

بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه  
 ادرراج هذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۴ سال راجه کبراجیت باهتام  
 صاحب رسطو فطرت فلاطون فطنت موشو ثوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر رنجیت سنگه  
 کتبه توپ ششم برین توپ چیری در شاستری نوشته است کتبه توپ ششم  
 فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتام جوبل  
 کارخانه صوبه سنگه و اساطنته لاہور شش در تحت سردایتج سنگه کتبه توپ ششم  
 فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتام جوبل  
 صوبه سنگه ساخت اساطنته لاہور شش در تحت سردایتج سنگه کتبه توپ ششم  
 بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه  
 هذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۴ سال راجه کبراجیت باهتام صاحب  
 رسطو فطرت فلاطون فطنت موشو ثوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر رنجیت سنگه  
 و واز دهم موجب حکم حضور فیض کجور سنگه صاحب مرتاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جوب  
 دام اقبال باهتام میان قادر بخش در قلعہ مبارک لاہور توپ دیوان لاله سونی رام در دام بایل  
 تیار شد شش اسم توپ پنج جنگ عمل محمدیات کتبه توپ سیر دهم بفضل سری اکال  
 پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب بهادر  
 از راجه سری کبراجیت هذا الضرب موسوم ببلان حسب الامر شش اقدس اعلی حضور انور  
 در ۱۸۹۴ باهتام صاحب رسطو فطرت فلاطون زمان موشو ثوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر  
 در عید کاچین خدمت فضل علی کیدان شاگرد صاحب مدوح بهادر رنجیت سنگه  
 توپ چهار دهم بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته  
 سری مهاراجه صاحب ادرراج در ۱۸۸۴ شش از راجه کبراجیت هذا الضرب موسوم مجنون  
 حسب الامر شش اقدس اعلی حضور انور در ۱۸۹۴ باهتام صاحب رسطو فطرت فلاطون زمان

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

فلما طردوا من شوشو الیه جنرل کورث صاحب بیادر در عید کاه بجز خدمت فضل علی کیدان  
 شاکر و دیگران که در خدمت کتبه توپ یا نزد بسم ارب بهای و پست سنگ  
 کتبه توپ سنگ کل ناز شاکر کتبه توپ شاز و هم نظم است این توپ اثر دهنی  
 و این از دم خود شراری نشان بیک آوا بخود کند کاه کاه بخت و دشمن چو دود بخون  
 ساه پی قشع قلعه سخت چونک زمین سبب نام کشت نصرت جنگ در عهد پادشاه نجیب سنگ  
 بیادر در کاه سوار جو الاسکه بنیانیه با تمام مشی و لیا و استیلا علی ای سنگ توپ ساز در سال ۱۸۹۲  
 و بشصده و شاد و هیئت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم فضل سری کال پور که بی از کم و بیش سنگ  
 پادشاه بهادر بنده اقبال توپ شیو کبی کارخانه دار السلطنته لاہور با تمام جو ابریل نسبت ۱۸۹۲  
 سد با سنگ کتبه توپ محیب دهم ضرب رام بان فضل سری کال جی عید پادشاه حجاز  
 جد شتر زمان کرن دوران مبارجه ادا بر اج رنجیت سنگ بیادر خلد اندک مقرب بار کاه سلطان  
 مصاحب کاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگ در نسبت کبیر و شصده نو دوی کز چندی  
 مطابق کبیر و دود و پنجاه و چهار جبری با تمام با کبی خان توپ نیر تیار کنانید کتبه توپ  
 نو ز و دهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم فضل کتبه  
 او لطف کو بند سنگ و ز حکم شانزده کور نو بنیال سنگ شد توپ نو تیار ظفر جنگ و شصده  
 منصوب تو بخانه جرنیل تیج سنگ ضرب سورج کبی ساخت لاہور نسبت ۱۸۹۴  
 توپ میسم فضل کال نظم از فضل کروناک لطف کو بند سنگ و ز حکم پادشاه بیادر  
 رنجیت سنگ شد توپ نو تیار عدد و کوب و دود بان منصوب تو بختانه جرنیل  
 تیج سنگ ساخت دار السلطنته لاہور کارخانه صوبه سنگ نسبت ۱۸۹۰ کتبه توپ  
 بمینت و کیم فضل سری کال پور که جی مبارجه رنجیت سنگ بیادر دام ملک و سلطنته سر  
 مبارجه ادا بر اج پد ضرب بولوم از زبان حسب الامر شد اقدس در ۱۸۹۲ از راجه بکر حیات  
 با تمام صاحب اسطو فطرت فلاطون طنت مو شوشو الیه جنرل کورث صاحب بیادر در رنجیت شد

کتابه توپ بست و دوم برین توپ که از آئین است اندک عبارت بنویشته است  
کتابه توپ بست و سوم برین توپ آئینی چیزی از حروف انگریزی نوشته است  
کتابه توپ بست و چهارم کتب ۱۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ یاد  
یشال برق رعدنای آئین الملک ام الدین بهادری خطابى شاهانه شاهی ستمه سوری  
کتابه توپ بست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سوری  
سهای سکر راجه سوچیت سنگه بنت ۱۸۸۸ کتابه توپ بست و ششم فضل اکال پور  
پادشاه محبت سنگه بهادر بنده اقبال توپ راه بان با بهنام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه  
لامبور بنت ۱۸۸۴ کتابه توپ بست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ حیت تحریر بنیت ۱۸۷۴ کتابه توپ  
بست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتابه توپ  
بست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان بنبر کنده است  
کتابه توپ سی ام فضل سکر اکال پور که جی از حکم پادشاه بنیت سنگه بهادر بنده اقبال  
توپ جوالاکی کارخانه دار السلطنه لامبور با بهنام جواهر مل بنت ۱۸۹۴ عمل سهران سد سنگه  
کتابه توپ سی و نهم فضل سوری اکال پور که جی از حکم پادشاه بنیت سنگه بهادر بنده اقبال  
توپ خالصه پند کارخانه دار السلطنه لامبور با بهنام جواهر مل بنت ۱۸۹۴ عمل سهران سد سنگه  
کتابه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه بنیت سنگه بهادر بنده اقبال توپ بنو  
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنه لامبور بنت ۱۸۸۸ درخت چ سنگه کتابه توپ سی و سوم  
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتابه توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از  
حکم پادشاه بنیت سنگه بهادر بنده اقبال توپ شورش بان کارخانه دار السلطنه لامبور با بهنام  
جواهر مل بنت ۱۸۸۴ عمل سهران سد سنگه درخت چ سنگه کتابه توپ سی و پنجم  
فضل سوری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتابه توپ سی و ششم

۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰

از ملک و لطف گویند سکه از حکم پادشاه بهادر شیت سکه شد توپ نوتیار  
 بعد و خیرت بان منسوب و بخانه سره ارج سکه شیت ۱۸۹۰ کشته توپ سی  
 به قتل سرجی کال پور که جی ضرب رام بان به پادشاه جمجبه جدیدتر زمان کران  
 دوران چهار جبهه و هراج محبت سکه بهادر دام اقباله حساب گم مقرب بارگاه سلطان حصار  
 درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سکه در سنت کبزار و شمس و نود و پنج کبراجیه نیک  
 کبک و زود و صد و پنجاه و چهار عجمیه با تمام با کهنی خان توپ ریز تیار کنند کشته توپ  
 سنی و ششم برین توپ چیزی بخط بندی کنده بود که چندان شکوک بود که خواندند  
 سده سال در اگر زری این بود ۱۴۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در اگر زری بسیار  
 کنده بود درین عبارت نام پادشاه محبت سکه و سده اگر زری ۱۸۳۳ عیسوی و در  
 باقی احوال یاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بساعت سده  
 گویند راجه سویت سکه وقت فضا کردن زر صده به بطریق امانت در سرکار اگر زری  
 به افضل محاراجه کلاب سکه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن ذکر کرده چنانچه دعوی و حقیقت  
 آن نیز باین ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در حقا و پنج کت بهیه که بهیوس ملک  
 کوستانی از چهار جبهه مذکور طلب میباشند حرا کرده گرفته و مشهورست که هرگاه چهار جبهه  
 فی سکه در ملوای سکبان کشته شد چهار جبهه دلیپ سکه را بر سندر یاست لاهور نشانید  
 والده صاحبه او شان را خنجر کرد و زری که چهار جبهه مذکور صغیر حسن است و در خیابان بهیه  
 لال سکه برادر حقیقی خود را نائب و وزیر چهار جبهه دلیپ سکه ساخت راجه لال سکه را که این امر  
 خاطر بود در پی دفع بیانی لال سکه کشته آخو او را از خدر و فریب قل کشاند و بجای او خود را  
 کرد و چنانچه در وقت حرکت سکبان با فوج کلشی بین لال سکه بر نصب وزارت لاهور منصوب بود  
 و مدد مانیکه در کپ له بیان و غیره پور موجود بودند جنگین سکبان با سرکار اگر زری حیات  
 بیان میکنند که سبب عبور کردن کجبان از شهر لاهور این طرف تلج در بعضی اضلاع و مقامات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدیهیانه و فیروز پور واقع محل علاقه میرزا در کم کوٹ  
 و کوٹ عیسی خان و قلعه کمبو که در سری پٹن است فیما بین سکنان مردم سپاه بر و کلا چاونی  
 همنوع فساد و جنگا جبار پاکشته نوبت کشت خون بر سر سیدنا بران ستر بران کشت  
 که حاکم کل علاقه لدیهیانه و حیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب کورنر جنرل جبار در کول  
 رپورٹ نموده راسی خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدیهیانه  
 طرف تلج واقع و جمع آنها از انداز پنج لک و پیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر  
 بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل کار  
 بیاید تا آمد و رفت سکنان علاقه لاهور در عمل سرکاری الملک موقوفه شود و باز بهیچگونه  
 قضیه فساد نشود گویند جناب لارڈ صاحب اسحقان ای کشنر مذکور نموده بر بار لاہورین  
 حال را نوشته استزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاہور خواه بطریق  
 علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بکیرد و باز خروج آن سال سال از سرکار مذکور کرد و باز  
 را انصاحبه والدہ رئیس لاہور در جواب آن بحضور لارڈ صاحب نوشت که نظر بکلیه متاع  
 قدیمه که فیما بین بر و سرکار از عهد مہاراجہ تخت سنگه بکشته باشتی ثابت متحق است بدون  
 بنا بر مصلحتی که بدان ایام رفته است بجان دل امنی اجم بر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشند  
 و در عمل خود دارد بشتر ملکیه فوج خالصه ہم درین امر راضی کرد و زیر که من بالفضل  
 و انضای فوج مذکور شتیار و راضی نامور ملی ندارم حال غلبه و خود سری آن بران صاحب ہم  
 ظاہرست و در همان ایام فوج خالصه بد ریافت این حال که را انصاحبه ابدن آن علاقجات  
 در سرکار انگریزی شنیت در کمال غیظ و غضب و حسب اتفاق در میان قریب دہاڑ و کمبو  
 و کمبو تخفیف پیدا در برای لاخته چاونی کتب لدیهیانه و فیروز پور و سبب انتظام عالم  
 در برای تلج قسمنیکه سابقین مرقوم کشت جریدہ تشریف دہندگان ایقین اثن شد که در  
 حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بحسب اجازت و بترضای انصاحبه ای عمل و حل کرد

در این املای مذکور که اندر راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال را در میان  
 یکبارگی زیاده است هزار سوار پیدا و مع تو بخانه سلیمان و دیگر آلات حرب و عمل و کار اگر یاری  
 آمد جنگ کردن شروع نمودند و بیشتر فاسد شاست عهد شکنی با وجود جنگیدن و لیرانه و جرات  
 در جنگ نبرست یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلیشی در لاهور رفته  
 و آنجا که با انگریزان ساز و دار و قتل کنند و سپهرش را بر داشته و دیگر را بر ریاست لاهور نشانند  
 مگر بجزیرام که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب خاطر گردیدند و نیزه کردند  
 سکبان از فوج خالصه بعد جنگ و با سوم که مغلوب منبزم شده بودند خیال کردند که سبب جنگ  
 و تباهی ما مردم در واقع ستر بر اثر فتنه کثرتست بهر صورت که ممکن باشد رفته بقضای  
 بایگشت پس پنج سوار سکبان برین راه در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشتی در میان  
 بسیار صاحبان انگریز بود اول باو باز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کار می داریم  
 و آخر آن صاحب را شناخته و سوار برق و ابر روی پوشش کرده بصر بهای شمشیر صاحب  
 کشتی را کشند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر ایحال و اقصیت از جهالت  
 کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سک که در مقام امرت سرکه جای تیرید  
 و شکار سکبان است سکونت میدهند و لاهور مقام فرودگاه لشکر خرب سک بود آخر رفته رفته  
 رئیس مذکور از اوار الیایسته خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تمبور بیکونت  
 میکرد و در میان امرت سر و لاهور فاصله سیست و پنج گز و ده است مردم شبانه از امرت سر لاهور  
 میروند و چادونی لدر هیانه و غیره و زبور برود و برکنار نه شرقی سلج و قهند و دریای مذکور سر حد  
 سرکار انگریزی سکبان است و فاصله در میان لدر هیانه و غیره و زبور چهل و پنج گز و ده است که در میان  
 در میان پنج دریا واقع است ابتدا از انجانب کونیه دریای اول آن که جانب شرقی پنج دریا  
 سلج است و دوم دریای میانکی و سوم دریای چهارم چاب چیم چیم و در میان این پنج دریا  
 چهار و آنکه در میان و در این نواحی که در میان سلج و میان فست چادونی جالندهر

قرار یافته و زود آب و دو نیمه در میان درباری بیایس راوی است شهر لا مود و طایفه ای از کزایی  
 واقع و از آن پانزده نفری که فرج با کزایی در ملک رفته است مردم آنجا از اهل حق و دو نفر از کزایی  
 بودند که کزایی را در میان و کیم باج ششصد عیسوی پیرهای کوره و لایحی که در وانیهای  
 قلعه لا مود برای حفاظت شهر ستاده پیر می دادند که در آخر روز گاو و از چراگاه برگشته یک  
 قصه رفتن در شهر که در یک کس کوره که بر پیره خوش پنهان بود گاو و از رفتن در میان  
 اجتماعی مانع شده تا مردم آیند و روز در میان در وانه در آن جانوران ضرر رسد چنانچه یک گاو  
 ملا قصد و اراده از دست او گشته شد مردم شهر که همه بنود بودند و گاو را بند کرده آمد و ملا  
 شد و بجز لایس اجنت و دوسه صاحبان دیگر پیاوه با قصد رفتن در مقام بنوا نمودند تا مردم  
 بازاری را از شر و فساد باز دارند آن اعیان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ و از چنانچه صاحب  
 اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان رنجی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر یکا بنهای خود  
 و پس آمدند و فرزند اجنت سواران انگریزی برای سزاوی و گرفتار کردن بنوا نیان در رسید  
 صاحب اجنت بمقتضای انشعاری تحمل و بردباری را کار فرموده سواران انگشته فرستاد که با لاریان  
 دورتر مانده مشغول سازند و قصد گرفتاری و زود و غرضشان نمایند زیرا که سزاوی ایستادن  
 موقوف بر تخریب راجه لعل سنگ و زیرت روز و کار انکاران در بار لا مود کسانی را که سبب بنوا  
 شده بودند بعضی و شکان و هم بنود و اخذ جیهان قرار و اقمی تنبیه و گوشمال میخواستند و  
 بنوا ای دوم این شد که بعضی پاسبانان کپ جانند بر برای مقرر کردن یکد و دکان  
 بقرنصاب و فروخته شدن گوشت گاو و در بازار چهار و فی آنجا از صاحب کشته را اجازت خواستند  
 صاحب موصوف اجازت آن داد و سکبان باشند و جانند بر این امر بسیار ناراض شدند و  
 از ایشان ترم و صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقرنصاب از آنجا در خواستند  
 صاحب فرمود این درخواست شما بجا است زیرا که در بازار لا مود انگریزی شمار چه سردگانی  
 و بودن چنین دکان در فرج انگریزی برای کوران و نظایر آن ضرر و دست کسان که سبب

در میان کزایی

در میان بنوا

چنانچه در شهرهای و حاکمیت افروخته و حشمت شده و سبک زدن بر مردم  
 حتی که با آنان اگر نیز شروع کردند و ساعت ساعت مردم بمقامشان فراهم شده  
 بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سبک و چوبانها مخرج کشند سواران سبک  
 سیده بموجب ایامی صاحب کشتراجا و صید و و صد کس را گرفتار کرده قبیله کردند  
 و ایان که گریخته رفته بودند بدست بنامند و اکنون چند و کان بقصر نصابان  
 هر مقرر شدند و گوشت کا و بی تخلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گویند برگاه  
 لار و صاحب بهادر و امرت سر شریف بر دکلاب سبک بشا دره گوشت کا و در میان  
 بازار حشمت سواران کوره و ولایتی هم کاب لار و صاحب مدوح بموجب نصب شریف  
 بسیار خجیده و ملول خاطر گردید و از فرط بیخ و ملال بهانه بیماری سوار شد و به خصوص لار و  
 حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذنب ماسکمان کا و کشتی بسیار  
 ممنوع است مقتدایان ما در میاب نوشته اند که هر سبک کا و راکشته و یا گوشت آزاره بینا و را  
 و چنانکه بشرط داشتن قدرت کشنده کا و راکشته کا و فرج کند و یا خود را بکشد و امرت بر  
 قدیم پس شگاه سبکمانست ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و کرم میکنیم و لهذا امر را که خلاف  
 مذنب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لار و صاحب فرمود آنچه شما عقیده است و ما را حفظ  
 درین خصوصاً پاسداری مذنب وین بر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ میباشد که این امر که  
 شایستگی آن گردید و اینجا بجوری عمل آید زیرا که غذای مردم است و یا گوشت است و از سرکاری  
 بسیار و ولایتی بر روز داده میشود کلاس سبک که از آنش کرد اگر بجای گشت کا گوشت بر ویش از سرکار  
 بفرج ولایتی غایت شود قبله حتم ندارد و ارشاد شد این قدر بر ویش و سفر و هم که با هم می  
 و علاوه و چند سده صرف در گوشت بر ویش خواهد افتاد و سرور مذکور عرض کرد که سبک  
 قیمت ارزان فرستد به هر قدر که در فرج ولایت مقینه امرت سریش صرف خواهد  
 مردمان بنده بر روز خوابان و امید لار و صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه با خاطر

راجه کلاب سنگه بچم لار و صاحب منادی و باب افتخار کاوشی در شهرت سرنگه بنده بر  
 یاد و روز از منادی اندک و شخصی کشمیری سلمان گاو در مکان خودی کرد چون این خبر ملایک صاحب  
 شد حکم بنوا و شهر این کشمیری شد و فریاد که او بعد منادی حضور ملک این امر شده خلاف حکم  
 حضور نمود وادی بسیارش بعضی از تاجران عمده کشمیر قصه شمعان حکم گرفتند و جریا بن  
 از آن کس صادر شد چنانچه کشمیریان ای حفظ آبروی بمقوم خود در جریانه را داخل کار  
 ساخته از آن روز راجه کلاب سنگه کله بز و میش را بعد حاجت و در حینت سواران پیش  
 ولایتی میرسانید و دست آن از سر کار انگریزی میافتد در بیان کشت سپاه  
 از سنگی فوج لاہور در عهد مہاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاہور  
 زبانی محاسبانیکه سال در لاہور بود و شنید شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و  
 توپخانه را از رودی و سلاح و غیره از آلات حرب ساز و سامان چنان آرسنه کرده بود که  
 قواعد کردن پیش نامی پیاده و رنجیت سواران او در میدان بسبب افتادن شجاع افتاد  
 سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشاگران خیرگی میکرد و گویند هرگاه کنانش صاحب لاد  
 نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل قدمار منوجہ فغانستان شد و اشنای او گذر  
 ایشان مع افواج انگریزی توپخانه در لاہور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود  
 دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی می داشت کنانش صاحب اسماعیلی فوج بمبارتی سه و زرد  
 لاہور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان افسران فوج جیسے جے رتبه کس  
 و ہم دعوت کل سپاه با توسع و کشادگی نمود و درین وقت یکروز ملاحظہ سپاہ انگریزی تماشا  
 قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رنجیت سواران پیش نامی پیاده و توپخانه  
 صاحبان انگریز را ملاحظہ کنانید ناظرین ہر دو فوج می گفتند کہ زرتی بخود فوجی سپاہ پیاده  
 صفائی و صفائی ساز ویران سواران چالاک و ہم توپخانه لاہور وقت شکست و نشانہ بکشد  
 و در دیگر طرف قواعد ابر فوج انگریزی بود و بلکه در بعض امور پیش و پیشی بر فوج انگریزی بود

افسران افواج اگر نیمی تعریف آرستی فوج کلبان نمودند و رئیس گوید  
 از بس آشنند و مال اندیش بود با عتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله بکار اگر نیز  
 بکرده زیر که او خوب میدانست که در اصل و نقل سایه فرق است درین زمانه تدبیر جنگ پادری  
 نگاه بر اهل ولایت ختمست که بظاہر کسی از اهل هند تقلید فرم لایت فوج خود را از پوشانیدن  
 و ردی آموختن قواعد و لشکر نمی تیار کنند و لیکن بوقت جنگ بر کار پادری مثل فوج  
 اگر نیمی بخوابد کرد زیرا که افسران اگر نیز بوقت جنگ حسب سوره بعضی سپه سوار بعض  
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ستاده میشوند و بذات خود با حریف می جنگند سپاه  
 با تدبیر جنگاوند سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ در رعیت  
 افسران خود میباشد و وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینماید و بشا هره حال افسران  
 فوج خویش از جزلان و کر نلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف  
 می آیند شجاعت و دلیری در مردم سپاه تیر با ضرور پیدا میشود و سبب پادری و حرارت  
 صاحبان اگر نیز جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما با آن ملک غیر هستیم که بخانه کجا  
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب دای حقون سر کار که برگردن است  
 خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما تصور بلند آگشته شدن خود در زمر بزر مرتبه  
 قرار هیچ میدانند و تیر هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار دانستندست بعین میدانند که در کجای  
 نیست اگر نژده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک دولت و تصرف بشده حکمرانی خواهیم  
 کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و بیخشان خود  
 از بخا تا بولایت مذمت و شتر ساری خواهیم برداشت و مغرول شده در مواخذ سر کاری  
 افتاد و خلاف سپاه هند و فیان آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور کشته شدن  
 نخواهد کرد و جوهری که دیده هر رشته بدیر و جنگاوندین سپاه را از دست و بند در اندک  
 حمله و غلبه حریف موت خود را پیش از کشته شدن سپاه فرار بر قرار اختیار میکنند فوج هم

به نسبت افسران خود را نگه میدارند اگر نیمی بمانند و بقیه را از حال آر میکی فوج نواب قاسم خان  
 به نسبت مقام هر قوم میکرد و همین برگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان نیکو خورشید  
 بنگاله و بهار شد بود و با این خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام سوگیر به مقام و رزید  
 و در آنجا که کتیس خان نامی رومی را جنرال فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آموخته  
 گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و فننگ زنی و توپ اندازی و هم در  
 ساز ویران خوب بیاموشده بود و نواب قاسم علی خان مذکور با عوامی که کتیس خان مذکور چنان  
 تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاندرین زمین غور  
 و پندار با اهلایان سرکار انگریزی در امر بهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف حسن  
 بود و رعایت اهلایان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود با جلیه چون مقدمه طول کشید  
 و از او جنگ صمیم نمودن شد و در لار و دشت کور و جزیر اترمان که دوست قاسم علیخان بود  
 بحسب اتفاق از گلخانه برای ملاحظه کوئی تجارت گیتی در شهر مشه زفته و بعد حوادث از آنجا  
 در سوگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان از نور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذشت  
 مخالفت قواعد فوج خود را بکوری موصوف نمود و کور بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و  
 مشاهده قواعد و جا بگدستی مردم توپخانه در شک زنی و هدف افکنی بسیار تعریف کرد و  
 مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه  
 مذکور نصیحت کرد و گفت لوا البصاحب فوج شما همه وجوه خوب آرسنه و تیار است این  
 سپاه بروی کر و سیان مهندستان که بغفل هستند غالب میتوان شد که با اعتماد این فوج زنها  
 مغالبه با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن جنده بر آ نخواهید شد و اکنون شوکت اعتبار  
 ریاست شما نسبت دیگر سرداران مهندستان اندکست ما و اگر از جنگ کردن ناگزیران  
 آزار ببوسید با مردم هر قدر که خوبستند باشند در سبانه و جفت بچیکید نه با فوج مغالبه نماید  
 قاسم علی خان که در آنجا غور و پندار با عوامی را می نمود و کور و پندار و نصیحت کور را

صلح  
 ریان  
 فوج  
 بنگاله  
 کتیس  
 خان

در حین راه دو سوار که در راه بودند و که یکی از آنها را فرج انگری  
 در حین راه با شمشیر خود در کمر بران در صوبه خود در وقت بازگشت به شجاع الدین  
 نمود و در آنجا بهم پناه نیافته و بدو عای خود رسید و در حالت اضطراب و محنت  
 کرده رفت و به حاجی نام و نشان مرو و کرکین خان پیدالار فرج داد و در عین جنگ از دست  
 سپاه خود در راج محل مقتول گردید و باز جمال ملک پنجاب رجوع نموده میشود و بانی اکثر  
 دریافت شد که کل فرج مهاراجه بخت سکه سوای افواجی که در لمان و پشاور و کاشمیر و غیره  
 متعین بود و قریب به شصت و پنج هزار سوار و پیاده چهار در لاور موجود میماند و آمدن ملک و  
 قریب به نیم کرد و در روبرو بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس از آمدن  
 به خل خزان میساخت و درین جنگها که سکمان با فرج انگری نموده بودند فقط پادشاهی فرج  
 خالصه بودند و سواران آنها و جنگ جنگ مقابل گردید و مردم تا شامین که بعد از جنگ  
 اول با دوم برای ویدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند و میگویند که مقتولان سپاه  
 انگری برادر مغاکها دفن کرده بودند لاشها سکمان را در یک جا قریب شصت کس را شکار کرده  
 بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردند و نماندند و همچنین در جنگ  
 شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد و در بیان شرح راجه بخت سکه و در کار  
 ارتقاات سکه دلی شهنده شد که در عهد میرمنو که از طرف محمد شاه پادشاه دلی بود و باری  
 مامور بودند برادر حقیقی از سکمان بودند یکی چرسا سکه و دیگری ابنا سکه و سومی محاسا سکه و این  
 بر سه باد از رسیدار آن خود سینی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریکیت می  
 بوده و اکثراری آن بشمول یک بر سر کار و صویدار و کوریک و دیگر چرسا سکه که برادر سلطان  
 بر سه برادر و مرد و لایک و صویدار بود و جزات کرده از سر کار شدند آن موضع شریک را با هم  
 در نزاع آزاد و خل سکه را می ساخت و نامت سه چار سال سبب شد و که در روز شریک  
 این فخری متعین شدند و در جنگ تارخی و راه و رسم با متصدیان و فخری هم رسانید و از راه

و سوره دیگر کجایشی را اجبار گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فایده مستعدی بود  
 و بعد از آن تسلیم قبولیت یک علقه را که جمعیت یک لک و پیه بود نوشت و زود کیفیت  
 و که متعلقه داری تحصیل ملک کماحقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار  
 بقدر پنج شش لک روسته را مالکزار سرکار شده پرویزه خود را درست کرده و صد و صد پاد  
 و چهل تاجه سوار را نوکر خود داشته شل نمیداران کلان بسیر میکرد تا اینکه میر منصوبه دار  
 لاہور قضا کرد و چند می زوجه بیوه او انتظام صوبه لاہور کرد آمدنی ملک اشل شو خود  
 به سال در سرکار پادشاهی ارسال می ساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باجده شاه  
 و سلطنت دہلی سبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف ترکشت و علی کوبر  
 پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه مطرف بهار رفت در اینجا چند  
 در جنگ برین پسر جعفر علی خان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند لغرض سبب فتور بی انتظام  
 سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک در سرکار پادشاهی نفر شده بلا خوف و خطر  
 بتصرف خود می در آور و ند چنانچه چراسا سنگه و هر دو برادرش که با خود متفق شرک  
 در متعلقه داری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک جبهه بر وجه میر منو که بنام صوبه دار  
 لاہور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند برین سبب صاحب زر و فوج گردیدند  
 و هرگاه وزیر مذکور بغداد و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنند و علی کوبر پسر پادشاه  
 شده در دہلی آمد و سرداران مغلیه در اہلبام سلطنت اوستند مزاج خف خان که نجیبی  
 و مدار اہلبام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن  
 خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی استغیہ و استیصال کرد و برخی را در سلطنت دہلی  
 طلب نمود چنانچه در همان ایام چراسا سنگه و هر دو برادرانش مشغول بکمر زمینداران مالکزاران  
 لاہور در دہلی حاضر شدند مزاج خف خان نیز از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود  
 بابت زمین مغلیه از ایشان طلب ساخت با وجود دخل و خرج بسیار در سرکار پادشاه

از آنجا که از محاسبه نجات نشد این بر سره برادر از خدمت سپاست مغلیه نجات  
 نرسان برزانی میماند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران توراتی و دوست  
 بخشی المملک مرزا نجف خان بود لغاری پیدا نمود و چند ماه در خدمت خود در مکرور  
 آفرورفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود  
 بر حال تباه این بر سره برادر که غریب الوطن با انواع صعوبت مبتلا بود و در محرم نموده در  
 خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله  
 بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد سپاس خاطر نشان از محاسبه این بر سره برادر  
 در گذشت بلکه خلعت بجالی علقه که سابق نامزد ایشان بود داده باعث چهرت  
 رخصت با همور ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علم و تجارت  
 خود که سیر حاصل بود بدستور مشغول گردید و بساعت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک  
 چنان تملک بهم رسانید که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردید و تاحیات مرزا نجف خان  
 با رسال خراج و دیگر سبب شکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه  
 بعد فوت مرزا نجف خان که مرده اشمنده صاحب تدبیر و شجاع بود و قوت عظیم در دلی و دوا  
 و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال جدال از دست  
 یقه گیر شده شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و بیست شان مجال قهر و کسری  
 نداشت میدان خالی شد و لولو الغرمی و صاحب شوکتی در سر کار پادشاهی نماند  
 غلام قادر خان سپه ضابطه خان خلعت نجیب خان افغان که از مدت در کین شسته جو یا  
 قابو و وقت بود در چنین چنین بکت قرین کمر بنکرامی بسته ناگاه از کین گاه بجهت  
 قهر و روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر قلعه بند و بست خود کرد و قلعه اباجارو  
 گرفت و با پادشاه و شهرزادگان کستانخی و بی ادبی آچنان کرد که رحب سلطنت  
 از او بهر بخاری و دیگر چهره افغانه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیا که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی آنکه از سی و کوشش مرزاجت خان لیاورد و دیگر سرداران و  
 او آغاز شده بود باز در نیم و نیم گشت کسی را توجه و لطافت بحال غلامان و سیدان و در  
 نامه لیاذات که از آن سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پامی تخت و در بود و از آن در و غلامان  
 و بر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و در میان ایام چرباسکه در پیش  
 خود را خطاب بر یکی مشهور گردانیده سپاه را پیش از پیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سکه  
 لا بهر صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرباسکه و لیااسکه که لا اول بود در ریاست  
 کل مهاباسکه برادر سومی رسید و مهاباسکه سه پسر داشت یکی رحمت سکه و دو دیگر و چون رحمت سکه  
 اگر اول و مهاباسکه و صاحب قبایل بود و بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و برادر و عموئی خود  
 چرباسکه و لیااسکه رقیس بالا استقلال شد و چون نیز قبایل طالع او در شرقی واقع بود و از  
 ریاست نور و فی شرقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتد به اسوار و پیاده  
 سکهان بهقوم خود ملازم داشت و بداد و دوش فراوان و سی و کوشش نمایان فتنه فتنه  
 نامی ملک پنجاب و ملائع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و در آن  
 نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جزا و استسکی توپخانه و شمار طاق و زور ملک گیری  
 بهم میساخت و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان ببرد  
 شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از یکی مهاباسکه شش پسر کرد و دیگر که در پیش  
 می گویند و در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار توراتی که ذکرش بالا  
 که شمه چون ذکر این سردار باوقار بالا گذر شده بود ذکر بعض از حال ایشان در مقام سناست  
 بآید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان باجم موقوف است و مشروط خاص بخوار و فیکه علی کبر  
 در عهد شهادتی و وایعبدی از احمد شاه پادشاه پدر عالمگیر و خواهرش شده و مطرب با  
 شرقیه توجه نمود و بقصد تخریب و بهار و شهر مشی که کوشش نمود و درین مقام و از آنجا  
 حاکم پور نیواسه عیادت جنگ هم با فوج خود برای آمدن و کتب شهر داده و معروف بود و

که در عمل بود مجاهد فوج انگریزی خود باز دارد و در سه جنگ هم میا بین گداغ کرده و تا آنکه  
 غالب از غلبه نیز نمیشد در همان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار  
 بمقام خود بمقدور خافت شهباده از لاهور آمده قریب بمحکم شهباده رسید و درین وقت که  
 شهباده قریب پشته بمقابل فوج حریف افتاده بود و کوندا احمد شاه پادشاه دلی به لاهور گام  
 کور کلمه نوشته بود که شهباده علی کوهر فرزند ابد که ناخوش شده بدان طرف رفته است بطریق  
 متصور باشد و اندک این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهباده بود قاتل با فوج متکبر  
 محض نیایند طرناظم نکالا بمیرن مذکور بود و میخواست که شهباده را خواسته باشی خواه جنگ  
 بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد و قابو آورده هیچ و سالم با عادت و احترام روانه شاهجهان  
 بحضور پادشاه محمود و نایب نوزاین به از قوه بغل نیامده بود که فلک شهباده باز بازی می کرد  
 بر روی کار آورد که شرح عتقرب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد  
 که فردا بلازست شهباده فائز گردد و درخواست بمهرکابی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت شب  
 با همریان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهباده باید که زانید و همین فکر بود  
 بود که زبانی باشند کان آنجا شنید که نمایان وضع کار مخالفه صلح بخش کرده است رسیده غایب  
 جانوران لشکر میرن سیده است مردم تپاری رسیده در آنجا منزل کرده صبح روانه لشکر  
 خود خواهند شد مرزا قاسم جان مجروح و شهیدان آنجا دو صد سوار بمیرا عالم جان برادر خود  
 خود کرده بر می اثر لرع کرده آوردن رسد فرستاد سواران نورانی برق واریده و بر مردم  
 معزین که غافل در خواب بود و شبینون ده نامی اسباب رسد رابع و در نیمه شب چهارمین  
 سواران سواران و چهارمین سواران مقتولان مخالف رسیده و لشکر خود آورد  
 صبح قاسم جان بلازست شهباده رسیده اقبال غیره بهاب رسد حریف رابع سوار

بنده رکند و پند شهزاده الین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار شده باشد  
 بسیار خوش کرد و به خصوص از یافتن شتران بار برداری غیره زیرا که سبب نبودن بار برداری  
 نیمه خاص انصوری بر جاموشان و نرگاوان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده عید می داشت  
 نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از  
 قصه و قدر در شب دوم یاسوم از ورود مرزا رکورد در دوی شهزاده در عین ترشح برقی  
 جانستان بر میرن افتاد و گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت برینک دراز  
 شده بر حسب معمول فسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم بای و رامیا لیدند که یکس گاه  
 آتش برق در غریبستی او افتاده را بی ملک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فسانه  
 بعیت آقای خود نیز راه فم پیودند و تا بریزان حال کسی را از خدمت و چشم او طالع نشد و معلوم  
 بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار در حیمه و رفتند آقا  
 خدمتکاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند و فتنه شور و اوایا و وحشت  
 بروشته افسران لشکر را خبر کردند و هر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن اغرضی داشتند  
 و علی الصباح لاش بجان او را لباس معمولی پوشانیده و برهوج فیل نشانیده را با جابطن  
 راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر ابرسان نشود و با وجود  
 این همه تکلف که کردند بهما ساعت در لشکر و این خبر شائع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید  
 علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از نیکه شهزاده از این خبر آگاه  
 کرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک باد است عرض کرد  
 بر میرن شمع جوتو برق افتاد و او تصدق هر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف روانه  
 راج محل ساخته اند گویند بعد سنج این اقمه افسران فوج انگویری پیغام صلح و آتی است  
 شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تراضع نسبت شهزاده بعمل آوردند و چون  
 را موقوف نمودند و از آنوقت پاسداری شهزاده یک و شصت و پنج نفر را از شترانی لار و گاو

از نزد خود و بحضور شاهزاده فرستاد و عرض از اینهمه مراعاتیکه گویند که نسبت بشهرزاده در وقت  
 کسری خراسان و دوران پدرش خان زمان خود بود که دینی بود که عقیق بهر سبب شده باز در وقت  
 این احوال طولانی است که خلاصه آن نیست که مشارن اخیال خیر شد که احمد شاه پادشاه از  
 مکر و فریبکاری لدیخان جزیر گشته شد و صاحبان انگریز حبس شده عامی شهرزاده در میان  
 در موضع کشتولی جانب ایشان از تحت سلطنت هندوستان نشانیده و فرما که از این خبر جدا گشت  
 پیکش و در از عالجایه میر قاسم علی خان که او را بعد مغول ساختن میر جعفر علی خان ناظم  
 بکاله و غیره ساخته بودند و مانیدند و نیز شاهزاده لک و پیه سال از مدنی ملک بکاله و بهار  
 پادشاه جدید مقرر نمود و علی کوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نصبت  
 فرموده در آن آباد رونق افزودند و قریب دو سال در اینجا اقامت فرمود و بیکام قیام داشت  
 در آنکه با دلاور و گلیوز کلکته آمده نقد و هدایای قیمی ولایت از طرف کپنی انگریز به پادشاه  
 که زانید و در خواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بکاله و بهار و اوڑیسه نمود پادشاه بموجب عهد  
 که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند <sup>دیوانه</sup> بود  
 صوبه های مذکوره بنام کپی نوشته داد و گویند اگر شاه عالم در آنکه با تشریف میشت بعد  
 غلام قادر خان و سبیله مبتلانی شد که پادشاه بموجب تعجب ارکان دولت بمقتضای  
 وطن بنجاب همان آباد که پای تخت سلاطین تموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف و در آن  
 ایام تمامی علاقجات اطراف دلی ملک در خاص شهر بم سوامی قلعه مبارک و تصرف عمل جانان  
 بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حسین بلارست بم کاب پادشاه بوده که بر نمی خیزد  
 مامور میشد بجای آورد و عمل جانان و حکومت این قوم ناکوار طبع اقدس پادشاه بود بری و دفع از  
 شان شرف الدوله را فرمود و چنانچه برادر مذکور مع سواران بهرامی خود که اکثر از برادران و اقربا  
 به عزیزان او بودند و بنحسبکده عالمان جاوید را از اکثر علاقجات اطراف دلی که زیانده اخراج کرد و با  
 راجه بهر پور بر یافت این حال در ختم شده بقصد بتفصیل تورانیان با پنجاه هزار سوار جاوید

سید محمد

بموده بخشیکری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشش  
 نزد من از شما معذری نزد و گزینست شما خلعت بخشید  
 خلعت بخشیکری میفرستم افسران فرج خواهند گفت برای همین کار چه پادشاه فرمود و چرا  
 بنود خلعت بخشیکری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی فکر را برین خدمت مقرر کنند  
 بپایه خود باید بر دوشرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که انفعده می انجامد  
 خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فرج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را  
 که لک خاندان طویل القدر و از چندین باسید پرورش پر دخت پرورد دولت حاضر است  
 خلعت این خدمت مرحمت شود و لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شورش و دود  
 پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیاورند شرف الدوله نزد نجف خان  
 رفته گفت که من تا این مدت از خدمتگذاری جناب قاصرو نامم بودم اکنون قابو یافته ام  
 بپادشاه خدمت بخشیکری را برای آن صاحب مقرر کنند ام بسم الله بر بخیر و همراه من  
 شود الغرض پادشاه مرزا نجف خان بپادشاهی فرج مقرر کرده روانه لشکر ساخت  
 شجاعت و بیادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود و از بس شهرت دارد  
 مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهین سبب بسیار محبت و اخلاص من نسبت بشرف الدوله  
 همیشه است و بر قرآن شریف مقرر کرده بود که اگر مرا لیکان بهم میسر خواهد شد نصف از او هبم  
 شرف الدوله و حسن زبان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر  
 که یکی از غیر کان شرف الدوله لغز جان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان  
 بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آجا شد و در مزاج حاکم خندان  
 داخلت بهم رسانید که مادر الهام کل ریاست او کرده مدتی دراز در آجا بخت  
 گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکار کبابی که برای صید رفته بود بیک ناکاه بیک  
 بمغلاجات بخارا حبل گردید شرف الدوله بسبب ناموفقیت پسر حاکم که همیشه در شکار

اخراج و استیصال آدمی از بلادین در هر وقت مناسب بقوت مدینه از میدان شکارگاه  
 روانه بطرف هندوستان شد در وقت نزد او قریب سیزده هزار نفر از سواران و پیاده  
 و سامان دیگر بود و چون لاهور رسید میرمنو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدر دان اشراف  
 به وقت ملاقات با کمال شفقت عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق و ساختار کلیه  
 واسطه اتخاذی شان با صبیح نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود  
 و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله و او چنانچه محمد بخش خان دلچ اندیک خان  
 که تا تحریک این تاریخ در دلی زنده اند در سنده پیدا شد پس دومی شان قدوة السیاحان  
 مخاطب با شرف الدوله و الدین معین الدین جمیع خان در کور بستند و شرف الدوله را  
 دو برادر بود و یکی عالم جان و دیگر عارف جان و الدنواب احمد بخش خان حرم با کلمه  
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون منو صوبه دار  
 لاهور فوت شد بسبب بمبئی و در بمبئی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با اقصا  
 سوار بقصد طاقت شهنشاهه علی کوهر چنانکه مذکور شد و صوبه بهار رفت و ملازم جلیل  
 ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در  
 ملیده لکهنو آمده بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی  
 شتافت و اندک عسل بال صواب  
 تمام شد حمله اول لاهور

## حمله و حمله از تلخ

بسم الله الرحمن الرحيم

تلخ لاهور که در شش عسکبان لاهور باز سر نهاد و شوش  
 در سر کار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر زخامه و قانع کنار  
 بود که رانی چنده والده مہاراجہ ولیپ سنگہ والی لاہور را از قلعه خاصہ  
 فساد و جنگا پردازی شیخ امام الدین صوبہ دار مغول کشمیر کہ از یافتن خطوط در لال سنگہ  
 وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلاح و شورشہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم اجہ کلاب سنگہ را  
 در کشمیر دخل فداہ باحث خونریزی و فساد عظیم در انجا شدہ بود در قلعه شیخ پور کہ  
 بقا صلہ ستہ متر ل از لاہور واقع است بردند و در لال سنگہ را بعد از مغول شکن  
 از عہدہ وزارت در مقام اگر ہستیم ساختند و اکنون کہ رانیا صاحبہ از قلعه شیخ پور  
 پرتابہ اچ کردہ در شہر بنارس بر دہ اندیشی دیگر کہ محقریب می آید بیان بکنند مخفی مباد  
 کہ سابق ازین تادیب دراز بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و نسق در بار  
 انجا از سر بیجا لاسن تعلیم داشت زیرا کہ صاحب صوف درامی دہشتن عہدہ طلبہ  
 رزم نشی در بارند کور از طرف سرکار انگریزی بعد مغولی در لال سنگہ خدمت نارت  
 کار مہاراجہ صاحب بن الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب را امور ریت  
 انجا کامیابی اطلاع و آگاہی دہشت بنا بران دستی بکی امور از کل و جزو آن در بار  
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آنراست را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ  
 خاک بار ہونہ ماخذ متفقہ و موافقہ ساختہ چنان قسم دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریاست  
 در بار ہونہ خود بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان درامی حسد  
 موافقت دست می افتاد حکم باجرامی آن میفرمود پس آن سرداران بہتر لہ ارباب  
 بودند و خود رزمیت قائم مقام کور زہنل رضوت بکی موآن ریاست

در محضه اختیار خود میداشت و با هر یکی از زمینداران آنجا بر حق ولایت پیش  
می آمد بدین سبب بچکان از او رعایای آنجا از بهر اخلت سرکار آنکس بهر حال  
ناراض نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور از عهده زبیدی آنجا متصرفی شده بواسطه  
تشریف بدهجای او جناب مسترکاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب  
در وقت وقوع محاربات فیما بین بچکان و سرکار آنکس زبیدی سکر تر خاص نواب کمربند  
لارو مارو کمک بهادر بود و نیز از جمع امورات سرکار لاهور بخوبی و وفات داشت  
انقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهد نامه و شروط آن صاحب موصوف  
سرلارنس مذکور واسطه شده بود و در محاظ این همه مراتب صاحبان کونسل گلگه کاشی  
موصوف را که اخل کسل آنجا شده بود بر عهده زبیدی و وزارت دربار لاهور مقرر و امور  
فرمودند و این صاحب نیز مثل زبیدی سابق همه امور آنجا را با کمال خوشایند می  
حسن انجام و انصراف می نمود و لیکن چون بعد از فوت بهادر اخلت بچکان شکست  
اعمال نگویده سکها که دباورد و انگیر ایشان است و بقول آنکه سبب جویره شود مرد و در  
همان آن کند کش نیامد کار به امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب  
بیرون این صاحب را از قلعه شیخوپور در شهر بارس کرد و در وکیل انجمن سوال است که  
بعضی سرداران بدفنس و خیم العاقبه برای افنا و اعدام تمامی صاحبان آنکس از حکم  
افسران فوج که در لاهور بودند خاندان و شاگرد و همیشه و غیره حمله مسکوٹ که را که تمام  
و تباری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان متعلق میداد و بطبع وادون زر نقد و جاکیر با با خود  
متعلق ساخته چنان قرار دادند که شامه مردم علمه این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران  
فوج و حکام آنکس زبیدی که در لاهور مذ برای خوردن طعام در آنجا قصد گشت یک روز و شام  
مردم را اطلاع دهند تا شمار زبیدی را ملل بهیم و شام آنرا در طعام و شراب ایشان اخل  
کنند و بعد ازین که از تائید زبیدی بهر آنهمه حاجت آنکس زیان یکبارگی که برای کثیر مردم و فساد

هر یکی را از شام جمیع فاخته و نان و شیرینی و جاکیر می دانی تسلیم  
 دوام نماید استغنی خواهد نمود و شام و شکر و لبنی قبل از آنکه  
 در رفیقیه نژاده باشند تا این گروه بمل هر وقت در برنج کار شود  
 جان فوج اگر نری کثرت میباشد برای تخفیف اخراجات و هم برای  
 بدون طعام همه گنجاشده بلا فاقه یکدگر و هم به شامی رقص و مساع  
 خط و سروری بردارند در میان کتب یک خانه وسیع ساخته بملی است  
 و اثره از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شرکب میباشد  
 میدارند و برای چنین هر گونه طعام اگر نری در آن خانه با و چنان خدمت  
 م میباشد و یک کس را برین عله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین  
 گرفته مصارف هر روزه را مینویسند و باشد چنانچه همین شخص سردار  
 خانه را مسکوت که گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان  
 طعام شغل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود  
 تمامی فوج ملک حکام نیز شرکب طعام این خانه میگردد و با جمله عله مسکوت  
 نیز میباشد با سرداران طبع زر موافق کشته از راه کورنگی و سفایت  
 شدند و وزیر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود با تقسیم کرده  
 بن امر گرفتن قسم بر حسب عقیده و بر یک و نوشتن سرداران و فرزندان  
 و جاکیر با بعض این خدمت یکد و مفتی بگذشت و بعد در  
 اطمینان خاطر فریقین عزم با مجرم و اراده مصمم آن  
 و در کین و جای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق  
 فاسانان آتخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود و محفل  
 و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لا محوره در آن مجمع خواهند

باید که برای بقا و شفا و صیاحان فلان فلان چشم طعام و اقسام علویات و انوار  
 غراب بر حسب معمول بکار بیاورند و ایند خاکیان بجز و غنای این حکم با دیگران  
 نوایس و حیات اعلیای این امر و رسانیدن این مژده بجان بعضی از سرداران که شکر  
 درین روز و ثواب بود و معنی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای حمل کردن  
 و طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زهری که خاص بی افیات خودش بعل آوری این  
 و عدم کرده بود و بدینا که ناگهان شخصی از شاگردیش یکی از صاحبان نج با و دیگر  
 بودن در آن مسلح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آفای خود  
 همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خاکیان  
 و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دبی از روز ضیافت صاحبان که حکم بطیاری  
 طعام آن روز یافته اند در یوقت رفته اند و فرمای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کبر  
 خواهد شد زهر و طعام شان داخل خواهند کرد و بنده دریافت این حال بپاس نیک  
 حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم کار را  
 فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه رابع علیه سکوت که در خانه آن سردار جمع اند کرد  
 کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتن ایشان با خیال خوبی شکفت کرد و آن صاحب  
 مع ملازم مذکور خود بیکان سرکاری صاحب زینت در بار لا بهور رفته ازین حال اطلاع  
 نمود صاحب موصوف بفرستند این ماجرای شگرفت زبانی در وسط حیرت و درشت  
 و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی بسیار  
 خانه سردار مذکور فراموش او گویند و سه چهار سپاهیان گور و ولای بیبر کردی یک کتبان  
 در آنجا رفته اول آنکرا را حاضر نمودند پس بعد بیکان بیکان را گفت بستم که احدی  
 که در آنجا نه یافتند بحضور زینت حاضر آوردند و میگویند از روی بعضی کاغذات  
 که همانم نوشته بود در حال سازش و اتفاق علیه ضیافت خانه مذکور با سرداران که

و از آن سکه و مستعد و آماده شدن آنها بر این  
 تر نامه های نوشته ایشان بدست آمد و بعضی از آن  
 شرکت خود در آن کار نمودند و حال شمول که در آنجا هر ساعت که در آنجا  
 بنا بر پیشه سکوت که بعضی سرداران سکه نزد صاحب رزینیت ثبوت میدادند  
 آنرا بیک شنبه بود و در آن روز عیسوی مذکور یکپیکار از امور دنیوی نمی کردند  
 و اوقات و عبادت مشغول میباشند که صاحب رزینیت بسبب اینست که غلبه  
 حکم کرده که آنهمه مجربان را برپا داده کرده از خلق بکشند و قتل نمایند هر چند بعضی صاحبان  
 از رزینیت را بکشند امر و قتل کردن این گروه را که روز عبادت امر و دست موقوف  
 بر خرد و از آن صاحب رزینیت جواب داد و مجربان را خصوصاً بجناب که بیک سبب  
 حکام و دیگر بمقوم بیان بوجه از را بگرد و فریب شد اما بشد بفراسیاست ساندین  
 حسین عبادت و حکم خدایت و هم موافق قول حکما ایت سنگ در دست مار بیک  
 است رانی به پیش و در یک الفرض بیان روزیک شنبه آن همه را رس در کلو  
 است از خلق که بفرستاد موجب عبرت و خوف دیگران شوند که بنده بخواه آن اصل رسیدگان  
 شخصی باشند که بفرستاد چون نوبت قتل او رسید عزم کرد که اگر چه به من میخافد که  
 و بفرستاد و نام کسانی را که درین امر شرکت بودند نشان و هم صاحب رزینیت  
 او را معاف فرموده از قتل شدن برانداخت و نام دیگر کسانی را که سرداران را از آنجا  
 نام رانی چند نفر گرفت بکشت را بفرستاد و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک  
 و بفرستاد این خدمت داد و قبول کرده بود و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد  
 و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد  
 صاحب رزینیت خوبست که رانی صاحب از طعمه شیخ پور و بار لا طلب  
 و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد

روان لاهور گردید و در اثنای راه بمقامی رسید  
که راه دیگر بخانه لاهور خندگی سپاری  
رسیده را اینجا حلقه را بطرف قلعه میرو بود

له بیانه آوردند من بعد حکم رسید که  
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیره کلان بنودست برده میم سازند حلقه  
طوفا و گرداگرد شهر مذکور رفته تا خبر حال که او اعلی ماه اکتوبر ۱۸۵۸ عیسوی مطابق شوال  
ذیقعد ۱۲۶۲ هجری بود و در اینجا زنده و صحیح و سالم تشریف میآورد و در همان ایام  
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه را این صاحب را در فروردین  
و یاد له بیانه مشفق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریز  
به هندوستان خواهند بود و درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب  
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپورست اینهمه را طلبیده حواله ام گمانید  
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی را این صاحب را از قلعه مذکور طلبیده تقویض این نمودند و چون  
باین همه احوال و ائصال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس  
رسیدند االیان سرکار انگریزی بودند اینهمه نقد و جنس بسیار نزد این صاحب مصلحت  
نداشتند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهر بان بنارس مع زر نقد بطریق  
در خانه سرکاری بجهت اشتد بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت

نزد جواهر باز مصدر فتنه و فساد نشوند و مشه  
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن  
ولیپ شک بسیار کرد و در از می و قلع و بقیع  
خود را چنان بزرگ و کر بر زمین زدند که دست  
لال شک و زیر مغزول در آن گره با جمیعت ص

چشم بر یکدیگر نیامد و هرگاه برای کتساب  
دارند و از این سرکار بر سر کارش  
رویتانامه و دیگر سرداران با شتاب بخوبی و

تجربیک بودن آنها در مقصد و فتنه پردازی غلبه سکوت کبر نیز نظر بند کرد و نیز در حضور  
شماره از جمله سبب رفتن میاید و بعد از این معامله که مذکور شد اکنون اعتماد و حکم هم  
فوج انگریزی بر یکپ از سرداران و سپاه بار لاهور باقی مانده چوکی و پره سپاسیان  
خوره و لایخی در محل و یواختار خاص و عام بهاراجه صاحب یماند و این سرداران  
که از راه نادانی و جمع تحسین فکر برای صاحبان کرده بودند و محض عیب و بلاست  
بود چه عرض ایشان ازین تدبیر بدین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و بار  
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز تصور نبود چه از نبود  
شکست و هفتاد صاحبان طلب ایشان حاصل نمیشد ملک نیز از مردم از متعلقان  
ایشان در خاص صاحبان کشته میشد و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل  
عام نمیشد و خسته عظیم برخواست فقط در عوض خون دو صاحبان که در میان کشته شدند  
قیامت در اخبار شهر و قلعه هر دو از گلوله های بم سوخته و دیران کردیدند و ابل قلعه  
مستولی و با اسیر شدند و در بیان سبب نزاع و جنگ کردند و فوج  
انگریزی را و له ادرمه آید صوبه و ارملتان سپر سانول سنگ

ج از عهد بهاراجه رنجیت سنگ بصورتی  
بر مالک از روی صوبه ملتان را تمام و کمال  
مال تمام از اهلکاران سه کاری گرفته  
و نظام آباد و سرسبز و رعایا از عدل  
مهر امور تابع و فرمان بردار در بار موصوف

نماز من سبب امان کار بر حال و مهر با نفع دزد و بعد فوت او همه ملتان را  
بپوشش که خیل در امور ریاست پر خود بود و عهده دیوانی آنجا را برادرش مقدر  
یافته و او هم مثل پدر خود در سال خراج توقف ننمود و مدام در نظام ملک  
بوده مجرم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاہور محفوظ میماند و معلوم  
نمکنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مہاراجہ تخت نشین  
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و سبا خانہ ہا را تباہ و برباد کرده اند و  
باقیمانہ کان بیشان کو با فضل قدرت و طاقت آن نڈازند کہ خود کسی را قتل و غلبہ  
کنند مگر تا ہم بغرب و حیلہ خوانان بربادی یکدیگر میباشند چنانچہ سرداران و بربار لاہور  
در امور ریاست و ہم در مزاج رنڈیت آنجا فی الجملہ مداخلت داشتند در پی تخریب  
مولراج افتادہ خوشستند کہ اورا بہ بہانہ گرفتار محاسبہ بربار لاہور طلبیدہ قید و سبیل  
و خوار سازند لہذا اورا با جازت رنڈیت از ملتان در لاہور طلبیدہ مذکور است حال  
مانی الضمیر بیشان دریافتہ در رفتن لاہور تامل نمود و چون امکان را آن در طلب و ہزار  
و مبالغہ نمودند و کفہ فرستاد کہ سن بدون دہدہ داری صاحب رنڈیت در لاہور حاضر  
شدن نمیتوانم اگر صاحب مدوح ما بعد از طہیان طلب فرماید بالراس العید جانفشانی  
و حساب را بنماید زرنڈیت خود را کہ خواہد برآمد او را ہم ساخت چنانچہ رنڈیت  
بمخبر رنڈیت منظور گردید و صاحب از افسران انگریزی در ملتان فرستاد  
مولراج را در لاہور طلب فرمود و دیوان مذکور ہمراہ افسران بربار آنجا حاضر شدہ  
محاسبہ را از ابتدای صوبہ اری خود لٹایت حال باطل فرمائید و انچہ فرستادہ  
کثیر ذمہ او برآمدہ بود ہما نجا او ساختمہ فیصلنامہ و فارغ علی مصری امکان را در صدام داد  
و بعد از رخصت شدن از رنڈیت بیاد و مہاراجہ دلپ سنگہ وغیرہ کار بردار  
آنجا ملتان معاودت کرد و چون سرداران لاہور را نیامان و بربار

از طلب خودشان بدون دهنه داری صاحب زمین را با کوار کردید و اینها را خوانند و او را  
با کجاست و در این طلب بدست شد و در محصله از آنجا که در محصله و شور و آوازه این طلب  
داشتند تا آمد حساب ایام صوبه داری پدر خود را بنویسند که از آنجا که در محصله و شور و آوازه این طلب  
داشتند و خاتمه اینها را در جواب نوشت پدرم را بنویسند که حساب برسانم معذوران که از داری  
مستحق کار میستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا ارسال  
میدارم و اگر با اینهمه شمار در حساب پدرم مشکلی نباشد آنرا از دفتر سرکاری در دست  
نمایند و علاوه همین حساب پدرم از این بنیاد حساب وقت صوبه داری اش تعلق  
نخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد و اینکاران  
دو بار را بهر بخشنه بخیر برادر اهل برآمد و سرگشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت غل  
او از صوبه داری ملتان و تقریر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب صوبه  
فکند معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کمان بنکه را به حکومت  
اتجا مقرب کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند  
تا صاحبان محض و در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم  
منسوب دهنده و بندگان عمل و دخل و در صوبه مذکور بجا بماند و چون سردار کمان بنکه  
در این برادر و سرملتان رسیده در خیابانهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند  
دیوان مولراج از سر اخلاص تمییز نمیشد آمده رسم احوال پرسی و دعوت چرب شایان  
رتبه نعل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که  
نه جانی قرار دهند تا افراد ما و شاجریه در اینجا رفته بعد از ملاقات  
با شما و بعد از آنکه شما را در این ملاقات قرار دوم فردا غلان وقت در آنجا  
نمایند که شما صاحبان نیز در اینجا قدم رنجه فرمایید الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج باد و مهر داد خود از سکهان در رفته  
 و انجا رفته بود و ملاقات نموده نشست صاحبان  
 و دوزخ شوقی سیمیه لولج فرمودند که ما بر دو صاحبان  
 صوبه در حال نشان آمده ایم تا فرمان مغزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرگاه را بدارید  
 بر سر او مذکور دمانیده و هم پس شمار لازم است که بزودی تعجب این حکم نماید و بولج  
 کلیدها موجود و حاضرند و مراد دادن آن برادر که آن سنگت هیچ عذر و تامل نیست  
 که از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه جهان دستور است که هرگاه که از پیش  
 جدید از طرف بر کار مقرر شده می آید صوبه از مغزول و مضروب بر دو سرگاه شش بهای  
 نشانانی رفته کلید را بصوبه در جدید تقویض مینمایند درین صورت سردار که آن سنگت باید که  
 همراه من بر سرگاه مذکور و در من کلید را بملاتامل تقویض او بنمایم که ظهور یعنی موجب است  
 طرفین تصور است صاحبان اگر نیز که معتقد در کار ما و انجین رسوم نیستند ششم و بولج  
 گفتند که این چه سخن بیوفونی و حماقت را پیش صاحبان میکنی بر سرگاه فلان در ویش  
 رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه حلقه است معلوم  
 میشود که در دادن کلید عذر و حلیه میکنی در حق تو بهرست که کلیدها را همین ساعت بوی  
 ما بر دو صاحبان بکشان سنگت خواله نمائی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی شد  
 مولراج که مرد متحل و مال اندیش بود کلام افسران را شنیده فروخته نشد و بلاست  
 جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بجنور شما صاحبان ظالم بر کردم  
 برای دادن کلیدها حلیه نمودم بهر کیفیت هر چه  
 نمودم بر سر داران سنگت که همراه او بودند گفت  
 بر هم شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که  
 و درشت اگر زبان را شنیدی هیچ نمیکونی بلکه

اندواری مردیت بهترست ما را زیاده ازین تحمل کلام بیشتر است که ترا بیوقوف و حق  
 داند و این که بیانی کلام سرداران را تفصیلا در آنرا از مولراج پرسیدند که هر اسب  
 شایسته که گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را با صاحبان شما کنید که بر سلامت و سرزندگی  
 گردید که توجرا با صاحبان که ترا بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب تحت نمیدی  
 و بیانی چه خوشا در شان میگویی صاحبان توجه سرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما گو  
 و تاج هستند این رتبه نذارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان ملامت گذار  
 کشاید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکبان محوش مزاج و  
 مغلوب غضب بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایاد و شاکر  
 شده باشد جواب صاحبان را بشیر و او را یعنی بجز و شنیدن سخن آنها در حق خود و بشیر را  
 از نیا کم کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر از زمین بود بضر بهای متواتر از جان  
 کشتن و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمود و بعد از چسپین سفاکی و جرأت تحمل از  
 آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بمشاهده حال کشته شدن  
 صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بجز زد و دشویش گردیده و خود فهمید که این امر بدون  
 رضا و ایامی واقع شده ولیکن ایامان سرکار اگر بزی این خونریزی را در نامه اعمال  
 نموده نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت  
 بهتر این است که در لایمور حضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بکلفت و شهود و محققین حال  
 را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داد و بجز  
 خواه مرا محققان بکشند! و انتم بحسب سازند و یا مرا معذور و بی قصور بکشند بگذارد  
 نه یا بفرستند از سر کار اگر بزی باغی و منحرف کشته در شان بنشینم حفظ جان مال و صیانت  
 بل و عیال محال نظری آید و مرا چه یار و کدام زور و طاعت که مقابله افواج انگریزی نم  
 بود و من بگویم و اندیشه بود که آن بر دوسر دار که باعث آن خونریزی شده بود و تو هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکبان و افتالان بودند فراموش شده و قربانی  
 مولراج اطلاع یافته اند و گفته اند که تو چرا مثل نمایانم مردان از جنگ می کنی و این  
 چرا پس پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابلۀ اگر زبان می زنی بودی در کوشه نشین  
 و انیم جنگ و اندک که مازده ایم و جان درین داریم بتو آسیبی نخواهد رسید و این  
 آخر مردن پس ازین که خود را در دست اگر زبان بسیاری و بذلت و خواری و دوست  
 ایشان گشته شوی بهتر است که مردانه و از تامل و در خود بجنگی اگر در صف جنگ  
 کشته شوی در میان مردان سرخو گردی و آنچه در تقدیر بوده شد اکنون در حق تو صلح  
 است که خزانه را بکشای تا مردم سپاه جبار از افغان مسلک ملازم داشته و آلات حرب  
 بیگاریم رسانیده با فوج اعدا یکدیگر بر یورش کنند بچکم و داد شجاعت و مردانگی بیم و چون  
 مولراج اندرون مجلسی رفته و ایحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره  
 از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند را و اینها شنید که اگر اکنون در لابو نزد صاحب  
 رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد ائم الحسین خواهند  
 پس ازین مرد و مادر در حق توابی است که در قلمه نشسته هر که بر تو یورش کند با بجنگ  
 و از طرف زر فکر کن برای این مهم نزد من نراند و خسته پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح  
 امری دیگر نیست جان مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست پانچناک  
 اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب اگر چه خوب  
 کرده باشی این سکبان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان و بر تافته وادار انگیزه ایشان  
 کشته است در هر جا و هر مقام بچنین مفسد می رسد و آخر بوال آن خود هم راه فنا  
 می بیند علاوه برین انگار آن لامور که با تو موافق نیست با یک تیشه خونی که  
 بصدد و زنجیرم کوازدات تو سر بر نهاده است تو منسوب کرده چه عداوت و بدبیا که در  
 حق تو روا خواهند داشت انقضی مادر سپر خود را مبتلا بلیه عظیم دیده بسیار کجاست و بگوید



درمانده شد از لنتان برخاسته حرف رام نگرفت و برای مدتی در خود سرور و سرسنگه مذکور فوجی  
را بهم رسانیده قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم کرب و محاسن بود و آب  
سرا را کم و نوبی فقط بهم لنتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدان طرف نمی نمودند و لیکن  
احکام که چرسنگه در پشاور و اطراف دیگر شیرسنگه سپهرش علم بغاوت برافراشته میا و آگاه و سر  
مقابله سرکار انگریزی شده و موسم سرانهم قریب رسید نواب کور ز خیزل لار دول میوه  
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع بیگانه و فساد و افسه ملک پنجاب از دایر الاماره مذکور بسیاری  
قصد بند و ستان سرور و چنانچه در ماه نومبر ۱۸۵۸ عیسوی از دایر الاماره مذکور بسیاری  
سفینه دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل داک براه کتب گانه پوزنضت فی  
پیشتر گردیدند و بنا بر پنج هفتادم نومبر مذکور و در جمعه دهم شهر اگره ترول اجبال فرمود و کشته  
بسی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بحال گشت صاحب بیاد مع خیزل کلبرت و برکت  
پنج برای خبر گیری این مهم بنا بر دهم ماه مذکور و خیزل قصبه قصور که قریب بلاهورت کرد  
و لشکر گویوش صاحب بنفتم و سمر از مقام چران واکه کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب  
مذکور قصد حمله بر خیزل سپاه کمان که بر ریستان دریائی جناب افتاده بودند و کربسین  
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن سن در آنجا نابل باید که در توقف نمود و سرور چرسنگه  
بورس بر فوج ستر ایست و رانک نمود و لیکن سرور مذکور با وجود دشمن بهمت ضرب  
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و نزد کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح  
گردیدند و راجه کلاب سنگه برای ایست صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض  
لنتانین که در لشکر سرگورث لند لازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پوپ نیز که لنتان  
و باشند کان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند و فاواری نمودند و در جنگ  
دومبر که در لنتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هر ی سنگه کیدان  
کوله اندازان لازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شد و در دایر الاماره

در در شمای انگریزی آوردند و آنچه بدان زخمها بردگونی و هر بی سنگه مذکور بسیار فوج  
دوازده جیم بود و پیش وین لاش و بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم  
بهرای فوج او برده بودند و در اعرابان در میان ایشان آوردند و همین کس خود و غلامان و کس  
باخته توپهای شکر او را برده بود و الغرض بعد گرفتن مورچال ملتان بآن و گریز انداختن  
را مولراج فوج جدید را آرسنه برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان  
انبوه کجور برای گرفتن پناه ستاده کرد و هرگاه بارش کوهلما می توپ و تفنگ برآید  
شد از انجا بم پس باشند و آن مان ایشان بم دست فوج انگریزی درآمد و فوج مذکور  
مورچال و امن گاه حریف را آتش داده در خمیه گاه خود برکشته آمد و درین جنگ مولراج  
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فسرار کرد و بر توپهای هله توپها  
کلان حریف که در جنگ دست فوج انگریزی آمده بود و ذاین عبارت کشته بود احمد بار  
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در ششده سحری تیار کرد و بر کشته  
از فوج کورث لند صاحب کریمه در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنها خنده میزد و از راه  
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد آمد و اید مولراج هم منوجه حال ایشان نشد  
زاین سنگه دیکر چند مردار که درین جنگ فسرار کردند در مقام نبود و پشاور رفته و در جنگ  
و قصد استاز لشکر او رتد صاحب کریمه که درین ملازم جدید بودند از طریق  
جنگ خبر داشتند و از پیش و نیم ملکه حفظ و گوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و  
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابل کردند و گوره زخمها بردگونی و دو سپاهی پیش بردند  
سرور و زخمهای خفیف شدند و یوان مولراج از سپاه که تخیه بسیار ناراض است آزاد  
آید آمن ننید و بسیار کس از ترس او بر خاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ  
بهر این فوج اکنون صاحب گرفته برده بود و در جنگ باز دست سپاه انگریزی درآمد  
و هر کس که در کراج در عین گرمی این جنگ رخ اسفند را برای حمله کردن گردانیده بود

بادرش که در آن مقام موجود بود تکلم سپاه او را گرفته مانع آمد و در بازو از آن سینه و آویز  
 هر روزه تنگ آمد و صبحان پیام فرستاد که قلعه حاضرست بر کار آید بکیر و دو چون که چند  
 شرط کرده بود صاحبان منظور نفر نمودند و پانزدهم نوبت سینه حال شیر سنگه تمام سگهان را بود  
 و غیره نوشته بود که شامه سگهان با خود با متفق شده و از سر کار اگر نریخته سینه در آن  
 خود را اگر نباشد قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جزا کمال  
 صاحب که افضل بجای جزا کوشش سگهان فرج شده اند بتاریخ هفتادم نوبت از قلعه  
 دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نکر بر فاصله شصت میل واقع است کوچ نمود  
 و بتاریخ شانزدهم ماه ذی قعدة سبب و آلات حرب از فیروز پور و لاهور که تظافر آن بود  
 رسید بمهره سبب مذکور رساله سوم و نهم هندی و سنگا و پانزدهم و شصت و نهم پلشن  
 پیاده هندی و ستانی باد و توپ بیت و چهار پی و شصت توپ سینه پی و دو توپ آسمانی  
 و دیگر چند توپ شش پی و دیگر توپهای آسمانی و همچنین شصت صد غنایه محموله کلوله و بارو  
 بسیار از آن حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل هفت در یکصد و شصت و در پی  
 ماهانه بود و خرج خوراک یک شتر بیت روپی و صرف کاغذ و ری کم از آن و صرف  
 یک اسپ سی روپی و بتاریخ پانزدهم نوبت کنگد رنجیت گفت صاحب از لاهور پیشتر رفتند  
 و شانزدهم آن در بای راوی را عبور کرده بر کوٹ کو بند اس رسیدند و از روی  
 اخبار صحیح معلوم شد که بمهره چتر سنگه در پشاور نوزده پلشن و فی پلشن شصت سپاهی که  
 برین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و هفتاد توپ است و بمهره جزا کوشش  
 که برای مقابله او مامور شده است کل پنجاه هزار فوج از سوار و پیاده است و منی  
 بمهره و دو صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در آئین آباد مع فوج خود سینه  
 است و حکم نواب کورنر جزا کوشش را در چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور  
 و هزاره و انگل با فوج و آلات حربه از پشاور و ایما خواهد رسید و اگر بسنگه

کلاب سگ شیر شمار که در لاهور بدست باست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی حساب  
و خانه های سکبان را لاجب که لازم هر کار بوده بغاوت کرده اند از سر کار انگریزی صادر  
و در دم ملتان خبر شکست شیر سگ و جنگ ام نکر که بتایخ نسوم و سبب حال شده بود و در آن  
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شگل که انتظار آن  
و لشکر دور و صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نو بر رسیدند و از آمدن جنرل  
تکیول صاحب و لشکر انگریزی سکبان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که بهشت سرب  
چوپ و افواج تبار از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکبان از خوف  
و هراس بوقت شب از لشکرش کریمتیه رفتند اکنون به راه دریای چناب برای آمدن  
افواج انگریزی شده است کیفیت جنگ ام نکر که بتایخ نسوم و سبب  
واقع شد موجب رپورت گشتد و نجف بهادر و جنو رنواب کور  
جنرل لارڈ دکنوژی بهادر خلاصه رپورت یعنی خبر گشتد نجف است که بقتله  
نسی و گوشش افواج انگلیسی راه دریای عبور کردند شکر باد است آمد و بتایخ  
سوم و سبب حال بر سکبان همراهی شیر سگ و دیگر سرداران که از سر کار بغاوت کرده  
بمقابله نادر آمده بودند شکست افتاد در فوج سکبان سی چهل هزار سپاهی و سبب و شت  
توپ بود و در گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده و پشته بود و در آن مقام  
بام نکر فاصله دو کرده داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را  
بطرف خود در انجا و مدتها بسته حکم بر کردن توپها و آدم چون فوج دشمن بدین طرف  
سحر و تیر شد بتایخ سی ام نو بر از مقام پایاب هشت هزار سپاده چهار هزار توپ  
سرب توپ را سرگردی سبب تکیول آن طرف دریا روانه کرد و در آن مقام با تمام  
تکیول صاحب شانزده گشتی تبار و قیاب شدند و بهرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی  
بموردی که بود و فوج حریف هم بقدر وسیله برتر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

چنانکه  
در این  
مقام  
بسیار  
توپ  
و سرب  
و سبب  
و شت  
و سبب  
و شت  
و سبب  
و شت

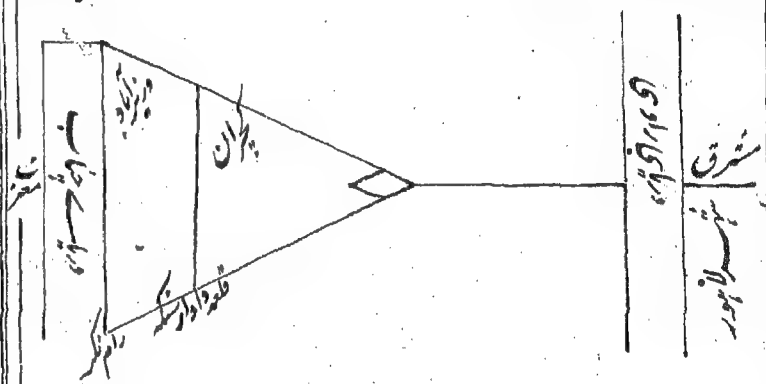
و فوج پادشاه شش سلسله مسافت طی کرده و بر دیار بلخ میسر با بسته عبور از دریا بنویسن  
 تعبیر را بدین صورت برای آن کرم آوردند و هشتم تا حریف از عبور از خلیج انگریزی مانع و در آن  
 شده بطرف مامصروف مانند تائیکه با رنج سوئم و هم بر یوفت نوبخت و وساعت مدتی  
 حصه کلان حریف بر فوج بجزل تنگیول حمله کرده نوپیارا سرکنانید و چون تائیکه ساعت  
 نوپیارا زدند و از فوج انگریزی یک نوپ هم سرشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند  
 و چون برزد و گلوله نوپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر نوپیارا زدند که بسیار مردم ایشان  
 کشته شدند و انظام فوج آنها کجیخت تنگیول صاحب بظفر ماندکی مردم و نوب حمله از نو  
 موقوف کرده و بر فردا که است مردم فوج عظیم سلاح خانه و سباب خود را آتش زد و فقط  
 باد و نوپ از اینجا بگریختند انگاه دو ساله سواران با برای تعاقب شان شتافت و شنیدند  
 شد مردمانیکه سواهی فوج خالصه شرکب ایشان شده بودند بر خاسته رفتند از فوج انگریزی  
 چهل مردم مقتول و سه فسر مجروح کردند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و  
 فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ملاقات و بیتی عبارت رپورت کماند بخیف صاحب  
 و مشهورست که سکبان در جنگ سگست یافته آنطرف دریای چلم کرخیجه رفتند اکنون در آن  
 جناب و چلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دو آب سبب باغض این  
 اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در سرکار انگریزی می آید و فوج بجزر و بلخ طعمه های این  
 مفیدین سکه و خیره را منهدم ساخته بطرف دواته جلند بر معاودت کرده آمد و بهفتم و سیم  
 کماند بخیف صاحب بعد مظهر و منصور شدن در رام نکر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار  
 اسباب و رسد برای لشکر تنگیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر شنبه با یکدیگر  
 از دریای جناب فرستاد و در آترمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا کرم نرم و بیجا بودند  
 یکی در شاپور و هزاره و دیگر بمقابله مردار چتر سنگه که با جمعی کثیر از سکبان از افغانان  
 جناب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در نمان با دو هزار و سیصد و شصت

بادیوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه پلکان و دمنج کرد و دیر که  
فوج نبی تربید شیر سنگه که گک قلعه میگردد نیز شکست یافت اکنون پادشاهی از مولراج  
غیر تصور و در بنوقت راجه مهپال پوری که قریب جالندهرست و سرپرستی از سرکار  
بر داشته بود از فوج لغشت کارژن که فقط سه کسینی داشت بهریت یافت و از قلعه  
دست بردار شده خود را حواله بارس صاحب نمود و راجه اسید سنگه که بعد از حواله  
کرنیه رفته بود نیز گرفتار شد این بر و راجه و یک راجه دیگر و قید اند و در دست سیزده  
روز حمله با غیاب پنهان کوش نیز در که ده شد و فساد کوشانی نیز موقوف کرد یک نفر  
و شش سپاهی درین مسر که از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند که پندر راجه  
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده و جوه بغاوت نوشته است و سوم  
و سمبر سردار سلطان محمد ظن میر لاریش و دو صاحبان دیگر را حواله سردار بهر سنگه کرده  
سردار مذکور برین امر شک نیست در لشکر خود سرکنانید و پانصد روپیہ خودش و نیز از  
انکاران او بطریق ضیافت بخدمت میر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول  
نمود که در عایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده  
بر قوم بار که زنی ملات میکنند و ابدیت صاحب که در مقام بازست شش هزار مرد  
مجره خود میدارد و اهلک تا حال از دست بر و یکمان محفوظ است و اچیت سنگه کلکان  
گکیدان اکال پلین سکبان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جزل بشیاسنگه تر و سز  
صاحب فتنه موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه انگ کرد و نیز میگویند که چتر سنگه  
بمجر لارڈ صاحب نوشته است که اگر از جالالامان شود بحضور حاضر شده غایب  
اقامت بر و دش کشم معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکبان  
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مغایله نکرده سرداران ایشان  
در سر کار کریمی رجوع گشته و استغاثی حضور خود نمایند افسوس که این دم تا عاقبت ایشان

سلطان محمد خان  
پادشاهی از مولراج  
غیر تصور و در بنوقت  
راجه مهپال پوری  
که قریب جالندهرست  
و سرپرستی از سرکار  
بر داشته بود  
از فوج لغشت  
کارژن که فقط  
سه کسینی داشت  
بهریت یافت  
و از قلعه  
دست بردار شده  
خود را حواله  
بارس صاحب  
نمود و راجه  
اسید سنگه  
که بعد از حواله  
کرنیه رفته  
بود نیز گرفتار  
شد این بر و  
راجه و یک راجه  
دیگر و قید  
اند و در دست  
سیزده روز  
حمله با غیاب  
پنهان کوش  
نیز در که ده  
شد و فساد  
کوشانی  
نیز موقوف  
کرد یک نفر  
و شش سپاهی  
درین مسر  
که از فوج  
سرکاری زخمی  
و دو کس  
کشته شدند  
که پندر راجه  
شیر سنگه  
خطی که در  
لاهور  
فرستاده  
بود در آن  
پانزده و  
جوه بغاوت  
نوشته است  
و سوم و  
سمبر  
سردار  
سلطان  
محمد ظن  
میر لاریش  
و دو صاحبان  
دیگر را  
حواله  
سردار  
بهر سنگه  
کرده  
سردار  
مذکور  
برین امر  
شک نیست  
در لشکر  
خود  
سرکنانید  
و پانصد  
روپیہ  
خودش  
و نیز  
از  
انکاران  
او  
بطریق  
ضیافت  
بخدمت  
میر  
صاحب  
موصوف  
فرستادند  
صاحب  
مذکور  
قبول  
نمود  
که  
در  
عایای  
پشاور  
ازین  
بدعهدی  
و  
بیوفائی  
که  
از  
سردار  
سلطان  
محمد  
خان  
بعمل  
آمده  
بر  
قوم  
بار  
که  
زنی  
ملات  
میکند  
و  
ابدیت  
صاحب  
که  
در  
مقام  
بازست  
شش  
هزار  
مرد  
مجره  
خود  
میدارد  
و  
اهلک  
تا  
حال  
از  
دست  
بر  
و  
یکمان  
محفوظ  
است  
و  
اچیت  
سنگه  
کلکان  
گکیدان  
اکال  
پلین  
سکبان  
بحضور  
لارڈ  
صاحب  
رفته  
رجوع  
کرد  
و  
جزل  
بشیاسنگه  
تر  
و  
سز  
صاحب  
فتنه  
موافق  
شد  
و  
چتر  
سنگه  
بار  
دیگر  
محاصره  
قلعه  
انگ  
کرد  
و  
نیز  
میگویند  
که  
چتر  
سنگه  
بمجر  
لارڈ  
صاحب  
نوشته  
است  
که  
اگر  
از  
جالالامان  
شود  
بحضور  
حاضر  
شده  
غایب  
اقامت  
بر  
و  
دش  
کشم  
معلوم  
نشد  
که  
از  
اینجا  
چه  
جواب  
رفت  
الغرض  
بظاهر  
حال  
سکبان  
از  
حرکات  
خود  
بسیار  
پشیمان  
شده  
اند  
غالب  
است  
که  
باز  
قصد  
مغایله  
نکرده  
سرداران  
ایشان  
در  
سرکار  
کریمی  
رجوع  
گشته  
و  
استغاثی  
حضور  
خود  
نمایند  
افسوس  
که  
این  
دم  
تا  
عاقبت  
ایشان

بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند که سید روزی دیوان  
 مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیهای می کنند  
 و بوقت جنگ سیکرین و سوار که در جنگ ششم و سیم که خجسته بودند شمشیر کردند و باز و سیم  
 و سیم یک حصه فوج بنی در ملتان در حسل لشکر و سن صاحب کردید بدین فصل و پیش پاوده  
 و یک توپخانه و پانصد سوار استند رساله جنگ صاحب یک توپخانه قلعه کشا و یک سال  
 ملازم خاص لکه و چون که سامان جنگ متواتر تر و ایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه  
 انگ دست سکهان نرسیده و تا آخر و سیم مذکور نزد مولراج میست هزار فوج و قلعه  
 ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بنظر ازلطیق این بر دو خبر می تواند شد که از رسیدن  
 افواج بنی و توپخانهها در انجا حصه فوج او از خوف و هراس بر خاسته رفته باشد  
 و اکنون فوج اگر نری حاصل است در میان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او بعد مولراج  
 در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثر بی بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در  
 اگره آمده استقامت و رزید و درین سال در ایمنی جن سبب قتل بارش بسیار  
 خشک گردیده مردم در بر کدو مقام پایا مدورفت میکنند و آمدن سفارش کلان تجارت  
 و غیره مدد و دست کشتهای غله و آلات حرب که از اگره مطرف دیار مغربی میرفتند بقت  
 و دشواری این دریا تا بدلی رسیدند و از انجا آزار به شتران و عا بهایا بار کرده  
 بر راه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بجز جنگ تا پنج سوم ماه فروردین که با شیر سنگه  
 شده بود و ذکرش بالا گذشت جنگی دیگر نه باومی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه  
 قلعه انگ محاصره کرده که توپها میزدند بران ضرر باطل قلعه نمیرسد ستر بر رت با چتر سنگه  
 بهوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنگنان کلوله باری بر لشکر حریف  
 از اندرون قلعه میکنند که بمردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب کوپل و بجزل لارڈ و دل بوزی  
 از لکه بیان در واد ملتان روایت فرما کردید و فوج بنی مع توپخانه با کل با چتر سنگه دوم

نایب دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهورست که تاقیقله ملتان بدست فوج  
انگریزی خواهد آمد که مندرجین بهادر تاقب شیرینکه خواهند کرد و بافضل شیرینکه در محو جا  
حلبست که گذر فوج انگریزی در انجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور  
تا دریای چناب بدین صورتست نقشه راه از لاهور تا دریای چناب



و سر کر نیل لاریس از ولایت بمقام بنی سربیل ذاک و از انجا در بهاول پور داخل شده  
معسکر نواب کورنر جنرل بهادر حاضر خواهند کرد و دیگر کنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان  
خوب خواهد شد و پنج بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت کوز برآمده چند پلشن  
انگیزی را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمه آن در غول است پلشن بیست و دوم پلشن  
و پنج کپنی کوره از پلشن ملکه ببر کردگی کر نیل فرنگیس در غول چ پلشن هفتاد و دوم پلشن  
و پنج کپنی از پلشن سی و دوم ملکه زیر حکم بر کردگی را که هم صاحب و نیم پلشن کوره ملکه و پلشن  
سوم بنی هندوستانی و او رد صاحب بر پلنی که قریب بیش محلست حمله نمودن  
آن فوجی که متوجه سپاه صاحب موصوف کردید و فوج بنی بر دیگر مقامها و غول  
پ بمقام رام تیر تیره و شیواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر  
تیر موز چال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند از شرع نمود و از انجا در کرسی حکم  
را انجا در غول نول ملکه پدر مولراجست ملانراحتت در رسید و چون فوج خلیل کاکا

قریب مسجدیکه که در قریب آن قبر شمس تریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است  
 شتافت و اینجا بسیار فقر او و مردم بیرون نماز که برای گرفتن حج میآمدند بودند و دیده  
 بانیشان ترس نمودند و در پس این مسجد گروهی از سگهان که مسلح شده بودند از دیوار  
 شنج انگریزی بکریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه کیش فوج  
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر دستان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه  
 خود قصد گرفتن مقام مغیره شمس تریز نمودند و اینجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که سبب  
 حمله کردن گورهای ولایتی بانگینهها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم با سبب فتنه باز  
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک و دویست و بیست و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه  
 سرکردند چنانچه در سلاح خانه غنیمت از افتادن کلوکها توپ و دویست و بیست و پنج توپ و وقت  
 صبح از طرف قلعه کلههای توپ که می آمدند از گل بخته بودند معلوم شد که اکنون نزد دیوار  
 کلههایم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین از افواج انگریزی بمجر کاردن از شصت و پلشت  
 مکه و پلشت کلن صاحب از پلشت بیفتاد و دویست و پلشت یک سید صاحب  
 از پلشت نهم بیست و پلشت درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین پلشت بی و پلشت  
 از پلشت پنجاه و دویست و پلشت صاحب از پلشت بیفتاد و دویست و پلشت  
 کرنیل بنسن صاحب از پلشت سی و دویست و پلشت و پلشت یک و پلشت صاحب از پلشت  
 بیفتاد و دویست و پلشت صاحب از پلشت سی و پلشت و پلشت یک و پلشت صاحب از پلشت  
 پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرنه که در آنجا دویست و پلشت  
 تاسن صاحب با دوازده سپاه فتنه بود از آنجمله یک مقتول و بیست و پلشت  
 صباح میت و نهم و سیزده کور از بر دو طرف شلک بند و قمار یکدگر خالی میکردند و سگهان  
 شمشیر استند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نکرد و از مقام محاصره افواج انگریزی فوج  
 را بر فاصله شش تا دوازده روز از ضرب کلههای دیوار قلعه را رخنهائی نمودند و از طرف

و ازین طرف توپها را زود زود بر میگرددند و از طرف حریف عبور میزنند که در قلعه  
 کلوله اندازان کم بود و هیچ کس کار و دوازده کس میگردد و از کلوله های این طرف اندرون  
 قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرینکه بود و پنج حصه منقسم است یک لشکر  
 زیر حکم سحر نبوی کل صاحب در مقام کاسبله و دوم سیر کردگی جنرال کمال صاحب از کاسبله  
 برانکه فاصله سوم لشکر که در پنجین بیاد در موضع چتولیه چهارم تابع برکدیر بی بی صاحب  
 که فوج رام گرت پنجم لشکر برکدیر پوپ صاحب در وزیر آباد و پهلای مستحکم بر دای چای  
 جهت عبور منفک اگر نری بدین ستواری بسته شدند که اراپای هباب از بالای  
 آن رقص بوازند گویند دست محمد خان رئیس کابل سیردار چترنگه نوشت که سحر  
 لارنس را که برادر سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تقویض بوی بنانی را که  
 در خاندان ما ازین حرکت بسیار بنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در رضا  
 شسته سحر محمد شاه پادشاه ایران فوت کرده و بجای او پسرش نصیر الدین شاه پادشاه  
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط  
 محض است گویند در سلج خانه کلان قلعه ملتان از کلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پرت  
 مکان آوازی حبیب مثل رعد شد و گرد و غبار تابیار کرده و رفته جزل و شن است  
 بکلوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در آن سلج خانه زده بود و انعام دادند و سه  
 اشرفی افسر او بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مروج مال و حساب بهر سلج  
 پریدند و سوارانی آن سید مردم که بهشت آن بودند ملاک گردیدند و درین سلج خانه نه هزار  
 سن بار و دود کیر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و غنائم شد و سوار  
 آن روز دیگر و کشته غله تیر از کلوله بم آتش افتاد و دشنی آن در لشکر اگر نری هم تمام  
 زده و چون و چون کاوه و فوج حراچ آن که ام بسیار بود و دشنی تا بدور رفت و دشنی  
 معلوم میشد تا محله دوم جنوری ششده عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج اگر نری

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هندو سنگ سردار که اکنون صاحب از دست خود کشته بود قتل کرد  
 و او ای او شام سنگ و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و وقت  
 شام چون اجباب عازت شهر جمع شد از انجمله بیست پنج فیل و بسیار سپه گاو و اقیام  
 اجناس بود و قریب پنج لک و پیرا غله که در شهر بود سوخت و مهاجران شهر پانزده  
 لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت  
 منظور شده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلعہ فرار  
 کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پس از غریزان خود  
 را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگ مجیر لاریس احوالها شناسند و از نظر بنده  
 تا در قلعه انگ کشته پناه بگیرد چتر سنگ در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن  
 صاحب موصوف نزد من و شمار ابرست کونیند غرض طلب کردن خان مجیر لاریس  
 آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که در احتضار کورجان او پیر مانده کشته بود  
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگ افغانان در این راه در پیشا در مسلط ساخته بود  
 ایشان از سکبان بخوف و خطر شده در پیشا درنی تکلف گاو کشی کردند و در مقام باب  
 دوست محمد خان و ایات مختلف نزد بعضی است که سکبان صوبه پشاور و قلعہ انگ بدو  
 دادند برین شرط که او مردشان کند و سر بهری لاریس و هم جنوری از مبدی در سنده  
 و از سنده در بناد پور رسیده و دو مقام کرده بتاریخ ششم در فروردین پور رسید و از آن  
 نواب کور زجرل بیاد نمود و بعد تو وقت چند ساعت روانه لاهور کرد و در بنارنج نهم  
 آن داخل آنجا شد و هرگاه دیابخش کوئل که از وقت ساؤل سنگ رفیق مولراج بود  
 عرض کردن عند تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب صوف کتبی  
 که نزد تو و کالت نامه مولراج است گفت نزارم صاحب فرمود جواب با صوبه  
 شما نیست که دیوانچه خود را تفویض بر کار انگریزی کرده و سنده و پشاور و بنارنج

نشان سفید بود تا معلوم کنند که داورنده او ایچی است و دوست محمد خان سبب ساز افغانان  
 قلعه انگ بران تصرف کردید و تاریخ دهم جنوری که نل لارنس در لاجه سپید دایما  
 طاعت سنگ ملاقات کردند و بوجب اشتباه رنواب کورنجران بهادر که مورخه هفتم جنوری سنه  
 مذکور بود معلوم شد که تاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرسنگه را که قریب در ایچیم  
 بود شکست فاحش داد و فوج اورا کزیناید باید که در چپا وینها برای تهنیت این فتح شکست  
 شود پانزده ضرب توپ سکهان و دیگر سباب ایشان بدست فوج انگریزی افتاد  
 و مجله غنیمت شهر لمان هشت هزار روپی قیمت و اب بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره  
 قریب بیست هزار روپی خواهد بود و فوجی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیکتر بود  
 بود که مردم قلعه عقب زن آید و بروی تفنگ سرگرد مذکور موقوف ماند و افغانان هم سرگرد  
 دوست محمد خان بر قلعه انگ سبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بیک نام و سکانه  
 قلعه دست اندازی کردند و بر چند چتر سنگ مانع آمدن کشیدند از اینجا ثابت شد که در میان  
 افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیرسنگه  
 شده بود فوج انگریزی بروی قلیاب کردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند  
 سیزده نفر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سرکر نل لارنس یازدهم جنوری در لشکر  
 کندر چیت بهادر حمله شد و از شروع فوج وری سال مذکور بجای سترگیه می صاحب  
 باز بزرگدشتی لاهور بدستور سابق بحال و ماور کردید و در جنگ سیزدهم که مشهور جنگ  
 جلیان است سبب کثرت بارش تپه که عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب  
 سیزدهم جنوری جان بخت یکم کردند و کپزار و ششصد سپاهی مجروح و  
 سیزدهم و شصت مقتول کردند و لیکن سپاهیان انگریزی بر تو چانه حوصلت یافته سی و چهل توپ  
 تاریخ زده یکبار کردند و چند هزار از سکهان کشته و هفت کس سکه زخمی را در دار لشکر  
 ماری باور دند و سپاه انگریزی آنقدر قریب بر قلعه لمان شد که سکه را در دست

از نصیل قتلعه می ریزند بر پای سپاهیان می افتد و پناه کس سپاهی مولای خود را  
 خود را حواله بفرستد و در صاحب نموده و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاهی  
 نزد مولای خود باقی مانده اند و سبب قتل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ جان  
 این شد که سبب قتل شدن کلام فسر خود در آن سر که مردم یک رساله انگریزی  
 بطرف توپخانه خود کرده با ستاد لندانتوب شان بند شد و فرج حریف اوست و دیگر آن  
 کوله اندازان را قتل کرد و ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زادهای شیر که  
 نیز کشته شدند و بتاریخ محبت و دوم جنوری سنه حال دیوان مولای خود را  
 شوالط جان بخشی خود را حواله و سن صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند  
 آمده سلاح را بکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نوای کوز و تن  
 بهادریان شتهار مرقوم است و پنجم ماه مذکور از مقام مکهو جاری فرمود که برای  
 آگاهی کونسل تمامی خواص و عوام این شتهار داده میشود که هرگاه اهل کلههای  
 چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریز  
 عزم با مجرم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود و دیوان مولای خود را  
 این حال مع مردم همراهی خود خوشی نشان داد و به کار انگریزی کرد و لنداحکم شد که هر  
 در کپنهاگی کلان است و یک صدای توپ بطریق شکست نیست سرشوند و صورت  
 سپرد کردن دیوان چو خود را در سرکار بدین طریق شد که نیست و یکم جنوری یک  
 مردی که چند بار در سکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولای خود را  
 پنج سال بود حاضر شده بحضور و شی صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولای خود را  
 ز بهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن است و دوم جنوری و دوم  
 چهار چهار کس است و چهار از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کس سرکار بنهاده و پناه  
 جان خود است و بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار است و چهار نفر و قریب هزار

باز سرگردان  
 مولای خود را  
 سکا انگریزی

و قریب دو هزار مردم بهر و بنگاه من بعد مولراج بسواری سپ بر فاق چند ساله  
 سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلش گور را با دو پلش بند و سنگا  
 رفته تسلط نمود و نیز چهار طرف پیر سپاهیان مقرر و مامور کرد و در میان مردم قوت و غیره  
 اسباب قلعه را تاراج گفتند تا بهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و در میان  
 شان برداشته بردند قلعه همان بسیار مستحکم بود و فصلهای آن بلند و خندقش قاشی  
 عمیق است مگر از صدمات گلولهها جا جانشکسته شد و مثل خرابه و ویرانه می نمود و درین  
 شک نیست که اهل قلعه تا بقدر راز و نوپا با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه فصلها  
 قلعه بغیر کولها شکسته مثل غزال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنه داخل  
 شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را  
 اسیر کرده در کتپ او در د صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دس صاحب در خیمه  
 فرود کردند و عیال و اطفال او در قلعه بجنایات سپاهیان سرکاری می نمودند  
 تا گیدست که کسی سیمپا پیره و اله در زمانه او رفتن نیابد و در مقام خزان پیره گورهای  
 بولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر سیکرین و سلاح خانه پیره سپاهیان  
 بند و سنگا مقرر شد و باشد کان انگ خصوصاً قوم کهنتری سبب تعدی غارتگری  
 افغانان جلای وطن خستیار نمودند و قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است  
 که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاشه کینه  
 صاحب و اندر سین صاحب که در میان مقتول شده بودند پیش کرده بجای دیگر قلعه  
 با عتبه و احترام مدفون ساختند و تا پنج قلعه میان از ستر طاسن و لیم بل صاحب بولف  
 که سقا النوارج اینست تاریخ تعمیریه بال عیسوی نظم لراج چو شد هنرم ولی زرو بی ریشه  
 منصوری و اقبال با گز میر شد تا پنج زلف پی این فتح چو رسیدیم + اربابان  
 این گفت که همان خورشید تا پنج عشر به بهال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم



که از قلعه لمان برست سر گذارده است بر افواج متعینه آن که شریک جنگ بود در حسب  
 دراج قنعت نموده شود و مال و حساب اهل شهر که در هر کار مضبوط است بدرون دادن  
 سیزده لک روپیه و این بخوار شد و بالحقین معلوم شد که لاس مستر اکنون چنانست  
 که بی ترتیب رفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان را بیکدیگر  
 بودند و آنچه مردم می گفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است  
 و نیز سمیع میشود که خطوط نوشته این بر دو صاحبان که بعد مخرج شدن قسبل از  
 قضا کردن بر بعضیون نوشته بودند که در قتل بایان قصور مولراج صلا نیست و است  
 نامبرده اند اگر این امر درست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل خواهد شد و نیز  
 مردم بگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهربی در بار مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون  
 موجود است که شما با سر کاراگری بکنید و مستعد حرب و پیکار بشنید دیوان بگویند  
 که بوقت رو بکاری بخنور کوریز صاحب پیش خواهیم کرد و هرگاه میجو در صاحب قلعه  
 لمان فتنه تلافی خزان و حساب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشی ایافتد و در بعض مقام  
 غله و روغن کا و از وقت سائول سنگه فراهم بود و در جانی نیل افیون بسیار بدست آمد  
 و قریب سه چهار لک و پیه مال سبب پرین سلاح خانه و غیره مکانات ضائع شد و سومی  
 اسباب مذکور در دار الضرب اثر فی و روپیه بسیار بود و شیرهای لایمی قیمتی دیگر سوار آلات  
 حرب را حسابی نبود و سخن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام حساب معمر و منور  
 سه چهار کر و روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم  
 نیست و مولراج اکنون صاحب و اندر سین صاحب را کفن از دو تالهای نفیس داده  
 بود اگالیان آن کفن را از قبور بردیدند و چون او را حال نشان معلوم شد باز کفن از  
 پارچه سفید داد و یک صندوقچه مر و اید قیمتی سه لک و پیه نیز آورده و دش صاحب و ن  
 اجازت نواب کوریز ملاکات با مولراج کردند و حکم شد که نا اخرج کل کار در قلعه فرود

و عیال مولراج را از قلعه بیرون برند و بسیار مردم و جوانان و سبب قبیله را حاکم برون  
 قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می بر آید و از یک کس که از قلعه بیرون می رفت  
 گفت که در قلعه بسیار مال را بمردم قلعه و فوج تصف  
 نمودند و صاحب از دیوان مولراج انتصار کرده و از کجاست سبب است  
 که تصف شده است خوشش هر چیز که داشته باشد ظاهر کنید و دش صاحب آنرا بشمار  
 خواهند داد و مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته در کار دارم  
 یکی پوتی منب خود دوم چند تصویر از نیسی توهم کتاب طب که در آن شیخ جغت دفع قیوم  
 نبستند طبع مولراج صاحبان در بنصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدری از  
 قدر از قدر خج قش و هفت پنج دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پیکاکا چهره متوسط بلند  
 پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکرر زحمت و عبوس صاحب غیرت و جفا و وقت پرستی  
 از قلعه در شکر اگر نیز می بر با خود بصورت سوار و بر زمین با پا و چرخ ابریشمی می رفت  
 بود و لباده ریشی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک نفر  
 او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سبک بود و بهر چهار صاحب پر دست رست  
 او بود و در بظا هر سیج نمودی داشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود  
 بهر دو طرف افواج اگر نیز بر این نظر چشم میدید و لیکن سنگی بر جبین می آورد و آنرا ضمیم  
 خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیر تبا و مقیم  
 است ظاهراً قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور و دهها بستند و آلات حرب را  
 بهر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان کوره مع اطفال از جهات  
 اتارگی در قلعه لاهور فرستند در چا و فی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماند و این هم میخواستند  
 که شیر سنگه اول بر امت سرو جلد بر تاخت خواهد کرد و کند خجف در تعاقب و میرانند  
 و جنرل و سن برای کمک کنند خجف مامور شدند و بتایچ پا نزد کیم غوری می فرستند

فوج کند خفیف اولیان و دله روانه شده قریب به سوری رسید و برای حفاظت شهر لاهور  
 نصف پلش گوره و چهار پلش بند و سنگا و یک رساله سواران و یک ترب کوله بند  
 ایسی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکناره راوی انشعوبه است و این  
 محافظت را می بیند که از مجرای لشکر ناکشاده که از وزیر آباد تا امرت سرفه است و این  
 موراج را بعد از دین در لاهور در کوه بند کوه فرود کنانید و از لشکر شیر سنگه خبر رسید  
 که در لشکر او قریب یک کد مردم از سبک و بازاری فراموش است روزی شیر سنگه از راه  
 لاف و کزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کند خفیف را سنگت دادیم و عاب  
 آمیم لهذا فوج ملتان محاصره آن کده شسته برای کمک کند خفیف آمده است و چون  
 مستحقت هفتاد و مردم ملتان که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال مستح شدن  
 قلعه ملتان در سرکار انگریزی نمودند و او ملای در لشکرش افتاد و دود پلش تقاضای تخوا  
 همان ساعت کردند و چون یافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتایج شانزدهم  
 فروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظر بند بودند با جانشین لاول در لاهور آمدند و  
 بحضور نواب کورنر جنرال رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده  
 و نزد بعضی ایشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بفرموده فروری کوچ افواج کردند  
 او سعد ایند پور تاشش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کند خفیف بهادر در آنجا حکم  
 داد که مردم فوج احوال و اقبال کم کند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیش  
 بند ضرورت بهر اه گرفته و نیز فرمود که در یک خیمه دود و صاحب بوده سباب و مردم  
 خیمه را راکم کند چنانچه برین تدبیر خفیف هشت هزار شتر کرد و بدو نیز حکم شد که هر سبک  
 از روز کوچ آذوقه پنجاه هزار بهر اه گیرد و بتایج هفدهم فروری لشکر ماروی صاحب  
 است و کند خفیف بهادر شد و نیز دین تاج مارکم صاحب چهل کشتی را بقبض خود در آورند  
 و بتایج بیستم ماه مذکور لشکر کند خفیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان

و فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از کجرات بقاصه یک و نیم میل افتاده بود  
 ما که صاحب نیز عبور از چاب کرده قریب کیند بخف شد الغرض تباری پنجیم  
 در لشکر کیند بخف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و مجرلا رنس را دیگر  
 خشت و شش کور و شش کور کیند بخف آمدن شیر سنگه خیز طوطا که مردم او غارت کرده بود  
 نیز همراه لارنس صاحب فرستاده و دو تفصیل اسباب که از کینه کلان مولراج بر آمده بود  
 اینست طلا ۱۲ مار کلکن مرصع یکزنج شمشیر بیش قیمت یک قبضه آلا می و اریه سنگ  
 کما رقیق یکصد و در شهر کلان نه هزار و دود صد عمارت عالیشان بشمار آمده و بر  
 واکه است شیر زری مقر کرده است و جبل کورث لپند صاحب ناظم لکان مقرب  
 شدند و بیستم فروری قبال مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از تره و تن  
 بسیار مال و اسباب بر آمد و حکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه برین تیر و قبضه  
 سرکار درآمد و جان جنگ کجرات را که جنگ اخیر کجرات و در آن کستی فاحش شیر سنگه  
 و دیگر سرداران سکه افتاده بنصوت بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده  
 جنگ خماین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپبار افواج یکدیگر  
 زدند درین دو خورد و قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی میک افسر ساله  
 چهار دهم و یک افسر پلشن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک چاب  
 بر انگلی جنت زخم برداشتند و قریب نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردید  
 و بیست و بیست توپ مخافت دست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی  
 سوار و پیاده همچنان درین رزم و پیکار جان فانی نمودند که قابل تحسیر و است  
 و در بعضی جبل توپ عظیم است آمدن و شیر سنگه سپاه خود تمامی اسباب خوردند  
 را که داشته خود در کجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافته بگریختند و  
 کیند بخف بار سالهای واران بغاف ایشان نمودن و شیر سنگه را از کجرات تاراج کردند

گریزانید و انعام نبرای او چهار بار بر درهای کندر نجف حمله کردند و در بار  
 شکست یافته منبر هم گردیدند مضمون شهبازی که نواب کور ز خیرالیه  
 مورخه ۲۴ خرداد ۱۲۸۵ عازر گنبد خیر و زیور داده است  
 از روی چندی کندر نجف بهادر معلوم شد که بنا بر پنج دست و یک فیس و یک کور غلبه  
 فتح نمایان رسکها آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر بندی در سر کار کنگر  
 منتهی بقوا گذشت که کندر نجف می نویسد که دیر و لشکر را که صاحب و مداح صاحب  
 که از اقلان آمده بود و طی معسکر ایجاب شد تا همه اسبها گرفته از کور بر طرف شاه و وال  
 کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن برخالفین و آنه شدیم و بعد  
 دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و سباب و جمله آلات حرب  
 و توپهای ایشان تصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سباب خوب معلوم مانده زیرا که  
 ما دانه کرده سباب ایشان بوقت گریز میماند یعنی در جای توپها را گذاشته در  
 صفهای کولی و بار و در از حالت خطر انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط  
 کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان بشت  
 توپ بود مقابل کردن و از مقام سوار ایشان محل ساختن و گریزانیدن دلیل است  
 بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد  
 تفصیل سبب تعاقب خواهیم نوشت تمام شد مضمون چندی کندر نجف و از خطوط انگریزی  
 معلوم شد که جنرال کلبرت برای تعاقب مخالفین باور گردیدند و قریب شش هزار از رسکها  
 متغول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بخرد و صد و شصت مردم مقتول و مجروح  
 شده باشند و فرمان نیز همانقدر که بالا مرقوم گردید زیاد بجاریا میزد و کاه کندر نجف  
 بحکم ابراهیم مظفر و منصور شده در گنبد خود تشریف آوردند و حسن نظام نویدی  
 ایشان هم لشکر از صغیر و کبیر و ثناء و صفت جناب سه سالار محمد و طب الهان استند

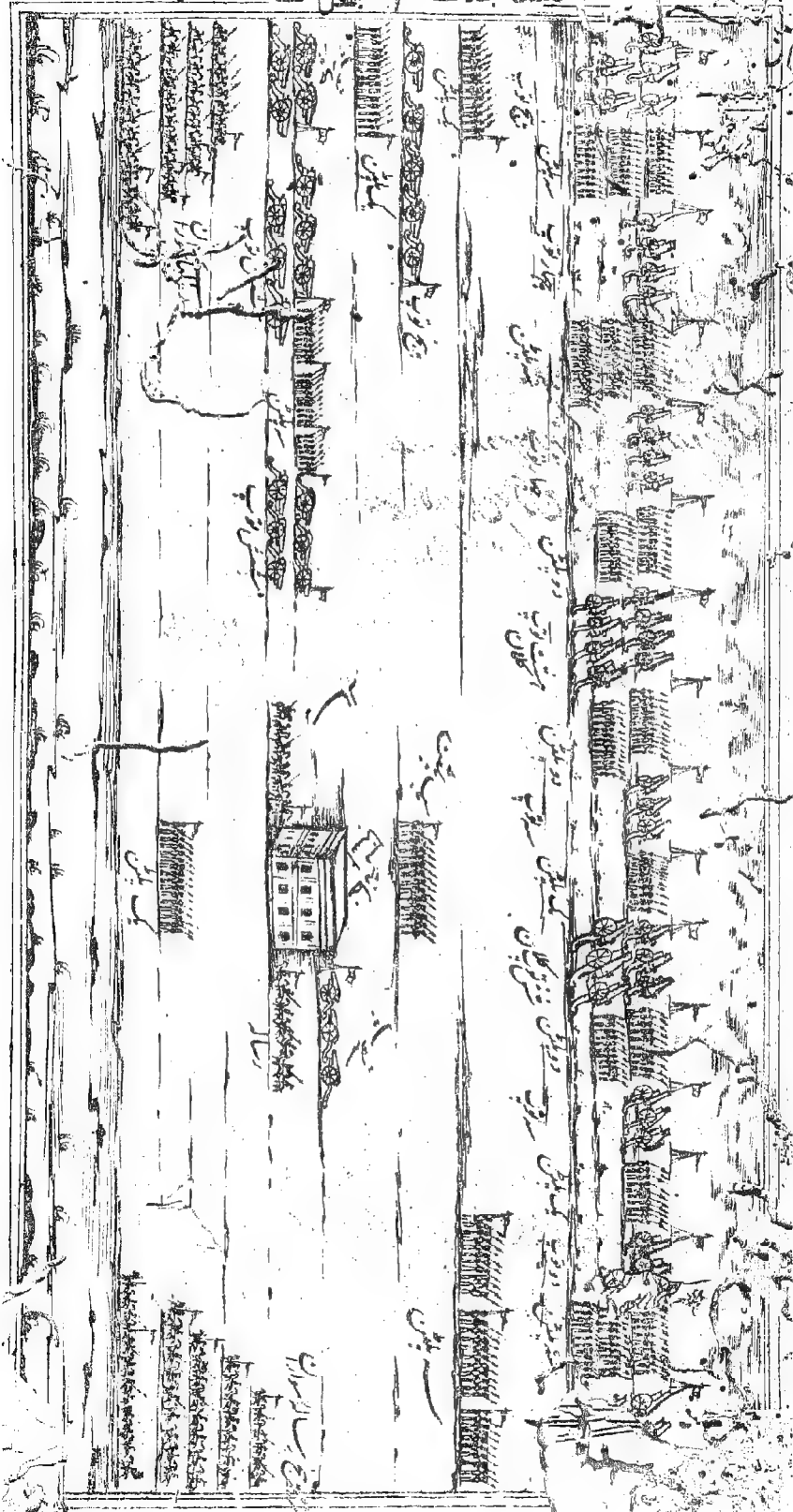
مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فرج غلیم و دوستی  
 و دیگر آلات حرب بوزن در مقام حکم و استوار این چنین فتح سرکها و انگریزی که بروی شد  
 شد آمد که ای هم سید وستان بنده باشد و درین جنگ که شهر جنگ کجرات شد اگر م خان  
 ببرد و سید وستان که سرکردگی در اینان شرک یک پیر شک بود کشته شد و بسیاری توپهای هم  
 از صدها کلواهای توپخانه انگریزی از غرابها افتاده بر زمین ریخته بود و در میدان غنای  
 از لاشهای کشتهگان در میان معمر و کلگون نظری آمد و بعد چهل و سه توپ اعدا برفت  
 و اسید بست آمدن دیگر توپها نیز هست و بخله این توپها و توپ پلش دو بند که سابق  
 غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند  
 و فرج غنیم منتر کشته به جانب کرخت یک کرده بطرف ببر و دیگر جانب جهلم رفت و  
 لشکر جزال کبرت بطرف دیگی و کنگوکیل صاحب بطرف میر نصرت نمود و سردار چرنکه  
 که درین سمر که بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و سال

بصورت

نقشه جنگ کربلا



و میر سکوت صاحب انجیر می قلعه نشان بازار است می کند که جنگی کرده و کانات اندازان  
 آخر پانزده انبار خاک را بشوید شهر قلعه را صاف و رخنه های یوز را نوا که بفرست کلوا که توپ کلان  
 که در روز چهارم تیار توپ با بالای فیله های قلعه نصب میکنند و پیش هندستانی دم دران قلعه  
 خوابانند تا ششم روز که برادران مولراج حفاظت عیال میکنند کونید در پای کنند و حقیقت  
 تر خفیف رسد اخبار نویسن چلیان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسف بنان  
 پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه شست هزار روپیه بخان  
 مذکور فرستاده است و زاین سنگه سه ساله را ساین مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار  
 کرده در لاهور دزد و باجوالان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است  
 بر در بای حاکم اجتماع کرده باز قصد جنگ میدارند و میگویند که نزد ما توپ نیست بشیر  
 خوهیم جنگی مضمون شهباز را پس از ریثت لا بوجرب حکم نواب کو ریز خزل که برای جمیع  
 کشتن در میان لشکر سکهان نوشته اند نیست که همه مردم هر میان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان  
 باید که رفات سکهان گذاشته بیایند و هر که در سر کار انگریزی در وقت رجوع خواهد که در هر کار  
 خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سر کار خواهند کرد ایشان اجارت رخن خانه خود را در  
 عمل سر کار انگریزی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج خواهند شد حاجت  
 ایشان خواهد کرد و بدین طریق بجز دشمنان این شهباز خود را در افواج مگر ری نمایند  
 و بیستم فروری دیوان مولراج را بر سیل خاک در لاهور آورده و در شهر پیش کشید  
 در مکان بی بی چندر گور فرود کنانیدند و از پیشتر در آن مکان بند و بست هر کورهای لای  
 بود و بازوز کر نیل لارنس میر لارنس بدو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده  
 برای دیدن کلاب سنگه میر چتر سنگه که در لاهور مقید است فتنه شیخ امام الدین با خطا بیاد می  
 عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق هزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بنا  
 بایچ سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر مراران باغی بکمان خجسته و میر میکرش صاحب

که در منزل بیاد در مقام را اول بنده نمود و اطاعت سرکار را قبول کرد و در دوستان  
 از پناه و برطرف جبر و کبر خیزد و جبرل کبریت صاحب که در نقاب سرداران سکبان  
 که بختگان رفته بود و تحت شان ثمره خوب داد که سرداران نیز کوشش می نمودند  
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سنگه بسبب شورش و قیام  
 بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز از وزنه و آب  
 سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور دست و نوپ را که در  
 حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میم لارنس و میم ایشاز و لغشت پوی صاحب  
 و لغشت هر برت و دستر طاسین بی بی ایشاز را که در پیشتر به کار کرده و لشکر انگریزی  
 بخاغت تمام رسانید و او نیز اکنون جنگ با سکبان تمام شد و جبرل کبریت نقاب دست محمد خان  
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود و نمود اگر افغانان دره خیر که طامع و زرد و ستمند  
 بطبع یا قن بر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست  
 و آنست که هم سکبان تمام شد و دلام افواج انگریزی خواهر نکست و صاحبان کشته  
 کپشان برای تجویزها و نیهای افواج انگریزی بجانب سیار دریای جلم زمین اسپایش  
 می کنند و نواب کور ز جبرل بعد نوشتن بهار کبدا و این جنگ بکند و تخفیف ایما فرمودند که هنوز  
 جنگ قائم است و فساد بر پاشی تمام بجانب نوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان  
 کابل که بری سکبان آمده بود و از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب حاصل کردند  
 و بجز در سیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب ملک پشاور برای خارج کردن افغانان  
 روانه شد که بید دست محمد خان بروم همی خود و سلطان محمد خان و در بجز در خل  
 لشکر جبرل کبریت از پشاور کبریت و سیار زربخیر باین اوج هیچ و سالم بدر رفت  
 سبب حکم نواب کور ز جبرل را در بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکبان در  
 جهاد و نیهای کابل شکلهای تنبیت سر شدند و اکنون منظور را با ایسان سرکار انگریزی است



که در قریب بر نواب سرانج اندو له غالب آمدند و حاجت فوج شد ایفادر گوره و سبکستان  
 ملازم سرکار گسی بود گوره سوار ۴۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ گوره گوله انداز ۳۳  
 ترک سوار ۱۲۴۰ هندو سنگا سپاهی ۳۰۳۸ جمع کل ۳۵۰۰ هندو سنگا سپاهی  
 بوقت جنگ بامیه گوره ولای از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بود و در جنگ بر ملازم  
 پیش گوده و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول بمباره جنرال زار و لک  
 سه رساله در اکون و یک پلشن گوره زیاده از زیاده هزار فوج نمود و در ۱۸  
 و ۱۹ عیسوی بوقت جنگ اول با بنگهان نه پلشن گوره و سبده پلشن هندو سنگا  
 بودند و با فضل در ۱۹ عیسوی تیر نه پلشن گوره و سبده پلشن هندو سنگا برای جنگ  
 بنگهان دفعه ثانی رفته بود و از الغرض با فضل کل فوج ملازم گسی و با دوشای در کل هندو  
 سی هزار گوره ولای و دو لک سپاهی هندو سنگا ملازم هندو سنگا است در سبستان  
 که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سواهی سمار  
 گوره و سوار صاحبان از پشت تار قل و جنرال سهند که با تدبیر و با داری می جنگند  
 بنگهان و گویند رعایای بناد و خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل بنگهان ظالم و افغانان  
 بی رحم و بد بخت سرکار اگر بی بیار مطن و خوشو در گردید و زنان شهر دگر از نام بنگهان  
 خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در اجاز فرط سرور و شادمانی بر صفوف  
 ایستاده و در حضور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت بهر دو قوم مذکور  
 بنام خود سیم اند و گفتن اذان آواز بلند و اظهار دیگر شمار سلام مارا میروا باشند  
 در حین صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن در فرزند  
 میزدی جناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنند و با فضل که در کل جناب عمل انگریزی  
 گویند که یک کونسل از طرف نواب گور زنگال در لابور مقرر خواهد کرد و سرد  
 کونسلان و سواران را بهر وقت بفرستد و صاحب دیگر سوار

بر پایه چهار هزار و پیم معین خواهند شد و بفضل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و ملتان  
 و یک سکه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبوده و لا محوره عقد شده و شهاب  
 کور و غیره که تقاضای عقیق نوشتن میشود در آن مجلس خوانده شد مہاراجہ مذکور و دیگر  
 سرداران از شنیده بر آن چشم خط کردند و چهار لک روپیہ سال برای مہاراجہ موصوف  
 الملک سکه نری مقرر شد و ہم مقام بود و باش ایشان در بندوستان غاکبیر و دیگر  
 قرار خواهد یافت و جاکیر راجہ تیج سکه و دیوان دینا ناتہ شیخ امام الدین حکیم نور الدین  
 بحال خواهد ماند و جاکیر مای دیگر سرداران سکه که با سرکار بیادوت کرده جنگ نموده بودند  
 باطل ضبط خواهند شد و جاکیر کوہ نور برای تذکرہ معظمت لندن بولایت خواهد رفت  
 و مشہور شدہ است کہ دیوان مولراج در قصاص سترامینو از طعن کشیدہ مقتول خواهند دید  
 زیرا کہ او قاتل صاحب مذکور را فیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب کہ در نظام  
 ملک پنجاب قرار یافتہ اند بروقت معلوم شدن نوشتہ خواهند شد و بہر گاہ جنرل کلبرٹ با  
 افواج قاہرہ انگریزی برای مقابلہ افغانان کابل در شاور بدل شد چادنی انگریزی را  
 بہنگہ و مکانات میر لارنس کہ افغانان مذکور شورش در داده بودند مشغول و سوزان یافت  
 و ہزار و دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان کہ سبب گرفتار کردہ وادون  
 میر مذکور مضروب و مجرم سرکار انگریزی بود سطرف کابل را بی کردید و همچنین افغانان  
 بہر ہی او بعد یکدی و مقابلہ با فوج انگریزی از شاور بدر رفتند **خلاصہ ہفتما**

## نواب کورنر جنرل لارڈ دلبوسی ہادر مرقوۃ ماج ۱۸۴۹

از کتب فیروز پور چون بعد فوت مہاراجہ رنجیت سکہ والی لاهور متوفی کہ  
 سرکار انگریزی بود و عہد نامہ با سرکار موصوف داشت سپاہ خالصہ و اکالیٹ  
 سکبان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی کہ از ہر طرف دریای ستلج بوجہ پورتن

که بود در مقابلۀ افواج سرکار که کنگرستانهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردید  
 و افواج سرکاری بعد از گردانیدن ایشان از جنگ اخیر از طرف تبلیغ عبور نمود و قصد  
 لاهور کرد که بهاراجه دلیپ سنگ مع سرداران لاهور عهد و تقصیرات نموده اخراجت سرکار  
 را قبول کرد و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم در نزد شمس سرافراز  
 خانۀ راجه صاحب فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامه های جدیدی میان  
 سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه االیان سرکار انگریزی بر آن همه قول  
 و قرار مندرجه عهدنامه تمیل نمودند که سکبان سرداران ایشان عهد شکنی کرده و شرائط  
 عهدنامه ها را بجا نیاوردند حتی که سالانه غلبندی که در آن مندرج بود ادانکر و نمون  
 فرضی که کورنشت هندوستان ایشان را داده بودند ادانکر و علاء سکبان و سرداران  
 ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بزم خود اختیار کرده بودند عمل نیاورده  
 برای قتال جدال برخاستند و بعضی صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مستقر شده  
 بودند قتل نمودند و بعضی را بفریب قید کردند و بعضی سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط  
 کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت  
 رهبری ایشان کرد و تمامی سکبان بدین راه که سلطنت انگریزان را تباہ و برباد  
 کنند بغاوت و سرکشی نمودند و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار  
 خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتار و تخریب نمودن ملک غیره و اسباب هرگز کموز  
 خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار از کور زجرل ملک  
 پنجاب ظاهر و هوید است ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرورت افتاد که تدبیری  
 اندر کرد تا بدین سرکشان آنجا را که از سرداران خود نیستند مطیع و منقاد خود سازند  
 و تا بدین نواب کور زجرل لارڈ و لاهوری بپادارشان میکنند که اکنون حکومت سکبان  
 از ملک پنجاب ختم شده و در آنجا ملک بهاراجه دلیپ سنگ دهنل و حشال ملک



ملک نیال	ملک	ملک	ملک
ملک بسنده	ملک	ملک	ملک
مهاضنتان	ملک	یک کور و شش هزار	ملک
ملک ایران	ملک	دو کور	ملک
جید آباد دکن	ملک	سه کور	+
کوالیر ملک سندی	ملک	یک کور و چهار ملک	نصف از هر پاره پاره و باقی را کور
نایگور	ملک	ملک و یک کور و سه پاره	+
نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰	نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰	نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰	نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰
یعنی چارده کور و پنج ملک	یعنی سی کور و دو ملک و شش ملک	دست و پنجاه و شش ملک	دست و پنجاه و شش ملک

در بیان شمه از حال محاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق در قاتل و قتل  
او ملکه های اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در شمه بر ضلع اوجستان  
که برکنار و جانب شرقی دریای سنده واقع شده سبب کم زوری اما غنه است  
مصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتجویف و تطیع ملج  
لاهور ساخت من بعد بر ضلع شرقی و جنوبی دریای پنج پور شش کرده بتدریج شامل  
ملک پنجاب نمود و در شمه سرچاپس سنگه بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانند  
عبدالنامہ از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهد نامہ  
و سخط نشکر و در آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجزر و الط محبت و اتحاد میا بین دو  
غمضی از ملک اوست در شمه بر عهد نامہ و سخط نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود با  
افغانی میان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دایم بر جاده تقسیم دوستی و تحا  
شیت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود و بخله است و پنجاه و پنج خود  
را بجهت دیگر سپاه را بدستخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه گلش تعلیم می کنند

می آنگاشته و بمجلس آن بهیت و پنجهزار سواره کول انداخته بودند و کار توپ می آویخته و چند  
 هزار نفر از ابراهیم برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ  
 خوب کار آفرین و دوازده و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر از اشراف کورکین بودند و  
 خواهان خدمت او بودند در ششصد و شصت و هشتاد و پنج نفر و در ششصد و شصت و هشتاد و پنج نفر  
 خود در آورده و در ششصد و هشتاد و پنج نفر و در ششصد و هشتاد و پنج نفر و در ششصد و هشتاد و پنج نفر  
 شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزه  
 بروقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانان  
 مرد افواج اگر نمی نمود و در ششصد و هشتاد و پنج نفر و در ششصد و هشتاد و پنج نفر  
 قصا کرد و بروتی او داغ چیک عین بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت  
 فطانت و شجاعتی و تسلط ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد و بزرگواری  
 حاصل بود که لا مثال و اقتران خود کوی سبقت ر بوده و در حضایل و صاحبان  
 اگر بنوشته اند که او قصد در امور مملکت میکرد و اگر او را همی پیش می آمد بدون انجام  
 و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست ازان بر نمی داشت و هر کار را اول بحث  
 فهمیده و بمنزله آن خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبعی اهل غور  
 و کردن گشتن ملک خود را مطیع و مقاد خود میداشت احد را یار نبود که در زندگی  
 بادی سرکشی میکرد و کوفه در بر نوشت و خواند نبود مگر آنچه آن صاحب تدبیر صائب بود  
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و شوره دیگری بخوبی می نمود اگر چه رحم و مهر  
 در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هیچ روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در  
 امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در جمعی از وی خطایم واقع میشد  
 آن خطا را خنده در امور سلطنت و یا در سباب حکومت او را بمنیافت و دلیل بر دینش  
 او همین بس است که االیان سرکار آنکشی همیشه از وی راضی و خوشنود و مانند و نجات

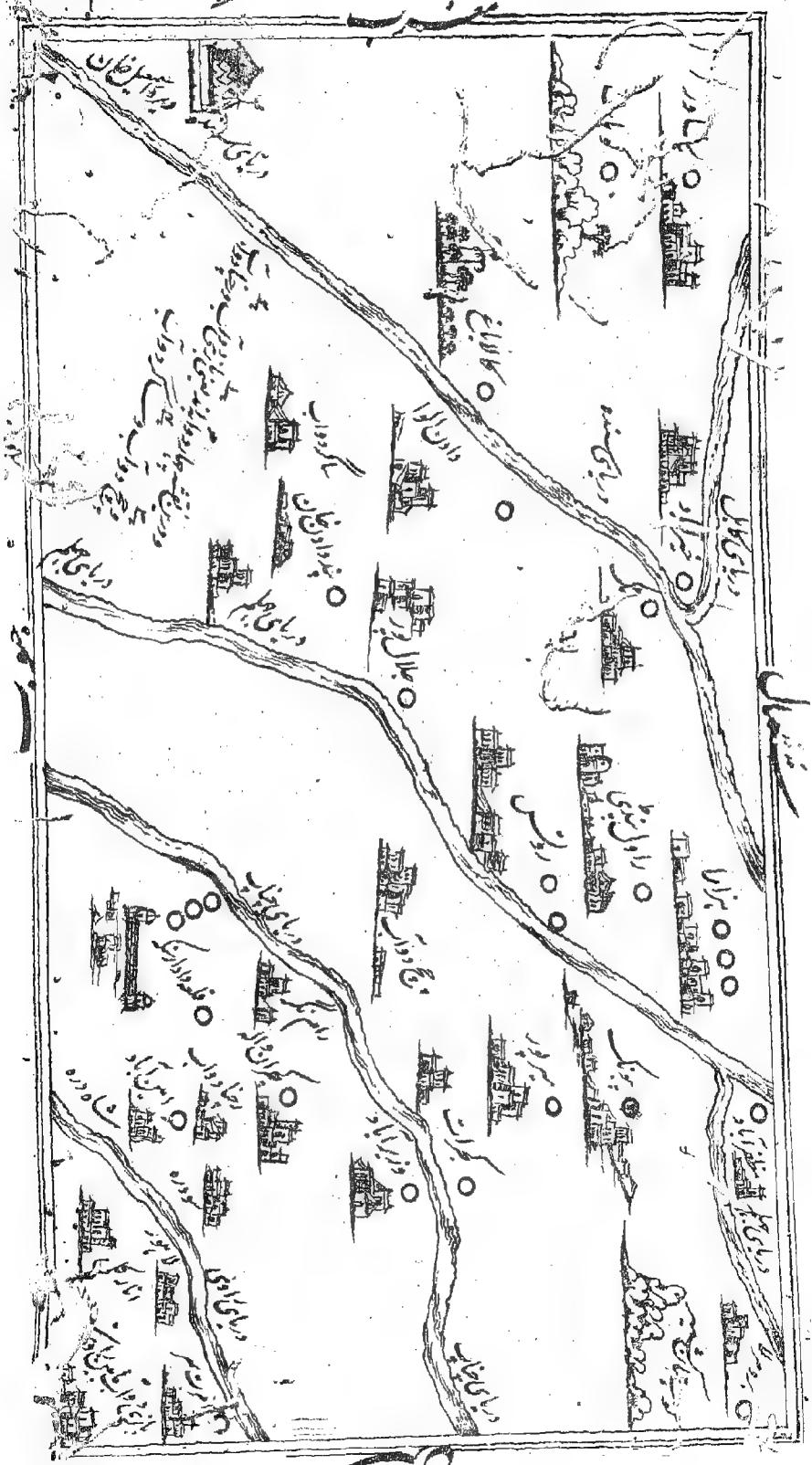
بعضی خون کسی قصاصین را قاتل میکرد مگر مجرم را بقوس کشیدند از کمالی می طع  
 بعضی و شنگه کردن او را می گشت و یا او را بکوهستان جلای لطف می نمود و عمل اگر پیش  
 اگر بیزی داشت مگر نسبت ریاستهای دیگر بند و ستانان بر اکثر بهتر و منصفانه  
 و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دشواری و در رویه بود و با وجودیکه در سکا  
 و دوازده کرد و در رویه را نقد و حساب بود تا هم خواه فوج او تا میجده ماه بزمه  
 او را می ماند و سبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او  
 و اما تاجران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب  
 خود می نمودند و خود و ملک لاهور در وقت او بدین صورت بودند حد شالی ملک  
 او بعضی کوهستان هلالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای  
 سبل و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول در چهار میل  
 بادامن کوه هلالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن با اندازه شصت میل و بیست و



قاعده این مثلث از جانب شمال بلوچستان  
 هلالا پیوسته است بقدر چهار شصت میل باشد

و آگاهی ملک او در زمین برابر و بمواز نسبت کوهستان بسیارست زمین اطراف این پنج  
 دریا و دریا و درای و پنجاب و حبل اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار و آب  
 اند و آب بازی گویند و دو دم را و آب و چار و سوم را و آب و پنج و چهارم را و آب و شش و

۸۸ نقشه حصه پنجاب که در میان لاهور و پشاور اقم است



نقشه

تر خاتمه شتر شتر کلک هر ملک شاه اقلیم خن وری آتور معنی سرور  
 طالع گنای کشور و سخن با صب اعلام بن امی فرقت بول ناک  
 لم زلی جناب فادت ماب مولوی محمد باوی علی مد ظله العالی

به ستعین نیرد بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحه ثوحید مالک الهی است که بیست  
 هشتاد و نه را دلی تا اعلی سر بر خط روان نهاده و علم انداز می نماید در بیدای ناپید کنان تجوید  
 جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش بر که و سه تن رضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و در  
 در مع که ادا کند دانش محو تیر تار یکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از عجز و محال  
 حصر صفاتش در خانه کان کوشه گردین تا علم صبح بر افراخته در سخن این  
 ساخته ماه نوست از پی بیکانه است تیغ هلالی ز سلح خانه است انصافی بر بیغ تضای  
 بدست مخاری نهاده که بهشت خاکی گرد از نهاده اعدای من بر آورد و تلخ احکام  
 واجب لا و از زبان شاه کو بندگانی سپرده که بی زبان از احکم ناطقش گو یاکرد توقع رشتن  
 بطغرای و ما از سنگان الا کافه لکناس میل و کشور نبوتش بجایم التعمای و لکن رسول الله  
 و خاتم النبیین کمل چونگر تیغ او شد از جهالت سپرا کند بر آب مذمت سلیمان  
 بود موری که از ارش سکندر جاه هر آینه دارش جانشینان سند ملکش تیغ نظام  
 بخون دشمنان اسلام خوابنده و تابان ساده خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین  
 زنده صد حیات باد بر جانش بر همه آل و صعب ذی شانش بعد ازین بر او بحر  
 بر چشم اعتبار برای نظارت بندگان فاعبر و اما ادلی الا بصار باد که تان جوشن کرا و جاده  
 اندک این همیشه بخون عزیزان خضاب است و شمشیر لنگر دار رخاک دوران ملوم دست و کربان  
 اندک این مکان بقلب گاهی تخت کی مقام دیگر است و توبی دهم صاحب فرعی می

با این پنج سحر و پنج ربه بان آورده چنانکه نخست حیرت را باب سترس که قطع کرده  
یکی از شاهای راج داد همه ملک دیگر بارج داد به وقت آماده گاهه در حاکم  
که ام آوران را که کار زاتی تلون چنان میکند بکار که شد از دورگی پس به ناز یکی حیوه و  
و که نیدست یکی را ظفر و دیگر سبکست نظیر این حال و صدق این مقال تلقی دو فردان لشکر  
و مقابله و قتل و جند و مرعزه که همان لا بود و ملتان با کار کمان سرکار گلستان است که کیه تا  
چو لایحه معانی قصب این ربای محضر گفته دانی فارس مضارعت شهباز و صده  
نقد بخشش بان بر لشکر جاد و کاران دین بر خطای کلکش عقد های علم و هنر و  
فنون تیغ گوشتیش را جوهر نژاد و ارمایه صبیح می موشی مولوی عبد الکریم او آمده بعد  
بازگشته و گفته قصی الثایات تحقیق دانی و تنقیح واقعی از میان انگریزان و اخبار اردو و بکار  
گذاشت دانی بود لش از زانند و ناریست نصب ابدین تبت دشت بهلا خطه صدق بهار  
بر زبانهاست که جز از احتمال کذب میرست بر قهر و هوش فصاحت قرین و هر گاه بلاغت فرین از  
سطورش فوج معنی صفت آرا و تار مظهر نیست کامل را و بر تیر اگر تفرص و تقدیر شایع طوبی کلیم  
بمقابل تیزی این بحر ریختن بخوابد بر بد و دورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هفت کردیم  
و دود برافت و رفتش نتواند رسید تسکینه قصص حکایات طبائع الهانی را قبول و شربت اسبند  
و قانع و حمار باب مجبولست خصوصاً که شهاب را و از کوس این بیکار و هر سارمه شایع صدق  
طبل این تازه کارزار بود بلند اطر فدا ر قلم و بهیت سپهسالار چشم فوت حاجی حرمین بهشت  
مولوی محمد حسین که گنبد استخ الباب بخیینه بر کونه مقصودش کسبت و علی قالی ستمان  
بر نادر است بهود در دست باد برای حیرت ناظران از قلاب طبع بر کشید و مختصان آثار طلاق  
روز کار را کامیاب گردانید و تنگ انام با دوی برای نام این چند سطر بر پاشان  
و تاریخ لفظی و معنوی یاد کار گذشت قطعه تاریخی شد این نامه هر که زالیف و مستنصر  
پسندین طبع به کشید رقم کرد از بهر تانتخ شک که سال هزار و دصده شنبه

## سبع از جانی شریف قالب سخن شیخ محمد عبد الرحمن متجلی

تذکره خانہ محمدی کا دیدار صفحہ قرطاس تحریر شد شاہناہید، کہ حکم حکمش بیخ آسمان  
پس این قلمہ خیزد گون بستون مہیاست و عارض امرش از جود کو اگر رساحت فلک  
صف لکستان آہست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصہ کاغذ بر قلم کشت  
کہ سخن متینش ناسخ جلد دیانت و رواج سکے کلمہ شش از زمین تا آسمان اما بعد بن  
عالم برت افزای ناظران محتوی برضبار صحیحہ لاہور و ملتان بیان واقعہ ترا جوا  
لقب باج پنجاب تصنیف لطیف مقدمہ بحیث بلعین و زکار و ترصیف نظیف  
سر دفتر ضیحاں ذی امتبار تبار عدیم النظر ناظم نظم و پذیر مجموعہ فضائل جزئیہ حاوی  
فنون جلیدہ جناب فیض مہتاب شعر بر سر طور معانی کلیم بلوئی منشی عبد الکریم  
مظلمہ کہ ترش را باثر نسبت دادن کردن عدل زدن و خون اضاہ و جیلست  
و شہرت انشای و لکشیایش در بلای تیج و تیج برای دیر فلک آنچن جانا کوس سخن  
نام نامیش نواخته اند و علم این کرامی فن با سم سامیش برافراختہ سبحان و اعلیٰ اگر زندہ  
یہود زانوی ادب پیش تہ می نمود و امر القیس تبیین ارادت برستان فیض لیلان  
میود نقطہ کہ از قلمش چکہ برای اعداد کار تیر تفکک کند و دمی کہ از خانہ شش کشد  
شان سینہ مخالفان دباہنگ با و باجملہ این شاہرہ مستغنی عن اوصاف در مطبع محمدی غازیہ  
بر و مالید و جمہ رمضان المبارک ۱۲۹۵ ہجری ہر صفت شدہ نظار کیاں را عو تاشای  
خود کرد اندید عند لیب خانہ رافہ احرور محمد عبد الرحمن بدو قطعہ تاریخ فتح این ہمہ  
کہم نہایت قطعہ چون درین وقت ز قلم چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
حدو باحسن گفت کردیدہ شکست لاہور ۱۲۹۵ ہجری چنہا چو شہر جناب بکسری سرود  
کہ چنہا شد تیج ابواب مرتب شد کتاب افاضت لقب شد ہر آن تیج جناب  
ہمان بی با و سر جناب بر گیر کہ باشد این لقب تاریخ نایاب

تذکرہ خانہ محمدی کا دیدار صفحہ قرطاس تحریر شد شاہناہید، کہ حکم حکمش بیخ آسمان  
پس این قلمہ خیزد گون بستون مہیاست و عارض امرش از جود کو اگر رساحت فلک  
صف لکستان آہست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصہ کاغذ بر قلم کشت  
کہ سخن متینش ناسخ جلد دیانت و رواج سکے کلمہ شش از زمین تا آسمان اما بعد بن  
عالم برت افزای ناظران محتوی برضبار صحیحہ لاہور و ملتان بیان واقعہ ترا جوا  
لقب باج پنجاب تصنیف لطیف مقدمہ بحیث بلعین و زکار و ترصیف نظیف  
سر دفتر ضیحاں ذی امتبار تبار عدیم النظر ناظم نظم و پذیر مجموعہ فضائل جزئیہ حاوی  
فنون جلیدہ جناب فیض مہتاب شعر بر سر طور معانی کلیم بلوئی منشی عبد الکریم  
مظلمہ کہ ترش را باثر نسبت دادن کردن عدل زدن و خون اضاہ و جیلست  
و شہرت انشای و لکشیایش در بلای تیج و تیج برای دیر فلک آنچن جانا کوس سخن  
نام نامیش نواخته اند و علم این کرامی فن با سم سامیش برافراختہ سبحان و اعلیٰ اگر زندہ  
یہود زانوی ادب پیش تہ می نمود و امر القیس تبیین ارادت برستان فیض لیلان  
میود نقطہ کہ از قلمش چکہ برای اعداد کار تیر تفکک کند و دمی کہ از خانہ شش کشد  
شان سینہ مخالفان دباہنگ با و باجملہ این شاہرہ مستغنی عن اوصاف در مطبع محمدی غازیہ  
بر و مالید و جمہ رمضان المبارک ۱۲۹۵ ہجری ہر صفت شدہ نظار کیاں را عو تاشای  
خود کرد اندید عند لیب خانہ رافہ احرور محمد عبد الرحمن بدو قطعہ تاریخ فتح این ہمہ  
کہم نہایت قطعہ چون درین وقت ز قلم چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
حدو باحسن گفت کردیدہ شکست لاہور ۱۲۹۵ ہجری چنہا چو شہر جناب بکسری سرود  
کہ چنہا شد تیج ابواب مرتب شد کتاب افاضت لقب شد ہر آن تیج جناب  
ہمان بی با و سر جناب بر گیر کہ باشد این لقب تاریخ نایاب

[illegible]

